

فعل بسیط فارسی و واژه سازی

علاءالدّین طباطبائی

مرکز نشر دانشگاهی





شابک: X_۰۸۶۰_۰۱_۹۶۴

تقدیم به همسرم



فعل بسیط فارسی و واژه سازی

علاءالدّین طباطبائی

زبان‌شناسی
۲۰

مرکز نشر دانشگاهی
۸۶۰



فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی
تألیف علاءالدین طباطبائی
ویراستهٔ امید طبیب‌زاده
مرکز نشر دانشگاهی، تهران
چاپ اول ۱۳۷۶
تعداد ۲۰۰۰
حروفچینی : مرکز نشر دانشگاهی
چاپ : محمد امین

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران

طباطبائی، علاءالدین، ۱۳۳۶ ـ
فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی /علاءالدین طباطبائی؛ ویراستهٔ امید طبیب‌زاده.
ــ تهران : مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
شش، ۱۴۴ ص. : نمودار. ــ (مرکز نشر دانشگاهی؛ ۸۶۰. زبان‌شناسی؛ ۲۰)
ISBN 964-01-0860-X
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
ص . ع . به انگلیسی : ᶜAlâᵓeddin Tabâtabâᵓi.
Persian simple verbs and word-formation.
واژه‌نامه .
کتابنامه : ص. ۱۴۰ ـ ۱۴۳.
۱. فارسی ــ فعل ــ واژه‌های جدید. ۲. فارسی ــ واژه‌های جدید. ۳. فارسی ــ فعل ــ ریشه‌شناسی. الف. طبیب‌زاده، امید، ۱۳۴۰ ـ ، ویراستار. ب. مرکز نشر دانشگاهی. ج. عنوان.
۷ف۲ط / PIR ۲۷۴۹ ۵ ۴ ‌ فا ۴
کتابخانهٔ ملی ایران ۸۶۲۷ ــ ۷۶ م

فهرست

عنوان | صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

مواجههٔ زبان فارسی با فرهنگ و تمدن جدید آن را با مشکلی بزرگ روبه‌رو ساخته است که همانا بیان مفاهیم علمی و فنی و فرهنگی جدید است. آنچه را علم و فرهنگ نوین می‌خوانیم در اروپا با عصر نوزایی آغاز شد. جوامعی که خود درکار خلق این فرهنگ بودند طبیعتاً فرصت آن را داشتند تا زبانی درخور آن فراهم آورند، اما فارسی‌زبانان هنگامی با این فرهنگ مواجه شدند که علم نوین عرصه‌های بسیاری را در نوردیده بود و مجموعه‌ای عظیم از مفاهیم فراهم آورده بود که بیانشان به زبان فارسی ناممکن می‌نمود. از همین‌رو، علی‌رغم تلاشهایی گاه درخور توجه، وام‌گیری از زبانهای غربیان بازاری بس پر رونق یافت، و این روند همچنان با قدرت ادامه دارد.

هر زبانی بسته به طبیعت و امکانات خود و نیز بسته به شرایطی که جامعهٔ زبانی برای آن فراهم می‌آورد برای بیان مفاهیم تازه از روشهای خاصی سود می‌جوید. امروز در حالی که زبان فارسی بیش از هر زمانی به ساختن واژه‌های جدید نیازمند است، به عللی که درکتاب خواهیم آورد، از انجام این مهم تا حد زیادی فرو مانده است. از سوی دیگر، آموختن علوم و فنون جدید در سطحی فراگیر بدون دارا بودن زبانی توانمند ممکن نیست. در چنین وضعیتی جامعهٔ فارسی‌زبان، دست کم در عالم نظر، سه راه‌حل در پیش روی دارد: نخست اینکه همچنان به شیوهٔ مألوف خود به وام‌گیری گسترده از زبانهای دیگر ادامه

دهد. این راه‌حل زیانهایی به همراه دارد که به شرح برخی از آنها خواهیم پرداخت. راه دوم این است که یکی از زبانهای اروپایی (مثلاً انگلیسی) را به منزلهٔ زبان علم برگزینند و از فارسی تنها در مسائل روزمره و احیاناً ادبیات بهره جوید. این راه‌حل گذشته از لطمه‌های جبران‌ناپذیری که بر زبان فارسی و فرهنگ و هویت ملی وارد می‌آورد و ما را از داشتن فرهنگی بارور و یکپارچه محروم می‌سازد ایراد بزرگ دیگری نیز دارد؛ علم‌آموزی به زبان مادری بسیار سهلتر از زبان بیگانه است، زیرا درک ظرایف و پیچیدگیهای زبان دوم میسر نیست مگر با صرف وقت و هزینهٔ بسیار. و از آنجا که چنین شرایطی برای غالب مردم فراهم نیست اشاعهٔ دانش محدود و سطحی و کند خواهد شد. (نک. منصوری، ۱۳۷۴).

راه سوم این است که به همت تمامی فارسی‌زبانان، فارسی را چنان بپروریم که از عهدهٔ پاسخگویی به نیازهای زمانه برآید. این کار ممکن نیست مگر با کنار گذاشتن پیشداوریها و بهره‌جویی از تمامی امکانات واژه‌سازی زبان فارسی. چنین راهبردی گاه مستلزم به‌کارگیری فرایندهایی است که هر چند در زمرهٔ امکانات واژه‌سازی فارسی هستند، تاکنون چندان طرف توجه قرار نگرفته‌اند.

ساختن فعل بسیط و گرفتن مشتق از آن در زمرهٔ امکاناتی است که اگر به‌درستی از آن بهره گرفته شود بسیاری از مشکلات زبان فارسی را در زمینهٔ واژه‌سازی علمی حل خواهد کرد. در این کتاب ضمن آنکه طرحی اجمالی از علم صرف یا ساختواژه به‌دست می‌دهیم و مبانی نظری آن را تشریح می‌کنیم، به بررسی اشتقاق از افعال بسیط می‌پردازیم و می‌کوشیم اهمیت آن را روشن سازیم. رویکردی که در این پژوهش اختیار کرده‌ایم دارای دو ویژگی است: همزمانی و زایشی. مراد از همزمانی این است که زبان فارسی را نه در گذر زمان بلکه در شکل امروزیش بررسی می‌کنیم؛ و مراد از زایشی این است که از چشم‌انداز زبان‌شناسان زایشی به زبان به‌طور اعم و به ساختواژه به‌طور اخص می‌نگریم. در این زمینه از نظرهای دو تن بهرهٔ بسیار برده‌ایم: آرونوف (۱۹۷۶) و بائر (۱۹۸۹).

این کتاب شامل پنج فصل است. در فصل اول که محور مفهومی کتاب را تشکیل می‌دهد مبانی نظری ساختواژه را به اختصار طرح و شرح می‌کنیم. در فصل دوم به امکانات واژه‌سازی زبان فارسی و گرایشهای فرهنگی که موجب بلااستفاده ماندن برخی از این امکانات شده‌اند می‌پردازیم. افزون براین، پس از نگاهی کوتاه به واژه‌سازی و مطالعات

ساختواژی در ایران، آرای چند تن از صاحبنظران را دربارهٔ فعل بسیط نقل می‌کنیم و برخی از مطالعاتی را که در این زمینه صورت پذیرفته است برمی‌شمریم. در فصل سوم ریشهٔ فعل و مهمترین مشتقهای آن یعنی ستاک حال و گذشته را از ابعاد گوناگون بررسی می‌کنیم. در فصل چهارم فهرستی از افعال بسیط را می‌آوریم که از عناصر زیر تشکیل شده است: افعال بسیطی که امروز در سطح گفتاری، نوشتاری، رسمی و یا غیررسمی تداول دارند؛ افعالی که متخصصان علوم و فنون در رشته‌های گوناگون ساخته‌اند؛ و مشتقهای افعال بسیط. فصل پنجم به تحلیل و بررسی داده‌های واژه‌نامه اختصاص دارد. در این فصل فرایندهای اشتقاق از افعال بسیط را به تفصیل بررسی می‌کنیم و میزان زایایی هر یک را می‌سنجیم. در این فصل می‌کوشیم علاوه بر نشان دادن اهمیت افعال بسیط در ساختن واژه‌های جدید و نیز اهمیت ساختن فعلهای اسمیِ جدید، به ایرادهایِ مخالفانِ بهره جستن از این فرایند پاسخ گوییم.

در نگارش این کتاب که طرحِ نخستین آن در قالب پایان نامهٔ کارشناسی ارشدِ نگارنده درگروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران بود، از راهنمایی استادان گرانقدری بهره جسته‌ام که بی‌تردید ذکر نامشان زینت این دفتر است. تشکر از دکتر علی‌محمد حق‌شناس که با راهنماییهای عالمانه مرا رهین منت خود ساخته‌اند در توان من نیست و همان به که لب فرو بندم. سپاسگزاری از دکتر محمدرضا باطنی که در این پژوهش از نظرهایشان بهرهٔ بسیار برده‌ام نیز از عهدهٔ این قلم خارج است. دکتر یدالله ثمره و استاد ابوالحسن نجفی با پیشنهادهای خردمندانهٔ خویش مرا برای همیشه مرهون خود ساخته‌اند. امید است ذکر نام این استادان بزرگوار بتواند ذره‌ای از احترام قلبی و سپاسگزاری عمیق مرا نسبت به آنان نشان دهد. و سرانجام آنچه می‌ماند نقصها و لغزشهاست که البته همه بر عهدهٔ نگارنده است.



مبانی نظری

بررسی فعل و مشتقهای آن به دستگاه ساختواژی زبان مربوط می‌شود، از همین‌رو برای آنکه چارچوب نظری این پژوهش را روشن سازیم لازم دیدیم نخست مبانی نظری ساختواژه را به اختصار طرح و شرح کنیم. در اولین گام باید جایگاه ساختواژه را در نظام زبان بازشناسیم و حد و مرز آن را ترسیم کنیم.

جایگاه ساختواژه در نظام زبان

زبان‌شناسان در این نکته اتفاق نظر دارند که توانایی زبان در خلق جمله‌های تازه بی حد و مرز است. آدمی از رهگذر همین ویژگی زبان قادر است هر آنچه را در ذهن دارد در قالب الفاظ بیان کند. با توجه به اینکه هیچ انسانی جمله‌هایی را که بر زبان می‌آورد قبلاً حفظ نکرده است، این پرسش مطرح می‌شود که او چگونه از عهدهٔ این کار شگفت‌انگیز برمی‌آید؟ زبان پدیده‌ای است قاعده‌مند و فراگرفتن قواعد آن به آدمی امکان می‌دهد تا بی‌نهایت

جمله خلق کند. نوآم چامسکی این نکته را چنین بیان می‌کند: «فردی که زبانی را می‌داند در حقیقت نظامی از قواعد را فراگرفته است، نظامی که لفظ و معنا را به طریقی خاص به‌هم پیوند می‌دهد» (چامسکی، ۱۹۷۲، ص ۲۹). اینک می‌کوشیم به اختصار طرحی بسیار کلی از این قواعد به‌دست دهیم تا از این رهگذر جایگاه ساختواژه را در نظام زبان روشن سازیم.

چنانکه گفتیم توانایی بی حد و مرز زبان از آنجاست که می‌تواند بی نهایت جمله تولید کند؛ پس نخست باید ببینیم جمله چیست؟ به‌دست دادن تعریفی جامع و مانع از جمله به سهولت میسر نیست، اما تعریفی که در زیر می‌آید منظور ما را کفایت می‌کند: «جمله بزرگترین واحد ساختاریی است که دستور هر زبانی بر مبنای آن سازمان می‌یابد» (کریستال، ۱۹۸۸، ص۲۷۷). به بیان دیگر در سطح دستور زبان واحدی بزرگتر از جمله وجود ندارد و قلمرو دستور زبان جمله است. جمله واحدی است دارای ساختار پایگانی و عناصر تشکیل‌دهندهٔ یک جملهٔ ساده از کوچک به بزرگ عبارت‌اند از: واج، تکواژ، واژه، گروه. هر جمله از یک یا چند گروه، هر گروه از یک یا چند واژه، هر واژه از یک یا چند تکواژ و هر تکواژ از یک یا چند واج تشکیل می‌شود. از همین‌روست که می‌گوییم زبان دارای ساختاری است پایگانی، به این معنی که عناصر کوچکتر در ساختمان عناصر بزرگتر به‌کار می‌روند.

برای مثال، جمله زیر را در نظر می‌گیریم:

«این خبر ما را شادمان کرد.»

این جمله را اگر واج‌نویسی کنیم به‌صورت زیر درمی‌آید:

ʔin xabar mâ râ šâdmân kard

چنانکه می‌بینیم این جمله از ۲۲ واج تشکیل شده است. واجها عناصری بی‌معنا هستند که از ترکیب آنها عناصر معناداری به نام تکواژ ساخته می‌شود. دربارهٔ تکواژ و انواع آن بعداً به تفصیل سخن خواهیم گفت و در اینجا تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که تکواژ کوچکترین عنصر معنی‌دار زبان است. برای مثال، واژهٔ «شادمان» از دو تکواژ «شاد + ـمان» ساخته شده است.

از ترکیب واژه‌ها با یکدیگر گروه تشکیل می‌شود. برای مثال، جملهٔ بالا دارای سه گروه است: «این خبر / ما را / شادمان کرد.» دو گروه اول را گروه اسمی و گروه سوم را گروه فعلی می‌خوانیم. دربارهٔ گروه باید به این نکته توجه داشته باشیم که این واحد مجموعه‌ای

تصادفی از واژه‌ها نیست. گروه عنصری از جمله است که دارای انسجام ساختاری است. از همین روست که می‌توانیم در جملهٔ بالا جای گروهها را عوض کنیم و مثلاً بگوییم:

ما را / این خبر / شادمان کرد.

و نیز می‌توانیم یک گروه را به‌صورت یک پاره‌جمله به‌کار ببریم:

الف) چه چیزی شما را شادمان کرد؟

ب) این خبر.

همهٔ اینها دال براین است که میان عناصر هر گروه چنان پیوندی وجود دارد که به آن انسجام می‌بخشد. از آنجا که بررسی ساختهای بزرگتر از واژه (مانند گروه و جمله) در قلمرو ساختواژه قرار نمی‌گیرد، به همین اشاره بسنده می‌کنیم. از ترکیب گروهها، چنانکه در بالا دیدیم، جمله ساخته می‌شود. در هر حال نکتهٔ بسیار مهمی که باید مد نظر داشت این است که ترکیب عناصر کوچکتر و تشکیل عناصر بزرگتر تابع قواعدی خدشه‌ناپذیر است. از سوی دیگر هر زبانی از میان صداهای بسیاری که دستگاه گویایی انسان می‌تواند تولید کند معدودی را بر می‌گزیند و از آنها برای ساختن واحدهای معنی‌دار خود بهره می‌جوید. به این ترتیب از ترکیب واجها تکواژها و از ترکیب تکواژها واژه‌ها و از ترکیب واژه‌ها گروهها و از ترکیب گروهها جمله ساخته می‌شود.

با توجه به آنچه در بالا آوردیم می‌توانیم سطوح گوناگون دستور زبان را بازشناسیم؛ بررسی نظام‌مند واجها و قواعد ترکیب آنها به واج‌شناسی مربوط می‌شود. قواعد واجی هر زبان به ما می‌گوید چه ترکیبهایی از واجها درست و چه ترکیبهایی نادرست هستند. برای مثال، بر اساس قواعد واجی زبان فارسی هیچ واژه‌ای نمی‌تواند با دو همخوان (صامت) آغاز شود. از همین‌رو، صورتهایی مانند nše، šne نادرست‌اند، اما صورت šen درست و خوش ساخت است. دربارهٔ ترکیب تکواژها با یکدیگر و تشکیل واژه نیز همین مسئله صادق است. برای مثال، تکواژهای «ـمان» و «ـان» نمی‌توانند با هر واژه یا تکواژ دیگری ترکیب شوند. از همین‌رو صورتهایی مانند «کتابان» و «روشمان» نادرست‌اند، اما «درختان» و «سازمان» درست و منطبق بر قواعد ساختواژی فارسی هستند. بررسی چگونگی ترکیب تکواژها با یکدیگر و ساخته شدن واژه، یا به بیان دیگر بررسی ساختار درونی واژه را صرف یا ساختواژه می‌گویند. ترکیب واژه‌ها و تشکیل گروه و جمله نیز بر اساس قواعد خاصی

صورت می‌پذیرد که بررسی آن را نحو می‌نامند (نک. ردفورد، ۱۹۸۹، ص۴).

مجموع واج‌شناسی و ساختواژه و نحو را دستور زبان می‌گویند[۱]. از تعامل سه دستگاه واجی، ساختواژی و نحوی، زایایی بی حدومرز زبان حاصل می‌آید. حال که با طرحی بسیار کلی از نظام زبان آشنا شدیم، توجه خود را به ساختواژه معطوف می‌کنیم و نقش دستگاه ساختواژیِ زبان را بررسی می‌کنیم: چنانکه گفتیم زبان معدودی واج در اختیار دارد که بر اساس قواعد واجی آنها را با هم ترکیب می‌کند و تکواژها را می‌سازد. تعداد واجهای هر زبانی معدود است (مثلاً فارسی ۲۹ واج و انگلیسی ۳۵ واج در اختیار دارد)، از این‌رو می‌گوییم واجها به فهرستی بسته تعلق دارند اما «تعداد تکواژها بسیار بیشتر از واجهاست و از این‌رو مجموعهٔ آنها را می‌توان یک فهرست باز دانست. به‌طوری که هرگز با قاطعیت نمی‌توان تعیین کرد که فلان زبان چند تکواژ دارد ...» (نجفی، ۱۳۵۸،ص ۶۹).

تکواژها نیز بر اساس قواعد ساختواژی ترکیب می‌شوند و واژه‌ها را می‌سازند. تعداد واژه‌ها بسیار بیش از تکواژهاست و در افراد بزرگسال گاه به دهها هزار می‌رسد. در اینجا نقش دستگاه ساختواژی آشکار می‌شود. این دستگاه به زبان امکان می‌دهد تا با هزینه‌ای هر چه کمتر مفاهیم جدید را بیان کند (نک. کارستیرز-مک‌کارتی، ۱۹۹۲، ص۲۷) و در نتیجه از بار حافظه گویشور می‌کاهد. برای مثال، گویشور فارسی زبان می‌آموزد که با ترکیب «ستاک حال» و پسوند «-نده» اسم فاعل ساخته می‌شود. آگاهی از همین قاعده به او امکان می‌دهد که معنای دهها واژه (مانند گوینده، جوینده، شنونده و ...) را به سهولت دریابد و خود صورتهایی را که نشنیده است بسازد.

مفاهیم بنیادین ساختواژه

در اینجا مفاهیم مهم ساختواژه را تا آنجا که به موضوع این کتاب مربوط می‌شوند یک‌به‌یک برمی‌شمریم و به اختصار توضیح می‌دهیم.

واژه، صورت کلمه، واژهٔ قاموسی: تصور کنید کسی از ما بپرسد در زبان فارسی چند واژه وجود دارد؟ پاسخ به چنین پرسشی به دلایلی چند دشوار است. یکی از علل

۱. این تعریفِ دستور با نظر زبان‌شناسان زایشی انطباق دارد، برخی مکاتب دیگر زبان‌شناسی دستور را در مفهومی محدودتر به‌کار می‌برند (نک. روبینز، ۱۹۹۱، ص۱۷۷).

دشواری آن ابهامی است که در این پرسش وجود دارد. منظور از واژه چیست؟ آیا برای شمارش واژه‌های فارسی باید صورتهایی مانند «رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند» را شش واژه به‌شمار آورد، یا آنکه باید همهٔ این شش صورت و نیز چندین صورت دیگر را صورتهای مختلف یک واژهٔ واحد، یعنی «رفتن» دانست؟ همچنین صورتهای «بزرگ»، «بزرگتر» و «بزرگترین»، را باید سه واژه در نظر گرفت یا صورتهای مختلف واژه «بزرگ» به‌شمار آورد؟ روشن است که معنای واژه مبهم است و برای پرهیز از این ابهام ناگزیریم اصطلاحات تازه‌ای به‌کار ببریم. زبان‌شناسان در این زمینه از دو اصطلاح **واژهٔ قاموسی** و **صورت کلمه** بهره می‌گیرند.

در نظام معنی‌شناسی زبان، واحد ممیز کمینه **واژهٔ قاموسی** نام دارد. چنین فرض می‌شود که واژهٔ قاموسی واحدی انتزاعی است که مجموعه‌ای از گونه‌های دستوری تظاهرهای آن هستند. برای مثال «رفتن» واژه‌ای قاموسی است که صورتهای «رفتم، رفتی، رفت، می‌روم، می‌روی، و ... » تظاهرهای مختلف آن هستند[1]. و نیز «بزرگ» واژه‌ای قاموسی است و سه‌صورت «بزرگ، بزرگتر، بزرگترین» صورتهای گوناگون آن صورت انتزاعی هستند. این عنصر را از آنجا واژهٔ قاموسی می‌نامیم که معمولاً مدخلهای فرهنگهای لغت از این صورتها تشکیل می‌شوند. برای مثال، در فرهنگهای فارسی «رفتن» یک مدخل مستقل را تشکیل می‌دهد، حال آنکه این مسئله دربارهٔ واژه‌های «می‌روم، می‌روی، می‌رود، و ...» صادق نیست. حال ببینیم «صورت کلمه» چیست؟ تظاهر عینی واژهٔ قاموسی در شکل آوایی یا نوشتاری که در هر موقعیت شکل خاصی به‌خود می‌گیرد صورت کلمه نام دارد. در مثال بالا، «می‌روم، می‌روی، می‌روید و...» صورت کلمه‌هایِ واژهٔ قاموسی «رفتن» هستند.

برای روشنتر شدن مفهوم واژهٔ قاموسی و صورتِ کلمه ذکر یک مثال بی‌مناسبت نیست. اگر بگوییم «فلان کتابِ ساده شدهٔ فارسی فقط با ۳۰۰۰ واژه نوشته شده است»، منظورمان این است که آن کتاب حداکثر ۳۰۰۰ واژهٔ قاموسی دارد. اما اگر بگوییم «این مقالهٔ ده‌هزار کلمه‌ای، ده صفحه از مجله را پر کرده است»، منظورمان این است که در آن مقاله ده‌هزار صورت کلمه وجود دارد. گفتنی است که واژه یا کلمه در زبان فارسی این هر

۱. باید توجه داشت که منظور ما این نیست که صورتهای بالا از «رفتن» مشتق شده‌اند. «رفتن» خودش چنانکه خواهیم دید صورتی است که از ستاک گذشته فعل مشتق می‌شود. ما مصدرهای فارسی را به اعتبار اینکه در نظام معنایی زبان صورت انتزاعی فعلهای تصریف شده به‌شمار می‌آیند واژهٔ قاموسی می‌نامیم.

دو مفهوم را در بردارد و ما نیز در این کتاب هر جا از «واژه» یا «کلمه» استفاده می‌کنیم منظورمان اشاره به هر دو مفهوم «واژهٔ قاموسی» و «صورت کلمه» است.

آنچه در بالا آوردیم توصیف واژه در نظام معنی‌شناسی زبان بود. اما واژه در تحلیل دستوری، چنانکه پیش از این دیدیم، واحدی است که از یک یا چند تکواژ ساخته می‌شود و در ساختمان گروه به‌کار می‌رود.

انواع واژه از نظر ساختمان: پیش از آنکه انواع واژه را برشمریم باید تکواژ و انواع آن را توصیف کنیم. تکواژ چنانکه گفته شد کوچکترین واحد معنی‌دار زبان است. مثلاً واژهٔ «دانش» مرکب از دو تکواژ است: ریشهٔ «دان» و پسوند «ـِش». تکواژ خود بر دو نوع است: **تکواژ آزاد، تکواژ وابسته**. تکواژ آزاد تکواژی است که می‌تواند به تنهایی و به‌طور مستقل به‌کار رود مانند: مرد، شعر، خورشید، اما تکواژ وابسته به تنهایی و به‌طور مستقل به‌کار نمی‌رود و به تکواژهای دیگر می‌پیوندد، مانند «ـمند» و «ـکده» در «شکوهمند» و «دانشکده».

حال می‌توانیم انواع واژه را از نظر ساختمان توصیف کنیم. در فارسی چهار نوع واژه وجود دارد: واژهٔ بسیط، واژهٔ مرکب، واژهٔ مشتق و واژهٔ پیچیده (یا مشتق ـ مرکب).

واژهٔ بسیط تنها از یک تکواژ آزاد تشکیل می‌شود و در نتیجه نمی‌توان آن را به عنصر معنی‌دار کوچکتری تقسیم کرد، مانند. گرم، جان، چرخ. واژهٔ مرکب از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته می‌شود، مانند: گلخانه، کمک فنر، بزرگراه. واژهٔ مشتق از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته ساخته می‌شود، مانند: خواهش، مردانه، بی‌دقتی. واژهٔ پیچیده یا مشتق ـ مرکب از یک واژهٔ مرکب و یک یا چند تکواژ وابسته تشکیل می‌شود، مانند، جوانمردی، کتابداری، بیهوده‌گویی.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که اصولاً تعریف واژه چیست و چگونه می‌توان حد و مرز آن را مشخص کرد؟ هر چند زبان‌شناسان تاکنون نتوانسته‌اند برای واژه تعریفی جامع و مانع که در همهٔ زبانها صادق باشد به‌دست دهند، اما همگی دربارهٔ واقعیت زبانی واژه اتفاق نظر دارند. برای اثبات این امر دلایلی چند ارائه شده است که ما در اینجا تنها به یک مورد آن اشاره می‌کنیم.

گویشوران هر زبان، حتی افراد بی‌سواد و نیز گویشوران زبانهایی که فاقد خط هستند، عموماً می‌توانند واژه‌های زبان خود را بازشناسند. برای مثال، اگر از آنها خواسته شود جمله‌ای را واژه به واژه تکرار کنند و پس از هر واژه درنگ کنند در غالب موارد به سهولت از

عهدهٔ این‌کار برمی‌آیند (نک. ساپیر، ۱۹۲۱، ص۳۴). سخن ساپیر به دو نکته اشاره دارد: یکی اینکه گویشوران هر زبان بر اساس شم زبانی خود می‌توانند در غالب موارد واژه‌های زبان خود را تشخیص دهند و حد و مرز آن را بازشناسند، دیگر اینکه درنگ می‌تواند مرز میان واژه‌ها را مشخص کند.

پرسش دیگری که در مورد واژه پیش می‌آید به واژه‌های مرکب مربوط می‌شود. چرا ما صورتی مانند «جوانمرد» یا «آسمان‌خراش» را یک واژه به‌شمار می‌آوریم؟ به بیان دیگر بر اساس چه معیاری می‌توان یک گروه کلمه را از یک واژه مرکب یا پیچیده تمیز داد؟ برای مثال، چرا عبارتِ «مردمِ ایران» را دو واژه به‌شمار می‌آوریم، اما «سرزمین» را یک واژه؟ به این پرسش پاسخهای متفاوتی می‌توان داد. ما در اینجا تنها از نظر ساختواژی دربارهٔ آن بحث می‌کنیم. واژه‌های مرکب از چنان انسجام ساختاری برخوردار هستند که فرایندهای ساختواژی، همان‌گونه که بر روی کلمه‌های بسیط اِعمال‌پذیرند بر روی آنها نیز قابل اعمال‌اند. برای مثال اسمهای بسیط و مرکب را با اعمال فرایندهای یکسانی می‌توان جمع بست (از طریق افزودن تکواژهای «ـها» و «ـان» به پایان آنها):

گل ← گلها؛ گلخانه ← گلخانه‌ها
درخت ← درختان؛ میهن‌دوست ← میهن‌دوستان

عملکرد پسوندها و پیشوندهای اشتقاقی نیز بر روی واژه‌های بسیط و مرکب یکسان است. برای مثال، پسوند «ـی» با صفت اسم می‌سازد، خواه این صفت بسیط باشد، خواه مرکب:

درست ← درستی .؛ درستکار ← درستکاری.

بحث دربارهٔ واژه و انواع آن را همین‌جا به پایان می‌بریم و به توصیف مفاهیم دیگری از ساختواژه می‌پردازیم.

وند: وند تکواژ وابسته‌ای است که به یک کلمه می‌پیوندد و در آن تغییری معنایی یا نحوی پدید می‌آورد. وند دو نوع است: وند تصریفی و وند اشتقاقی. وند تصریفی در واژه‌پردازی به‌کار می‌آید و نقشی نحوی بر عهده دارد. مثلاً در واژهٔ گفتم «پسوند ـَم» وندی تصریفی است. وند اشتقاقی در واژه‌سازی به‌کار می‌آید، به این معنی که با استفاده از آن می‌توان واژه‌ای با معنایی تازه ساخت. مثلاً با افزودن پسوند «ـمند» به واژهٔ «ظفر» کلمهٔ جدید

«ظفرمند» ساخته می‌شود. وند تصریفی را به اعتبار اینکه در تصریف به‌کار می‌رود وند تصریفی می‌نامیم و وند اشتقاقی را نیز به اعتبار اینکه در اشتقاق به‌کار می‌رود وند اشتقاقی می‌خوانیم. از همین‌رو، تفاوت این دو نوع وند با توضیحاتی که دربارهٔ اشتقاق و تصریف خواهیم داد کاملاً روشن خواهد شد.

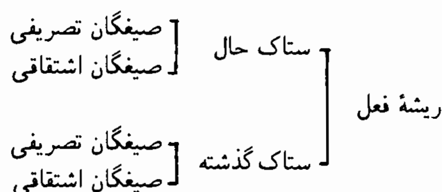
وند از نظر جایگاه آن نسبت به پایه بر سه نوع است: **پیشوند، پسوند و میانوند**. در زبان فارسی تنها پیشوند و پسوند وجود دارد[1]. پیشوند قبل از پایه و پسوند بعد از پایه قرار می‌گیرد. برای مثال، در «خطرناک»، «ـناک» پسوندی اشتقاقی است، در «بی‌رحم»، «بی‌ـ» پیشوندی اشتقاقی است، در «می‌روم»، «می‌ـ» پیشوندی تصریفی است و در «کتابها»، «ـها» پسوندی تصریفی است. در غالب زبانهای هند و اروپایی پیشوندها همه اشتقاقی هستند، اما در فارسی همان‌طور که در مثال بالا دیدیم پیشوند تصریفی نیز وجود دارد (نک. بائر، ۱۹۸۹، ص۱۸).

ریشه: ریشه آن صورتی از کلمه است که چه به لحاظ تصریف و چه به لحاظ اشتقاق به اجزای کوچکتر تجزیه‌پذیر نباشد. به سخن دیگر، هرگاه از یک «صورت کلمه» تمامی وندهای تصریفی و اشتقاقی را برداریم آنچه بر جای می‌ماند «ریشه» است. برای مثال «رو» و «خور» ریشهٔ مصدرهای «رفتن» و «خوردن» هستند.

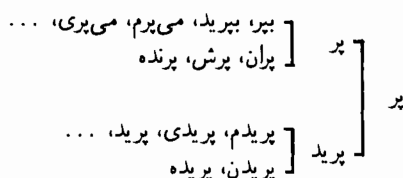
ستاک: ستاک را ما در این رساله با مفهومی محدودتر از آنچه معمول است به‌کار می‌بریم. مراد ما از ستاک آن دو صورتی است که از ریشهٔ فعل حاصل می‌آید و هر کدام برای صورتهای تصریفی و اشتقاقی دیگر نقش «پایه» را ایفا می‌کند. برای مثال، از ریشهٔ پَر دو ستاک پَر و پرید به‌دست می‌آید. ستاک اول را که صیغگان تصریفی وجه امری زمان حال را پدید می‌آورد ستاک حال و ستاک دوم را که صیغگان تصریفی زمان گذشته را پدید می‌آورد ستاک گذشته می‌نامیم. اما این صورتهای تصریفی تنها صورتهایی نیستند که از این دو ستاک به دست می‌آیند. این دو ستاک منشأ چند صورت اشتقاقی نیز هستند:

---

۱. برخی زبان‌شناسان فارسی را دارای میانوند نیز می‌دانند و برای اثبات نظر خود واژه‌هایی مانند «پیشاپیش» و «بینابین» را شاهد مثال می‌آورند. ولی با توجه به تعریفی که از وند به‌دست داده‌ایم، عناصری مانند «ـاـ» در چنین واژه‌هایی نه میانوند بلکه صورت‌ساز به‌شمار می‌آیند (نک. صورت‌ساز، ص۸).



مثال:

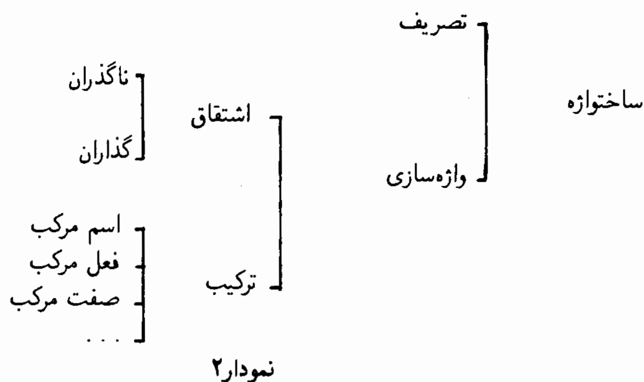


نمودار۱

دربارهٔ این دو ستاک در فصل سوم به نحوی گسترده‌تر بحث خواهیم کرد.

صورت‌ساز: صورت‌ساز عنصری است که در ساختار یک کلمه وجود دارد، اما تظاهر هیچ تکواژی نیست، مانند â در کلمهٔ سراسر.

حال که با برخی از مفاهیم ساختواژه آشنا شدیم، می‌توانیم به بررسی فرایندهایی بپردازیم که از رهگذر آنها دستگاه ساختواژه نقش خود را ایفا می‌کند. ساختواژه از رهگذر فرایندهایی که در نمودار ۲ آورده‌ایم به ساختن و پردازش واژه می‌پردازد [1].



نمودار۲

۱. این نمودار با اقتباس از نمودار باثر (۱۹۸۹، ص۳۵) ترسیم شده است.

همان‌طور که از نمودار صفحهٔ قبل برمی‌آید ساختواژه به دو شاخهٔ اصلی تقسیم می‌شود: تصریف و واژه‌سازی.

تصریف: از رهگذر فرایندهای تصریفی از یک واژهٔ قاموسی مشخص تمامی صورت کلمه‌های آن که بسته به جایگاه نحوی‌شان با یکدیگر متفاوت هستند زایانده می‌شوند. برای مثال از واژهٔ قاموسی «پختن» با اعمال فرایندهای تصریفی، صورت کلمه‌های زیر به‌دست می‌آید: می‌پزم، می‌پزی، می‌پزد و غیره؛ پختم، پختی، پخت، و غیره؛ بپزم، بپزی، بپزد، و غیره؛ بپز.

دربارهٔ این فرایند بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد.

واژه‌سازی: وظیفهٔ این شاخهٔ ساختواژه چنانکه از نامش برمی‌آید ساختن واژه است، و از همین‌رو هماهنگ ساختن زبان با نیازهای تازهٔ جامعه بر عهدهٔ آن است. واژه‌سازی دو شاخه دارد: ترکیب و اشتقاق

ترکیب: در ترکیب بر خلاف اشتقاق وند افزایی صورت نمی‌پذیرد، بلکه دست‌کم دو تکواژ آزاد به یکدیگر می‌پیوندد و کلمه‌ای جدید می‌سازند. در فارسی انواع گوناگون کلمه به هم می‌پیوندند و کلمهٔ مرکب می‌سازند. در اینجا برخی از ساختارهایی را که در ترکیب به‌کار می‌روند آورده‌ایم (کلباسی، ۱۳۷۱، ص۴۲ـ۳۸):

اسم + اسم ← اسم: تخم‌مرغ، گلخانه
اسم + اسم ← صفت: سرحال
اسم + صفت ← اسم: نخود فرنگی
اسم + صفت ← صفت: سرخود
اسم + ضمیر ← صفت/قید: سرخود، روی‌هم
ضمیر + اسم ← ضمیر/صفت: خویشتن، خودسر
اسم + مصدر ← فعل: رسوخ یافتن
و ...

ترکیب یکی از فرایندهای بسیار فعال در دستگاه ساختواژی زبان فارسی است که در همین چند دههٔ اخیر واژه‌های بسیاری از رهگذر آن ساخته شده است. از آنجا که این فرایند به موضوع پژوهش ما مربوط نیست به همین مختصر بسنده می‌کنیم.

اشتقاق: این فرایند نیز در فارسی زایایی فراوان دارد و از رهگذر آن واژه‌های بسیاری ساخته شده‌اند. در اشتقاق از طریق وند افزایی واژهٔ جدید ساخته می‌شود. وندهای اشتقاقی اگر به واژه یا تکواژ بپیوندند واژهٔ جدیدی به دست می‌آید، مانند: صورت + ـگر ← صورتگر؛ دانش + ـکده ← دانشکده؛ پر + ـِش ← پرش. اشتقاق بر دو نوع است: اشتقاق گذران و اشتقاق ناگذران. اگر در نتیجهٔ وند افزایی مقولهٔ دستوریِ واژه تغییر کند، با اشتقاق گذران سروکار داریم ـ مانند زمانی که پسوند «ـِش» را به ستاک حال «کوش» بیفزاییم و واژهٔ «کوشش» را که اسم مصدر است به‌دست آوریم. در اشتقاق ناگذران مقولهٔ دستوری واژه تغییر نمی‌کند. برای مثال، با افزودن پسوند «ـگر» به واژهٔ «آهن» کلمهٔ آهنگر ساخته می‌شود. در این مورد «آهن» و «آهنگر» هر دو اسم هستند. (برخی زبان‌شناسان وجود اشتقاق ناگذران را بجز در مواردی انگشت‌شمار مردود می‌شمارند، نک. ص۱۱).

پیش از ادامهٔ بحث دربارهٔ مفاهیم بنیادین ساختواژه لازم است اندکی دربارهٔ تفاوتهای تصریف و اشتقاق سخن بگوییم. چنانکه پیش از این دیدیم در تصریف نیز مانند اشتقاق با وند افزایی سروکار داریم، اما این دو فرایند علی‌رغم این شباهت ظاهری نقشهای کاملاً متفاوتی در دستگاه ساختواژی زبان بر عهده دارند؛ برای روشنتر شدن تفاوت میان آنها، مهمترین ویژگیهای هرکدام را برمی‌شمریم.

الف) تصریف صورت کلمه‌های یک واژهٔ قاموسی واحد را می‌سازد. اما اشتقاق از یک واژهٔ قاموسی چند واژهٔ قاموسی جدید می‌سازد. به‌عبارت دیگر در تصریف با واژه‌پردازی سروکار داریم، اما در اشتقاق با واژه‌سازی. مثلاً از ریشهٔ مضارع «رو» با اضافه کردن پسوند اشتقاقی «ـان» واژهٔ فارسی قاموسی جدید «روان» مشتق می‌شود، اما از ریشهٔ ماضی «رفت» با اضافه کردن پسوند تصریفیِ «ـَم»، صورت کلمهٔ «رفتم» ساخته می‌شود.

ب) تصریف شامل معدودی متغیرهای متعلق به یک نظام بسته است، از همین‌رو در زبان فارسی نیز مانند دیگر زبانها تعداد وندهای تصریفی معدود است. در فارسی پسوندهای جمع اسامی، پسوندهای شمار و زمان در صیغگان افعال و پیشوند «می» که از خاصه‌های فعل است از جمله مهمترین وندهای تصریفی هستند. دلیل اینکه وندهای تصریفی در نظامی بسته قرار دارند این است که اگر عناصر جدیدی به این نظام افزوده شود یا از آن حذف گردد، زبان در تمامیت خود دستخوش تغییر می‌شود و هیچ زبانی

چنین تغییری را به سهولت برنمی‌تابد.

اما از سوی دیگر اشتقاق شامل متغیرهای نسبتاً زیادی است و دارای نظامی باز است. در زبان فارسی پسوندهای اشتقاقی تعدادشان بر شصت بالغ می‌شود. از آنجا که اشتقاق دارای نظامی باز است فارسی برخی پسوندهای اشتقاقی را از زبانهای دیگر به‌وام گرفته است، از جمله «یت» و «چی» که کاربرد آنها را در کلماتی مانند دوئیت، واردیت، گاریچی و تبلیغاتچی و شاهد هستیم.

ج) وندهای تصریفی اغلب در مقایسه با وندهای اشتقاقی دورتر از ریشه قرار می‌گیرند، مانند کلمه «رستنی‌ها» که مرکب از پایهٔ «رستن» و پسوند اشتقاقی «ـی» و پسوند تصریفیِ «ـها» است. این ویژگی که در بسیاری از زبانها به چشم می‌خورد در فارسی شامل استثناهایی است- چنانکه در کلمات دهاتی، صادراتی، و برتری پسوند اشتقاقی بعد از پسوند تصریفی قرار گرفته است.

د) در صیغگان تصریف جای خالی بسیار کم وجود دارد، برای مثال در فارسی تقریباً تمامی اسامی را می‌توان با «ها» جمع بست؛ اسامی تقریباً تمامی جانداران را می‌توان با «ان» جمع بست؛ و پسوندهای شمار و شخص تقریباً در صیغگان همهٔ افعال به‌کار می‌روند. اما در اشتقاق چنین نیست و جای‌خالی بسیار وجود دارد. برای مثال از «ستاک حال +ِـش» مصدر شینی به‌وجود می‌آید مانند پرش، روش، کنش، اما این فرایند در مورد همه افعال صادق نیست و مثلاً خندش و جنگش ساخته نشده است.

ه) تصریف طبقه دستوری را تغییر نمی‌دهد، مثلاً مرد و مردان هر دو اسم هستند. اما اشتقاق را به دو نوع تقسیم می‌کنند: اشتقاق گذران و اشتقاق ناگذران. برخی وندها طبقه دستوری را تغییر می‌دهند. برای مثال با افزودن «ـان» به ستاک حالِ افعال نوعی صفت ساخته می‌شود، مانند گریان و جوشان. اما اگر «ـی» را به «هنرمند» بیفزاییم کلمه «هنرمندی» ساخته می‌شود که آن هم اسم است. برخی زبان‌شناسان از جمله جان لاینز اشتقاق ناگذران را بجز در مواردی بسیار معدود مردود می‌شمارند و اشتقاق را در کلیت خود فرایندی می‌دانند که باعث تغییر طبقه می‌شود، اما گاهی کل طبقه را تغییر می‌دهد، مثلاً فعل را به اسم تبدیل می‌کند و گاهی تغییر در داخل یک طبقه صورت می‌پذیرد، مثلاً اسم فاعل را به اسم معنی تبدیل می‌کند. (لاینز، ۱۹۹۰، ص۳۲ـ۳۱).

و) وندهای تصریفی در چارچوب صورت کلمه از جانشین‌پذیری زیادی برخوردارند. به این معنی که اگر مجموعه‌ای از صورتِ کلمه‌ها را جدا از جایگاه نحوی‌شان در نظر بگیریم، اگر یک وند مشخص که به آنها افزوده شده است به گونه‌ای باشد که یک یا چند وند دیگر بتوانند جایگزین آن شوند، می‌گوییم وند مزبور از امکان جانشین‌پذیری زیادی برخوردار است. برای مثال، صورت کلمه‌های زیر را در نظر می‌گیریم: رفتم، گفتم، خوردم، زدم، شدم، یافتم، باختم، نگریستم. در همه این صورتها تکواژ «ـَم» را می‌بینیم که به ستاک گذشته پیوسته و صورت اوّل شخص مفرد را پدید آورده است. در تمام کلمات بالا می‌توان به‌جای پسوند ـَم پسوند دیگری قرار داد (مثلاً پسوند ـی، ـیم، ـید، و غیره) و صورتهای جدیدی به‌دست آورد مانند: خوردی، زدی، شدی؛ خوردیم، زدیم، شدیم؛ خوردید، زدید، شدید و غیره. این ویژگی دال براین است که پسوند «ـَم» تصریفی است.

اما وندهای اشتقاقی در چارچوب صورت کلمه از جانشین‌پذیری اندکی برخوردارند. برای مثال، مجموعهٔ کلمه‌های زیر را در نظر می‌گیریم: هنرمند، سخاوتمند، رضایتمند، نظام‌مند، ثروتمند. همان‌طور که مشهود است در همه این کلمات پسوند «ـمند» به اسم افزوده شده است. اما در همهٔ کلمه‌های فوق نمی‌توان به‌جای پسوند «ـمند» یک پسوند مشخص دیگر را به‌کار برد. برای مثال پسوند «ـور» را تنها می‌توان با «ـمند» در هنرمند جایگزین کرد و با دیگر کلمات بالا هم‌آیش ندارد. و این شاهدی است دال بر اینکه «ـمند» از وندهای اشتقاقی است.[1]

ز) وندهای تصریفی در چارچوب یک جملهٔ مشخص از جانشین‌پذیری اندکی برخوردارند. برای مثال، در جملهٔ «من هر روز به مدرسه می‌روم»، به جای پسوند «ـَم» هیچ پسوند دیگری نمی‌توان قرار داد. اما برخی از وندهای اشتقاقی در چارچوب یک جمله معین از جانشین‌پذیری نسبتاً زیادی برخوردارند. برای مثال، در جمله «او مردی هنرمند است»، به‌جای «ـمند» می‌توان صورتهایی چون «ـور»، «ـشناس»، «ـدوست» و غیره را قرار داد.

---

۱. ممکن است تصور شود در همهٔ واژه‌های بالا می‌توان به جای «ـمند»، پسوند «ـی» را قرار داد و کلمات زیر را به‌دست آورد: هنری، سخاوتی، رضایتی، نظامی و ثروتی. اما باید توجه داشت که پسوند «ـی» که فعالترین پسوند زبان فارسی است در حقیقت چند پسوند است که به‌صورت پسوندی واحد متظاهر می‌شود (نک. کشانی، ۱۳۷۱، ص۲۱ـ۱۳).

ح) وندهای تصریفی از فرایند مطابقت تأثیر می‌پذیرند. برای مثال، در جملهٔ «تو هر روز به اداره می‌رفتی» وجود تکواژ «ـی» در پایان فعل «می‌رفت» در مطابقت با نهاد جمله است، و اگر نهاد را از دوم شخص مثلاً به اول شخص تبدیل کنیم تکواژ پایانی در «می‌رفت» نیز تغییر می‌کند و به «ـَم» تبدیل می‌شود. اما وندهای اشتقاقی از فرایند مطابقت تأثیر نمی‌پذیرند. از همین‌رو، در جمله‌های «آنها هنرمندان بزرگی هستند» و «او هنرمند بزرگی است»، پسوند «ـمند» بدون تغییر باقی می‌ماند.

ط) در زبان فارسی ـ و تقریباً در همهٔ زبانها ـ در مقام نظر برای کاربرد متوالی پسوندهای اشتقاقی حدی وجود ندارد. برای مثال، در کلمهٔ «آزمایشگاهی» از سه پسوند اشتقاقی «ـِش»، «ـگاه» و «ـی» پی‌درپی استفاده شده است. نمونهٔ چنین فرایندی در زبان فارسی بسیار فراوان است. اما در پسوندهای تصریفی برای توالی پسوندها محدودیت وجود دارد، زیرا وندهای تصریفی در خدمت نحو قرار دارند و چون هر وند تصریفی واژه را برای ایفای نقش نحوی خاصی در چارچوب یک جملهٔ مشخص آماده می‌کند، طبیعی است که کاربرد آنها در یک واژه با محدودیت شدیدی روبه‌رو باشد. حالا یکی از ساختارهای شایع زبان فارسی را که در آن ظاهراً دو پسوند تصریفی بلافاصله بعد از یکدیگر قرار می‌گیرند بررسی می‌کنیم. این ساختار از اجزای زیر تشکیل شده است: صفت مطلق + ـتر /ـترین + پسوند

مثال: بزرگترها، زیباترین‌ها

هر چند به نظر می‌رسد که درکلمات فوق دو پسوند تصریفی درکنار هم به‌کار رفته‌اند، باید توجه داشت که پسوند «ـها» از پسوندهای خاص اسم است و این دو صفت پیش از آنکه با «ـها» جمع بسته شوند از طریق اشتقاق صفر به اسم تبدیل شده‌اند و ساختار آنها چنین است:

صفت مطلق + ـتر/ترین +ـϕ+ـها

بنابراین، در میان دو پسوند تصریفی یک پسوند اشتقاقی قرارگرفته است. البته، می‌توان مواردی را یافت که واقعاً دو پسوند تصریفی به‌صورت متوالی به کار رفته باشند، اما این مسئله ادعای پیشین ما را مبنی بر اینکه توالی پسوندهای تصریفی با محدودیت شدید روبه‌روست نقض نمی‌کند.

اشتقاق صفر: اشتقاق صفر فرایندی است که از رهگذر آن بی‌آنکه هیچ وندی به کلمه افزوده شود مقوله آن تغییر می‌کند. برای مثال، در فارسی صیغهٔ «سوم شخص مفرد ماضی» می‌تواند به اسم تبدیل شود بی‌آنکه نیاز باشد به آن هیچ وندی بیفزاییم، مانند ساخت، کاشت، گفت، دوخت و غیره. به بیان دیگر، در ساختار چنین کلماتی وند اشتقاقی به صورت تکواژ صفر (ϕ) ظاهر شده است.

شفافیت و تیرگی: هرگاه بتوانیم یک واژه را به تکواژهای سازنده‌اش تجزیه کنیم و از معنای تکواژهایش به معنای کل آن پی ببریم آن واژه شفاف است و در غیر این‌صورت تیره. برای مثال، واژه‌های «آهنگر، گوشواره و پرهیزکار» شفاف‌اند و واژه‌های «خانقاه و خرابات» تیره‌اند. معمولاً وام‌گیری بر تعداد واژه‌های تیره زبان می‌افزاید.

زایایی ساختواژی

هر فرایندی، خواه در نحو، خواه در ساختواژه، که بتواند از نظر همزمانی در تولید صورتهای جدید به‌کار رود، فرایندی زایاست. در زبان‌شناسی گشتاری، زایاییِ نحوی امری مسلم است، چنانکه در نقل‌قول زیر از چامسکی نیز به چشم می‌خورد: «گویشوران هر زبان قادرند جملات تازه‌ای را که در آن زبان ساخته می‌شود درک کنند و خود نیز جملات تازه‌ای بسازند.» (چامسکی، ۱۹۶۶، ص۳۱ـ۳۰). چنین کار عظیمی میسر نیست مگر از رهگذر قواعد نحوی.

در سطح واژگان زبان نیز وضع به همین منوال است و هر گویشوری قادر است از رهگذر قواعد ساختواژی صورتهای تازه بسازد و نیز صورتهای تازه را بفهمد. این کیفیت در همه سطوحِ ساختواژه، یعنی تصریف، اشتقاق و ترکیب، جریان دارد. البته این نکته را نمی‌توان انکار کرد که خلق جملات تازه که از زایایی نحوی ناشی می‌شود کار عادی و همیشگی گویشوران است، حال آنکه ساختن کلمات جدید از چنین بسامدی برخوردار نیست. اما این تفاوت درکمیت است نه درکیفیت. به اعتقاد چامسکی و هاله در ساختواژه دو مسئله وجود دارد که در نحو نظیری برای آن نمی‌توان یافت. یکی اینکه برخی واژه‌هایی که در نتیجه فرایندهای ساختواژی پدید آمده‌اند دارای معنایی خلاف قاعده‌اند. این مسئله اغلب در نتیجه تغییر معنایی واژه‌ها در طول زمان پدید می‌آید. دیگر اینکه، در ساختواژه

تمامی صورتهای ممکن ساخته نمی‌شوند. برای مثال، در فارسی واژه‌های بسیار از رهگذر فرایند «ستاک حال + ـِش» ساخته شده است، که پرش، شورش، نگرش و بسیاری کلمه‌های دیگر از آن جمله‌اند. اما در ضمن بسیاری صورتهای ممکن نیز وجود دارد که ساخته نشده‌اند، مانند نشینش، خندش و پزش. علت چنین پدیده‌ای ممکن است این باشد که زبان به چنین مفهومی نیاز ندارد و یا آنکه نیازش را واژه دیگری برآورده ساخته است. (کارستیرزـ مک کارتی، ۱۹۹۲، ص۳۲).

البته زایایی نحوی و ساختواژی را عواملی محدود می‌کند و به‌طورکلی می‌توان گفت در تشکیل جملات و کلمات دو نوع محدودیت دخالت دارد: محدودیت دستوری و محدودیت غیر دستوری.

محدودیت دستوری: این محدودیت در سطح جمله از قواعد نحوی و در سطح کلمه از قواعد ساختواژی حاصل می‌آید. برای مثال، قواعدِ نحویِ فارسی، ساختن دو جملهٔ زیر را ناممکن می‌سازند و از همین‌رو شم فارسی‌زبانان نیز آنها را «بدساخت» تشخیص می‌دهد:

* سال فصل است بهار زیباترین.

* همهٔ دانشجویان درکلاس حاضر است.

به همین منوال، بر اساس قواعد ساختواژی فارسی کلمات «درشتناک» «جستا» بدساخت و کلمات «تابناک» و «جویا» خوش‌ساخت هستند. در فصل پنجم برخی از قواعد ساختواژی را طرح و بررسی خواهیم کرد.

محدودیت غیردستوری: این نوع محدودیت از قواعد دستوری نشئت نمی‌گیرد بلکه از عوامل دیگری تأثیر می‌پذیرد که در بخش بعد به آنها خواهیم پرداخت؛ در اینجا تنها یکی از انواع محدودیتهای غیردستوری را بررسی می‌کنیم: محدودیت کاربرد شناختی. منظور از محدودیت کاربرد شناختی آن محدودیتی است که دانش ما دربارهٔ جهان خارج بر زبان تحمیل می‌کند. برای مثال جمله زیر از نظر قواعد نحوی «خوش‌ساخت» است، اما به دلایل کاربرد شناختی امکان وقوع ندارد ـ مگر در موقعیتهای بسیار استثنایی و تخیلی: «مثلثی چهارگوش بر دوچرخه‌ای چهارچرخ نشسته بود و سلانه‌سلانه گام برمی‌داشت.» به همین منوال، در سطح ساختواژه نیز کلمات زیر هر چند از نظر قواعد ساختواژی خوش‌ساخت

به‌شمار می‌آیند، اما وقوعشان نامحتمل و یا بسیار بعید است: آهن‌کباب، دندان‌گوشتی، هوابان.

در خاتمه می‌توان گفت زبان در عرصهٔ کلمات نیز در چارچوب قواعد دستوری به‌طور بالقوه از زایاییِ نامحدود برخوردار است، اما این زایایی را پاره‌ای عوامل غیردستوری محدود می‌کنند. در عمل همواره برخی فرایندها در مقایسه با فرایندهای دیگر زایاترند. برای مثال، در فارسی پسوند «ـی» پسوندی بسیار زایاست و یکی از کاربردهایش این است که به هر صفتی می‌پیوندد و آن را به اسم تبدیل می‌کند: درشتی، بزرگی، گرمی و... در مقابل، برخی فرایندها به‌طور بالفعل از زایایی کمتری برخوردارند. برای مثال، پسوند «ـمند» معمولاً با اسم معنی، صفت می‌سازد، مانند «ثروتمند»، «شکوهمند» و «ارزشمند». اما این پسوند با همهٔ اسمهای معنی نیامده است و ما برای مثال «مالمند» و «جاه‌مند» نساخته‌ایم، این هر دو کلمه خوش‌ساخت هستند و فارسی‌زبانان معنای آنها را درمی‌یابند. اما می‌دانیم که این دو کلمه در زمرهٔ کلمات متداول فارسی نیستند. علت این امر به عوامل غیردستوری بازمی‌گردد که در بخش بعد به طرح و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

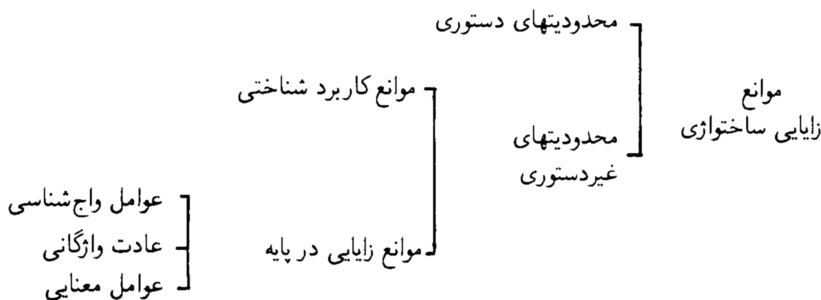
واژه‌سازی از دیدگاه نظری

شرایط لازم برای زایایی ساختواژی: منظور از زایایی ساختواژی، خلق کلمات جدید از رهگذر اشتقاق و ترکیب است. همان‌طور که گفته شد در ساختواژه نیز مانند دستگاه نحوی، زایایی بر اساس مجموعهٔ قواعدی صورت می‌پذیرد که در ذهن گویشوران زبان جای دارد و هر گویشوری بنابر شم زبانی خود صورتهای خوش‌ساخت و بدساخت را تشخیص می‌دهد. از همین‌رو، هر چند بررسی علمی امکانات واژه‌سازی فارسی هنوز مراحل آغازین خود را می‌گذراند و زبان‌شناسان و دستورنویسان هنوز قواعد واژه‌سازی را تدوین نکرده‌اند، بخش اعظم کلماتی که بنابه ضرورت در طی سالیان ساخته شده‌اند، خوش‌ساخت هستند. اما برای آنکه واژه‌ای ساخته شود باید دست‌کم دو شرط وجود داشته باشد: نیاز و نام‌پذیری.

کلمه‌ای ساخته نمی‌شود مگر آنکه پدیده، عمل یا کیفیتی وجود داشته باشد که **نیاز** باشد کلمه‌ای بر آن دلالت کند. البته این پدیده، عمل یا کیفیت می‌تواند در عالم واقع یا در ذهن و خیال افراد وجود داشته باشد. برای مثال، یکصد سال قبل در فارسی کلمهٔ «هواشناسی» وجود نداشت، چرا که چنین علمی هنوز در ایران مطرح نشده بود. به عبارت دیگر برای

آنکه واژه‌ای پدید آید وجود مدلول الزامی است. اما علاوه بر آنکه باید پدیده‌ای یا مفهومی وجود داشته باشد که واژه بر آن دلالت کند، آن پدیده باید نام‌پذیر باشد، یعنی به‌گونه‌ای باشد که بتوان برایش واژه‌ای اختیار کرد. برای مثال، بسیار بعید است در هیچ زبانی بتوان برای «پسری سیاه چشم و سفید روی که هر روز جمعه بعد از ظهر با برادر کوچکش به استخر نزدیک خانه‌اشان می‌روند» کلمه‌ای شفاف ساخت. اصولاً از طریق فرایندهای ساختواژی تنها روابطی را می‌توان بیان کرد که ساده و کلی باشند. به اعتقاد چامسکی، نام‌پذیری تابع قوانینی کلی و جهان‌شمول است (چامسکی، ۱۹۶۵، ص۲۹).

موانع زایایی ساختواژی: همان‌طور که پیش از این گفته شد در سطح ساختواژه نیز مانند دیگر سطوح زبان قواعد و محدویتهایی حاکم است و این محدودیتها را در کلیترین صورت به دو نوع می‌توان تقسیم کرد: محدودیتهای دستوری و محدودیتهای غیر دستوری. محدودیتهای دستوری از قواعد دستوری که قواعد ساختواژی جزئی از آن هستند حاصل می‌آیند و در اینجا منظور نظر ما نیستند. در این بخش به بررسی محدودیتهای غیر دستوری می‌پردازیم و برای آنکه از کل محدودیتهای ساختواژی طرح کلی به‌دست دهیم نمودار ۳ را رسم کرده‌ایم.



نمودار۳

از میان محدودیتهای فوق، محدودیتهای دستوری را در همین فصل توضیح دادیم و نمونه‌هایی از این نوع محدودیتها را در فصل سوم در ضمن بررسی فرایندهای اشتقاق از فعل ذکر خواهیم کرد. از محدودیتهای غیر دستوری نیز محدودیت کاربرد شناختی را در

همین فصل توضیح دادیم. حال به بررسی محدودیتهایی می‌پردازیم که در نتیجهٔ وجود عوامل در پایه حاصل می‌آیند.

موانع زایایی در پایه: گاهی پایه‌ای که باید به آن وند افزوده شود دارای ویژگیهایی است که وند افزایی را با محدودیت روبه‌رو می‌سازد. این عوامل دارای انواعی به شرح زیر است: عوامل واج‌شناختی، عادت واژگانی، عوامل معنایی.

عوامل واج‌شناختی: گاهی پایه دارای ویژگیهایی واج شناختی است که افزودن وندی مشخص به آن بر خلاف ذوق سلیم گویشوران است، برای مثال ما در کلمات جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و غیره از پسوند «ـی» برای ساختن صفت استفاده نمی‌کنیم چرا که وجود دو «ی» درکنار هم ناخوش‌آوا می‌نماید، و به جای آن ازکلمات جامعه‌شناختی و زبان‌شناختی سود می‌جوییم. (عده‌ای نیز وام‌گیری از زبان پهلوی را توصیه کرده‌اند و استفاده از پسوند «ik-» را چارهٔ کار دانسته‌اند: زیبایی‌شناسیک، روان‌شناسیک).

عادت واژگانی: برخی فرایندها صرفاً بنابر عادت همراه با پایه‌های معینی به‌کار می‌روند، برای مثال در فارسی پسوند «ـفام» به معنای رنگ با «سرخ» «زرد» به‌کار می‌رود، اما با بنفش و نارنجی به‌کار نمی‌رود.

عوامل معنایی: معنای پایه نیز ممکن است باعث شود اِعمال برخی فرایندهای ساختواژی بر روی آن ناممکن شود. برای مثال در فارسی پسوندِ ـا (â-) به ریشهٔ فعل می‌چسبد و صفتی می‌سازد که دال بر کیفیتی دائمی است، مانند دانا، کوشا، ایستا، پزا، پذیرا و...، اما به دلایل معناشناختی خوابا، خَرا و رقصا ساخته نشده است.

این بخش را با ذکر این نکته به پایان می‌بریم که تقریباً تمامی واژه‌های جدیدی که ساخته می‌شوند ازکلیهٔ «عوامل بازدارندهٔ زایایی ساختواژی» تهی هستند، اما این بدان معنا نیست که تمامی این «نوواژه‌ها» تداول می‌یابند و در بدنهٔ واژگان فارسی جای می‌گیرند.

نوواژه‌ها

هرگاه جامعهٔ زبانی با پدیده‌ای تازه یا مفهومی جدید و نام‌پذیر روبه‌رو شود برای بیان آن در عالم زبان دست‌کم به پنج شیوه ممکن است روی آورد. نخست اینکه معنایی تازه به یکی از کلمات موجود و متداول در زبان ببخشد. برای مثال در فارسی کلمات پیچ، چرخ، مجلس و

فرهنگ درکنار معانی قدیم خود معانی جدیدی یافته‌اند و به اصطلاح **گسترش معنایی** پیدا کرده‌اند. این فرایند در همهٔ زبانها تداول دارد و یکی از علل چند معنا بودن بسیاری از کلمات نیز همین است. اما این شیوه را برای واژه‌سازیِ آگاهانه نمی‌توان تجویز کرد، زیرا اضافه کردن بار معنایی یک کلمه به دلایل گوناگون مشکل‌آفرین است ـ البته مواردی وجود دارد که استفاده از این فرایند ناگزیر و حتی مطلوب است. راه دوم **وام‌گیری** است؛ این روش نیز در همهٔ زبانها به درجات مختلف متداول است. وام‌گیری اغلب از زبانی بیگانه صورت می‌گیرد، مانند واژه‌هایی که فارسی از عربی و فرانسه و انگلیسی به وام گرفته است. گاهی نیز کلمات نامتداولی که روزگاری در همان زبان به‌کار می‌رفته‌اند به وام گرفته می‌شوند، مانند تمامی کلمات و ریشه‌هایی که سره‌گرایان از زبان پهلوی و حتی فارسی‌باستان به وام گرفته‌اند. در این کتاب تمامی کلمات وام گرفته شده را کلمات «دخیل» می‌نامیم. راه سوم ساختن **سرواژه** یا کلمهٔ اختصاری است. این روش که در زبانهای اروپایی و به‌ویژه انگلیسی متداول است، در فارسی نیز بدون سابقه نیست و به‌ویژه در دورهٔ اخیر کلماتی چند به این شیوه ساخته شده‌اند که «ساها» «هما» «نزاجا» و «ساواک» از آن جمله‌اند. (این سرواژه‌ها به ترتیب از عبارتهای زیر ساخته شده‌اند: سازمان هواپیمایی ارتش، هواپیمایی ملی ایران، نیروی زمینی جمهوری اسلامی ایران و سازمان اطلاعات و امنیت کشور). بر روی کلمهٔ ساواک فرایندهای ساختواژی نیز صورت گرفته است و کلمهٔ «ساواکی» از آن ساخته شده است. این روش که البته از روشهای آگاهانهٔ واژه‌سازی است در زمان حاضر روشی مؤثر برای صرفه‌جویی و نیز سرعت انتقال اطلاعات به‌شمار می‌آید و اگر از این روش با توجه به مقتضیات زبان و خط فارسی بهره برده شود بی‌تردید به تحرک و پویایی این زبان کمک می‌کند (کافی، ۱۳۷۰). راه چهارم که شاید بتوان آن را **واژه‌آفرینی** نامید ساختن یک صورت آوایی تازه در زبان است. هر چند در همهٔ زبانها ساختن ترکیبات واجی جدید در عالم نظر امکان‌پذیر است، اما کاربرد این فرایند در عمل بسیار نادر است و اغلب هم در نامها و اصطلاحات تجاری به‌چشم می‌خورد، مانند «آکبند» که کلمه‌ای است متداول و ظاهراً بدون اصل و نسب! (صلح جو، ۱۳۶۸). راه پنجم این است که با استفاده از عناصر موجود زبان و با به‌کارگیری فرایندهای ساختواژی (خواه ترکیب و خواه اشتقاق) صورتهای جدید خلق شود ـ این فرایند را زبان‌شناسان **واژه‌سازی** می‌نامند. این راه به دلایلی چند مطلوبترین راه است. از جمله اینکه واژهٔ حاصل آمده شفاف است

و در نتیجه بار جدیدی بر حافظهٔ گویشور تحمیل نمی‌کند و دستگاه ساختواژی زبان را به‌کار می‌اندازد و آن را برای ساختن صورتهای تازه‌تر آماده نگه می‌دارد. این روش کارآمدترین شیوه برای بیان مفاهیم جدید است و آنچه را زایایی ساختواژی نامیدیم از طریق آن حاصل می‌آید.

هرگاه در نتیجهٔ هر یک از روشهای فوق یک نفر یا گروهی از اهل زبانی صورتی را که پیش از آن در زبان وجود نداشته است به‌کار ببرند، یک **نوواژه** خلق شده است.

انواع نوواژه از نظر منشأ: نوواژه‌ها را از نظر منشأ به‌طور کلی به دو نوع می‌توان تقسیم کرد:

۱) نوواژه‌هایی که مردم بنابه ضرورت بر اساس شم زبانی خود می‌سازند و به‌کار می‌برند. بسیاری از کلماتی که برای پدیده‌های نسبتاً جدید ساخته شده است و امروز در زمرهٔ کلمات متداول زبان‌اند بی‌تردید روزی نوواژه بوده‌اند. کلماتی مانند: کلنگی، پیچ‌گوشتی، سگ‌دست، گلگیر، برف پاک‌کن و خودنویس. یکی از تازه‌ترین نوواژه‌هایی که نگارنده شنیده است «تخته ماژیکی» است که در برخی دبستانها به‌جای «وایت‌بُرد» به‌کار برده می‌شود. سادگی و روانی برخی از این کلمات چنان است که انسان آرزو می‌کند ای کاش تمامی مفاهیم مورد نیاز به همین طریق ساخته می‌شدند. اما در این زمینه باید دو نکته را مدنظر داشت. یکی اینکه امروز نیاز به کلمات جدید چنان زیاد است که جامعهٔ زبانی هیچگاه فرصت نمی‌یابد به‌طور طبیعی به ساختن آنها دست بزند و از همین‌رو بازار وام‌گیری بسیار گرم و پر رونق است. نکتهٔ دیگر اینکه ما زمانی از وجود چنین کلماتی آگاه می‌شویم که آنها از صافی جامعهٔ زبانی گذشته‌اند.

۲) نوواژه‌هایی که آگاهانه توسط نهاد یا شخص معینی ساخته می‌شوند. این نوواژه‌ها اغلب کلماتی عالمانه‌اند و امکان اینکه در میان همهٔ مردم تداول یابند بسیار اندک است و هدف از ساختن آنها نیز این نبوده است. واژه‌سازی عالمانه همان‌طورکه پیش از این اشاره کردیم در ایران سابقه‌ای طولانی دارد و علاوه بر شعرا اهل علم و فلسفه نیز به این کار دست زده‌اند.

نوواژگی، نهادینگی، واژگانی‌شدگی: همان‌طور که پیش از این گفتیم هرگاه فرد یا گروهی به یکی از پنج روش یاد شده کلمهٔ تازه‌ای را به‌کار ببرد نوواژه‌ای متولد شده است. نوواژه برای آنکه مورد پذیرش اهل زبان قرار گیرد باید شرایطی را دارا باشد که دربارهٔ آنها بعداً بحث خواهیم کرد. در هر حال اگر گویشوران زبان کلمه‌ای را به‌کار ببرند و آن کلمه در

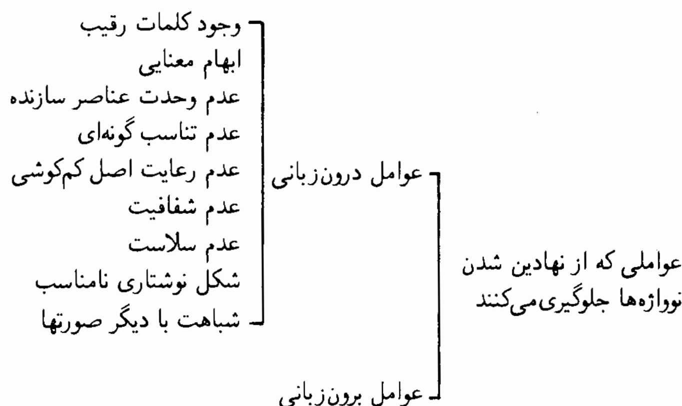
نظرشان شفاف باشد و اجزاء سازنده‌اش نیز در صورتهای دیگر به‌کار رود با کلمه‌ای «نهادینه» سروکار داریم، مانند خودنویس، روان‌نویس، خطرناک، آزمایشگاه وغیره. کلمه‌های «نهادینه» گاهی به مرحله‌ای می‌رسند که دیگر در نظر اهل زبان «تیره»اند و اگر هم شفاف به نظر می‌رسند عنصر اضافه شده به پایه دیگر از زایایی برخوردار نیست، مانند کلمه «پوشاک» که پسوند «ـاک» فاقد زایایی است و نیز کلمات «خورشید» و «خرابات» که به کلی تیره‌اند. کلمه را در این مرحله «واژگانی شده» می‌نامیم. (ما در این کتاب علاوه بر سه اصطلاح فوق از اصطلاح «متداول» نیز استفاده می‌کنیم و آن را به منزله اصطلاحی پوششی که هر دو مفهوم نهادینگی و واژگانی شدگی را در خود دارد به کار می‌گیریم).

مراتب نهادینگی: گفتیم که کلمات سه مرحله را از سر می‌گذرانند: نوواژگی، نهادینگی، واژگانی‌شدگی. از این سه مرحله، مراحل اول و سوم متمایز و مشخص‌اند، اما مرحله دوم که مرحله «نهادینگی» است و لازمهٔ آن تداول کلمه در نزد اهل زبان است، امری است نسبی.

همان‌طور که پیش از این گفتیم در این کتاب عمدتاً واژه‌سازی آگاهانه منظور نظر است و ثمرهٔ این نوع واژه‌سازی در مرحله اول خلق «نوواژه‌هایی عالمانه» است. بخش اعظم این نوواژه‌ها ماهیتاً چنان‌اند که برای کارشناسان و اهل فن و دانشجویانی که در رشتهٔ خاصی تحصیل می‌کنند ساخته می‌شوند. از همین‌رو، فرق است میان «نهادینگیِ» نوواژه‌هایی مانند «انبوهش» و نوواژه‌هایی که عموم مردم با آنها سروکار دارند. بنابراین، هنگامی که از نهادینگی نوواژه‌های عالمانه سخن می‌گوییم، منظورمان به‌کارگیری آنها توسط اهل فن است نه عموم مردم. اما حتی همین نوع نهادینگی نیز مراتبی دارد و نوواژه یک شبه از «نوواژگی» به مرحله «نهادینگی» ارتقا نمی‌یابد. به همین دلیل می‌توان در بینابین «نوواژگی» و نهادینگی» مرحله‌ای مانند «نیمه‌نهادینگی» را منظور کرد. در این زمینه نمونه‌هایی را از کلمات پزشکی که از ساخته‌های فرهنگستان اول هستند مثال می‌آوریم: کلمات «بهداشت»، «چشم‌پزشک» و «کِشت» اینک کلماتی نهادینه‌اند. اما کلمات «بساوایی» و «تنندویی» (غنکبوتیه) پس از قریب ۶۰ سال همچنان در مرحله نوواژگی به‌سر می‌برند. اما در این میان کلماتی نیز وجود دارد که تا حدی جا افتاده‌اند مانند «سرخرگ» (شریان) و «آرواره» (فک) (نک. کافی، ۱۳۷۱). حال به بررسی عواملی می‌پردازیم که از نهادین‌شدگیِ نوواژه‌ها جلوگیری می‌کنند.

موانعِ نهادین شدن نوواژه‌ها

این موانع را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد: عوامل درون‌زبانی و عوامل برون‌زبانی. تصویر کلی این عوامل را در نمودار ۴ نشان داده‌ایم.



نمودار۴

حال عوامل‌درون‌زبانی را یک‌به‌یک بررسی می‌کنیم.

۱) کلمات رقیب: هرگاه به هر روشی نوواژه‌ای برای پدیده یا مفهومی ساخته شود که پیش از آن کلمهٔ متداولی برای آن وجود داشته است، نوواژه بعید است بتواند در میان اهل زبان تداول یابد. در این زمینه از ساخته‌های فرهنگستان اول نمونه‌های زیادی را می‌توان شاهد مثال گرفت: این فرهنگستان کلمه‌های «داور» و «گسیختن» را برای «قاضی» و «فسخ» پیشنهاد کرده بود که علی‌رغم وجود شرایط برون‌زبانی مساعد، این کلمات جانشین «قاضی» و «فسخ» نشدند. البته گاهی عوامل دیگری سبب می‌شود که علی‌رغم وجود کلمه رقیب، نوواژه پذیرفته شود و در نتیجه به مرحله نهادینگی برسد. از جمله این عوامل یکی این است که نوواژه پیشنهادی از کلمهٔ متداول روانتر و کوتاهتر و شفافتر باشد. برای مثال در رشتهٔ پزشکی کلمهٔ «پیشگیری» جای معادل عربی آن، یعنی «تقدم به حفظ صیانت» را گرفته است یا کلمهٔ «آهیانه» کلمهٔ «عظم قحف» را از میدان بدر کرده است. عوامل برون‌زبانی نیز در این زمینه نقش بزرگی ایفا می‌کنند، برای مثال در فارسی، سره‌گرایی سبب

شد برخی کلمات کاملاً متداول عربی جای خود را به معادلهای فارسی بدهند، از جمله «عدلیه» که جایش را به «دادگستری» سپرد. البته در این امر حمایت مراجع رسمی نقشی بزرگ ایفا می‌کند. (نک. کافی، ۱۳۷۱).

۲) ابهام معنایی: به‌طور کلی، صورتهایی که دارای ابهام معنایی هستند کمتر مورد استفاده اهل زبان قرار می‌گیرند و طبیعتاً اگر نوواژه‌ای چنین باشد بعید است در نزد اهل زبان تداول یابد. به گفته آرونوف «هر چه گویشور از معنای کلمه‌ای که به‌کار می‌گیرد مطمئن‌تر باشد آن را بیشتر به‌کار می‌برد» (آرونوف، ۱۹۷۰، ص۳۹)

۳) عدم وحدت عناصر سازنده از نظر گونهٔ زبانی: بعضی کلمات یا وندها نشان یک گونهٔ زبانی خاص را بر خود دارند ـ مثلاً گونهٔ ادبی، محاوره‌ای، علمی و غیره. اگر نوواژه‌ای عناصرش از گونه‌های مختلف باشند، بعید است در میان اهل زبان پذیرفته شود. برای مثال، پسوند ـِش که اسم‌مصدر می‌سازد متعلق به زبان عالمانه است و به جز یکی دو کلمه، بقیهٔ کلماتی که با آن ساخته شده‌اند یا عالمانه یا رسمی و یا ادبی هستند. طبیعی است که این پسوند با پایه‌هایی که به گونهٔ محاوره‌ای تعلق دارند به اصطلاح «هم‌آیش» ندارد. اگر از کلمه «چاییدن»، «چایش» بسازیم چنین وضعی خواهد داشت.

۴) عدم تناسب گونه‌ای: نوواژه باید از نظر گونه با «سخن»(discourse) خود تناسب داشته باشد. اگر جز این باشد باید در هنگام استفاده از آن از یک «سخن» به «سخن» دیگری انتقال یابیم و این به سهولت امکان‌پذیر نیست. برای مثال، نوواژه‌ای که برای گونهٔ ادبی تناسب دارد اگر قرار باشد در موقعیتهای عادی به‌کار رود، تداول پیدا نمی‌کند. نمونه‌هایی از چنین نوواژه‌هایی را در «دایرةالمعارف مصاحب» می‌توان دید، مثلاً برای «آمپلی‌فایر» کلمه «فزونساز» پیشنهاد شده است. این کلمه که ادبی می‌نماید باید در «سخنی» به‌کار رود که هدفش نه زیبایی‌آفرینی بلکه ایجاد ارتباط است. وضع کلمه‌های «پسادست» و «بدگواری» که به ترتیب برای «معاملهٔ نسیه» «سوءهاضمه» پیشنهاد شده بودند نیز به همین گونه است.

۵) عدم رعایت اصل کم‌کوشی: نوواژه هر چه کوتاهتر و روانتر باشد امکان نهادین شدنش بیشتر است. برای مثال، از میان دو کلمهٔ «رسانه» و «خبرافزار» کلمهٔ اول امکان نهادین شدنش بیشتر است.

۶) عدم شفافیت: امکان تداول یافتن نوواژه‌های شفاف بسیار بیشتر از نوواژه‌های تیره است. شاید کلماتی مانند «روان‌شناسی»، «جامعه‌شناسی» و «جمعیت‌شناسی» تنها به علت شفافیتشان نهادین شده‌اند. از همین‌روست که گفته می‌شود در واژه‌سازی باید حتی‌الامکان از عناصر زندهٔ زبان بهره گرفت.

۷) عدم سلاست و خوش‌آوایی: نوواژه‌های غیر سلیس و ناخوش‌آوا معمولاً با عدم استقبال اهل زبان روبه‌رو می‌شوند. سازندگان واژه‌های تازه از قدیم تا به امروز و از شعرا گرفته تا علما و دانشمندان به این اصل بسیار توجه داشته‌اند و غالب نوواژه‌های پیشنهادی آنها خوش‌آوا بوده‌اند.

۸) شکل نوشتاری کلمه: اگر شکل نوشتاری یک کلمه به گونه‌ای باشد که آن را با صورتهای دیگر یکسان سازد، گویشوران می‌کوشند در نوشته‌های خود از آن کمتر استفاده کنند. برای مثال کلمه روانی (=روان بودن) و روانی (مربوط به روان) به‌واسطهٔ هم‌آوا و هم‌نویسه بودن ممکن است با هم اشتباه شوند، از همین‌رو، برخی به‌جای روانی (روان بودن) سلاست به‌کار می‌برند. مثال دیگر نوواژهٔ نُوِش است که در شکل عادی نوشتاری با نوش اشتباه می‌شود.

۹) شباهت با دیگر صورتها: اگر نوواژه از نظر آوایی یا نوشتاری و یا هر دو به‌گونه‌ای باشد که صورتهای دیگری را تداعی کند و این صورتها از نظر معنایی با خود نوواژه هیچ نزدیکی نداشته باشند، امکان نهادین شدنش کاهش می‌یابد؛ مثلاً نوواژهٔ «آغریدن» که برای «doping» پیشنهاد شده است و از آن «آغرش» را گرفته‌اند، با غریدن و غرش شباهت آوایی و نوشتاری دارد. از سوی دیگر، اگر نوواژه از نظر آوایی و نوشتاری با صورتهای متداول شبیه باشد و از نظر معنایی نیز به نحوی با آنها رابطه داشته باشد، امکان تداول یافتنش افزایش می‌یابد. مثلاً چون نوواژهٔ «استانده» که برای «استانداردشده» پیشنهاد شده است، کلمه «استاندارد» را تداعی می‌کند و با آن هم‌معنا نیز هست، امکان نهادین شدنش وجود دارد.

آنچه در بالا آمد، عوامل درون‌زبانی‌بود که از نهادین شدن نوواژه‌ها جلوگیری می‌کرد- بی‌تردید موارد دیگری نیز می‌توان بر عوامل نه‌گانهٔ بالا افزود. اما عوامل دیگری نیز وجود دارند که بر زندگی نوواژه‌ها تأثیر می‌گذارند و به کلی از نوع دیگری به‌شمار می‌آیند. این

عوامل را ما **عوامل برون‌زبانی** می‌نامیم زیرا در درون نظام زبان جای نمی‌گیرند؛ عواملی مانند بدنامیِ فرد یا گروهی که نوواژه را ساخته است، عدم به‌کارگیری نوواژه در رسانه‌های جمعی، عدم حمایت مراجع رسمی، فرهنگِ جامعه، گسترش بی‌سوادی و غیره، همه از جملهٔ این عوامل برون‌زبانی محسوب می‌شوند.

۲

زبان فارسی و امکانات واژه‌سازی

در فصل نخست، مبانی ساختواژه را به اختصار بیان کردیم. حال چارچوبی نظری در اختیار داریم که می‌توانیم برمبنای آن به بحث اصلی خود، یعنی نقش فعل بسیط در واژه‌سازی بپردازیم.

در مقدمه و درفصل اول گفتیم که هر زبانی بسته به طبیعت خود و نیز بسته به شرایط و امکاناتی که جامعهٔ زبانی برای آن فراهم می‌آورد برای بیان مفاهیم تازه از راه و روشهای خاصی سود می‌جوید. اینک توجه خود را به زبان فارسی معطوف می‌کنیم.

رودررویی زبان فارسی با فرهنگ و تمدن جدید این زبان را در معرض مشکلی بزرگ قرار داده است و آن بیان مفاهیم علمی و فنی و فرهنگی جدید است. جامعهٔ زبانی ایران در پاسخ به این نیاز به نوعی خود آگاهی زبانی دست یافته است که پیدایش فرهنگستانها و گروههای رسمی و غیررسمی واژه‌سازی تبلور آن به‌شمار می‌آیند. فارسی در حالی که به واژه‌های جدید برای بیان مفاهیم نو سخت نیازمند است، کند و زنجیری برپای دارد که از

تحرّک و پویایی بازش می‌دارد. موانعی را که فارسی در زمینهٔ واژه‌سازی بر سر راه دارد در کلیترین صورت به دو گروه می‌توان تقسیم کرد: موانع برون‌زبانی و موانع درون‌زبانی. موانع برون‌زبانی در تحلیل نهایی به فرهنگ جامعهٔ پارسی زبان باز می‌گردند و موانع درون زبانی به ساختمان زبان مربوط می‌شوند.

موانع درون‌زبانی زایایی واژگانی

موانع درون‌زبانی به امکانات و فرایندهای ساختواژی مربوط می شوند. دستگاه ساختواژی زبان‌فارسی در برخی عرصه‌ها توانمند است و در برخی عرصه‌ها ناتوان: برای مثال فارسی در صفت‌سازی از طریق اشتقاق پسوندی و نیز در ترکیب (ساختن کلمه‌ای جدید در نتیجهٔ ترکیب دو یا چند کلمهٔ دیگر) پویاست، اما در ساختن فعل بسیط (گذر از مقولات دیگر به مقولهٔ فعل) ناتوان است . این ناتوانی به‌ویژه زمانی آشکار می‌شود که فارسی را با زبانهایی مانند فرانسه یا انگلیسی مقایسه کنیم (نک. باطنی، ۱۳۷۱، ص۵۲ـ۵۰). فعل‌سازی در زایایی واژگانی اهمیتی فوق‌العاده دارد، چرا که فعل خود از زایایی بسیار برخوردار است و می‌توان از آن مشتقهای دیگری به دست آورد. برای مثال از فعل «ساختن» مشتقهای زیر به دست آمده است: ساز، سازش، سازگار، سازنده، سازگان، سازمان، سازه، ساخت، ساختار، ساختنی و... . دکتر باطنی وضعیت زبان فارسی را در این زمینه این گونه تصویر می‌کند:

۱) در زبان فارسی فقط فعلهای ساده یا بسیط هستند که زایایی دارند، یعنی می‌توان از آنها مشتق به‌دست آورد.

۲) در فارسی امروز دیگر فعل ساده ساخته نمی‌شود، یعنی نمی‌توان به طور عادی از اسم یا صفت فعل ساخت.

۳) شمار فعلهای ساده‌ای که زایایی دارند و از گذشته به ما رسیده‌اند بسیار اندک است.

۴) از این شمار اندک نیز بسیاری در حال از بین رفتن و متروک شدن می‌باشند، و جای خود را به فعلهای مرکب می‌دهند.

۵) از مصدرهای جعلی فارسی، چه آنهایی که از اسمهای فارسی ساخته شده‌اند و چه آنهایی که از واژه‌های غربی ساخته شده‌اند، مشتق به دست نمی‌آید... . (باطنی، ۱۳۷۱، ص۴۷ـ۴۶).

دربارهٔ علت اندک بودن افعال بسیط با قطعیت نمی‌توان سخن گفت. گروهی براین عقیده‌اند که وام‌گیری از زبان عربی علت آن بوده است. به اعتقاد آنان چون فارسی کلمه‌های بسیاری از عربی به وام گرفته بود، برای کاربرد فعلی آنها ناگزیر بود آنها را با افعال کمکی همراه سازد (فرایندی که در افعالی مانند تغییرکردن، تغذیه کردن، تعلیم‌دادن، طلب کردن و حیرت‌کردن به خوبی آشکار است)، و هر چه این گونه کلمات، تعدادشان فزونی می‌یافت گرایش به ساختن فعل مرکب نیز نیرومندتر می‌شد. اما برخی زبان‌شناسان با این نظر مخالفند و اعتقاد دارند گرایش به ساختن فعل مرکب به ادوار پیش از اسلام باز می‌گردد (نک. صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۷۲).

البته در نظام ساختواژی فارسی از معدودی کلمات عربی فعل بسیط ساخته شد (مانند فهمیدن، طلبیدن، رقصیدن و...)، اما این روند چندان قوت نیافت؛ ادبا اینگونه مصدرها را «جعلی» نامیدند و مردود و ناپسند شمردند. با وجود این نمی‌توان مدعی شد که فرایند ساختن فعل از کلمات دیگر (که از این پس آنها را افعال اسمی می‌نامیم) در زبان فارسی مرده است، چرا که درزبان گفتاری شاهد کاربرد آن هستیم مثلاً در افعالی مانند صرفیدن، توپیدن، ترکیدن، لنگیدن و بسیاری دیگر. اگر این توانایی زبان فارسی را در ساختن فعل بسیط با توانایی دیگرش که به دست آوردن مشتق از فعلهای بسیط است ترکیب کنیم، فارسی در زمینهٔ اشتقاق از پویایی بسیار برخوردار خواهد شد و می‌توان از این رهگذر مشکل کلمه‌های علمی را یکجا و به طور خانواده‌ای حل کرد.

طبیعی است که این توانایی فارسی از چشم کسانی که در یکی از شاخه‌های علوم جدید تخصص یافته بودند و می‌خواستند مفاهیم آن را به فارسی بیان کنند، پوشیده نماند. اینان برخلاف رأیِ پاسدارانِ سنت، قیاس را اساس کار خود قرار دادند و بر قیاسِ افعالی مانند طلبیدن و جنگیدن، از دیگر کلمات، فعل ساختند و از رهگذر فرایندهای ساختواژی از این افعال نیز کلمات تازه‌ای به دست آوردند. برای مثال از کلمهٔ قطب، قطبیدن را ساختند و از آن نیز صورتهای قطبش، قطبیده، قطبنده، قطبیدگی وغیره را اخذ کردند.

پس می‌بینیم که ناتوانی زبان فارسی در ساختن واژه‌های جدید به هیچ روی به سرشت

آن مربوط نمی‌شود (چنانکه در سرشت هیچ زبانی چنین ناتوانیی وجود ندارد). اگر ما در کنار دیگر امکانات واژه‌سازی از امکان ساختن فعل اسمی (فعل مشتق از اسم یا صفت) نیز بهره جوییم، دستگاه واژه‌سازی فارسی از توان بسیار برخوردار خواهد شد. البته برخی با استفاده از این فرایند به شدت مخالفند. از همین‌رو در فصل آخر بخشی را به طرح و نقد نظرات آنان اختصاص داده‌ایم.

موانع برون‌زبانی زایایی واژگانی

همان‌طور که گفتیم موانع برون‌زبانی در تحلیل نهایی به فرهنگ جامعهٔ فارسی زبان مربوط می‌شود و بررسی همهٔ جانبهٔ آنها از توان نویسنده و نیز از حوصلهٔ این کتاب خارج است. در اینجا تنها به برخی از ابعاد این مسئله نگاهی گذرا می‌افکنیم.

در آغاز رویارویی زبان فارسی و عربی در میان فارسی‌زبانان دوگرایش وجود داشت؛ گروهی فارسی‌گرا بودند و گروهی عربی‌گرا (ویندفور، ۱۹۷۹، ص۱۵۳). فارسی‌گرایان که ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، جوزجانی، غزالی، ناصرخسرو و افضل‌الدین کاشانی از برجستگان آنان بودند، اعتقاد داشتند باید برای کلمات علمی و فلسفی و دینیِ عربی و یونانی برابر نهادی فارسی برگزید. در برابر آنان عربی‌گرایان قرار داشتند که معتقد به وام‌گیری از عربی بودند. امروز نیز گرایشی نظیر آن زمان را در میان فارسی‌زبانان شاهد هستیم ـ منتهی این بار عربی جای خود را به زبانهای اروپایی، به‌ویژه انگلیسی و فرانسه، سپرده است. بی‌تردید گرایش اخیر که ما آن را **لاتین‌گرایی** می‌خوانیم مانع مهمی است در مقابل نوآوری واژگانی در زبان فارسی. دلایلی که این گروه برای دفاع از عقیدهٔ خود اقامه می‌کنند حاصل چند توهم یا به گفته زنده‌یاد دکتر محمد طباطبایی (۱۳۶۵) حاصل چند اسطوره است. یکی از این توهمات بین‌المللی پنداشتنِ واژه‌های علمی و دیگری ناتوانی زبان فارسی است. چنین پندارهایی حاصل ناآگاهی از اصول واژه‌سازی علمی و آشنایی سطحی با زبانهای اروپایی و نیز فارسی است. از آنجا که دکتر طباطبایی این توهمها را به نحوی متقن نقد و بررسی کرده است (نک. طباطبایی، ۱۳۶۵، ص۱۷۵ـ ۱۷۲)، از تکرار آنها خودداری می‌کنیم و تنها می‌کوشیم ضرورت واژه‌سازی را به لحاظ نظری بررسی کنیم.

ضرورت یافتن معادل برای واژه‌های بیگانه

برای جلوگیری از هجوم بی‌امان کلمات بیگانه دلایل بسیاری می‌توان برشمرد که هر کدام ارزش خاص خود را داراست. ما در اینجا می‌کوشیم به دور از گرایشهای عاطفی و زیبایی شناختی، از چشم‌اندازی علمی یا زبان‌شناختی به مسئله بنگریم. همهٔ زبان‌شناسان و به اغلب احتمال تمامی کسانی که دربارهٔ زبان آدمی می‌اندیشند در این نکته اتفاق نظر دارند که وظیفه بنیادین زبان ایجاد ارتباط است. آدمیان از رهگذر زبان می‌توانند در زمینه‌هایِ بی‌شمارـ از مسائل درونی و عاطفی گرفته تا کهکشانهای دوردست ـ با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. همان گونه که در فصل اول گفتیم نظام شگفت‌انگیز زبان به گونه‌ای تکوین یافته است که بتواند با نهایت صرفه‌جویی از عهدهٔ این مهم برآید. از همین‌رو، در زبان تعداد معدودی واج وجود دارد که بر اساس قواعد واجی درهم می‌آمیزند و تکواژها را می‌سازند و تکواژها نیز براساس قواعد ساختواژی واژه‌ها را پدید می‌آورند، و واژه‌ها نیز براساس قواعد نحوی با هم ترکیب می‌شوند و بی‌نهایت جمله پدید می‌آورند. در روند فراگیری زبان، فراگرفتن واجها چندان دشوار نیست و تقریباً همه کودکان تا سن ۵ سالگی تمامی واجهای زبان خود را فرا می‌گیرند. اما در مورد واژه‌ها وضع به کلی متفاوت است، زیرا تعداد واژه‌های هر زبان بسیار زیاد است و یادگیری هر واژهٔ تازه باری است بر دوش ذهن. از همین‌رو، در زبان دستگاهی وجود دارد که این فراگیری را تا حد ممکن تسهیل می‌کند. همان‌طور که گفتیم تعداد تکواژها بسیار کمتر از واژه‌هاست. گویشور هر زبان کافی است تکواژها و قوانین ترکیب آنها را بداند تا بتواند واژه‌های جدید بسازد و معنای واژه‌های تازه را دریابد. از همین روست که برای مثال درک معنا و یادگیری واژه‌هایی مانند کالبدشکافی، روان‌شناسی و دولپه‌ایها برای فارسی‌زبانان بسیار سهلتر از یادگیری کلمات آناتومی، پسیکولوژی وذوفلقتین است. زیرا واژه‌های گروه اول واژه‌هایی شفاف‌اند که براساس قواعد ساختواژی فارسی ساخته شده‌اند، اما کلمات گروه دوم تیره‌اند.

چنانکه از سخنان بالا برمی‌آید اگر وام‌گیری در ابعادی گسترده صورت پذیرد از دو سو به زبان لطمه وارد می‌آورد. یکی اینکه بار حافظهٔ گویشوران را سنگین می‌کند؛ و دیگر اینکه بسیاری از فرایندهای واژه‌سازی را بلااستفاده می‌سازد و دستگاه ساختواژی

را از پویایی و زایندگی محروم می‌کند. دستگاه ساختواژی هر چه کمتر به کار گرفته شود توانش کاستی می‌گیرد و این امر وام‌گیری بیشتر را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. این دور تسلسل همچنان ادامه می‌یابد تا آنکه این دستگاه در زمینهٔ واژه‌سازی (و نه تصریف) بخش مهمی از کارایی خود را از دست می‌دهد و ارتباط در سطوح علمی از طریق زبان فارسی بسیار دشوار می‌شود. اگر مهمترین نقش زبان ایجاد ارتباط میان انسانهاست، جمله زیر که از کتابی پزشکی نقل شده است چگونه با خوانندهٔ فارسی‌زبانی که زبان خارجی نمی‌داند ارتباط برقرار می‌کند؟ «در اغلب مطالعات اپیدمیولوژیکی سطح تری‌گلیسرید پلاسما نیز یکی از ریسک فاکتورهای CHD شناخته شده است.» (پورکلباسی، ۱۳۷۱، ص۳۹).

به این ترتیب می‌بینیم که واژه‌سازی علمی نه تنها به علل زیبایی شناختی و میهن‌دوستی کاری لازم و موجه است، بلکه از دیدگاه زبان‌شناختی محض نیز ضرورت تام دارد.

آنچه در بالا آوردیم نقد نظرات لاتین‌گرایان بود. اما در میان فارسی‌گرایان نیز دو گرایش وجود دارد که از توان واژه‌سازی فارسی می‌کاهد. این دو گرایش را **سره‌گرایی** و **محافظه‌کاری** می‌خوانیم.

سره‌گرایی بینشی است که اعتقاد دارد باید عناصر دخیل را از زبان فارسی زدود و به زبانی پاک و پالوده دست یافت. پیدایش چنین گرایشی به‌واسطهٔ وجود گرایشهای نیرومند بیگانه‌گرایی به هیچ‌روی دور از انتظار نیست. این گرایش در فرهنگستان اول و دوم تقریباً غالب بود و در آثار افرادی مانند احمد کسروی و ذبیح بهروز و دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی کاملاً آشکار است. اینان برای بیان مفاهیم علمی ترجیح می‌دهند از واژه‌های پهلوی و حتی فارسیِ‌باستان بهره جویند و وام‌ـواژه‌های متداول را به‌کار نگیرند ــ غافل از اینکه این نیز وام‌گیری است، منتهی از زبانهای مرده‌ای که با فارسی امروز تنها پیوندی تاریخی دارند. چنین نگرشی به دلایلی چند برخطاست. مهمترین آنها این است که وقتی کلمه‌ای به زبانی راه یافت و به مرحلهٔ نهادینگی رسید، در واژگان آن زبان جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند و خارج ساختن آن از نظام واژگانی بدون تغییر در جایگاه دیگر عناصر میسر نیست. برای مثال، نمی‌توان کلمه صبح را کنار گذاشت و واژهٔ بامداد را جانشین آن ساخت،

زیرا بامداد در فارسی امروز واژه‌ای ادبی است و کاربردهای آن با صبح تفاوت دارد. افزون براین با کلمهٔ صبح کلمه‌های صبحانه، صبحگاه، صبحدم و غیره ساخته شده‌اند؛ با آنها چه باید کرد؟ آنچه گفتیم دربارهٔ کلمه‌ای دخیل بود که معادل اصیل آن در زبان امروز زنده است. حال اگر بخواهیم کلمه‌های متداول عربی را کنار بگذاریم و به جای آنها برابر نهادهایی تازه بسازیم با وضع بسیار دشوارتری روبه‌رو خواهیم شد. البته آنچه در بالا آوردیم دربارهٔ وام‌ـواژه‌هایی بود که قرنهاست به زبان فارسی راه یافته‌اند و از نظر آوایی و معنایی تغییر کرده‌اند و در بدنهٔ واژگان فارسی جای گرفته‌اند. بی‌تردید میان چنین واژه‌هایی و کلمات بیگانه‌ای که تنها در میان متخصصان تداول دارند اختلافی بزرگ موجود است. به این ترتیب روشن است اگر سره‌گرایی با قدرت پی‌گیری شود بجز تضعیف زبان فارسی حاصلی نخواهد داشت. البته سهل است امروز با تکیه بر تجربه‌ها و دانسته‌هایی که در اختیار سره‌گرایان قرار نداشت در جایگاهی امن بنشینیم و کار آنان را به باد انتقاد بگیریم و لحظه‌ای نیز دربارهٔ خدمتی که اینان به شناخت تواناییهای فارسی کردند نیندیشیم.

منظور ما از **محافظه‌کاری** گرایشی است که ضمن آنکه به فارسی دلبستگی عمیق دارد و در عالم نظر واژه‌سازی علمی را می‌پذیرد، اما برای این‌کار چنان شرایطی قائل می‌شود که عملاً واژه‌سازی را ناممکن و یا بسیار دشوار می‌سازد. پیروان این گرایش خود را به‌حق پاسداران سنت هزارساله ادبی می‌دانند و در واژه‌سازی نیز تنها همان روشهایی را درست می‌پندارند که بزرگان ادب فارسی به‌کار برده‌اند (آن هم نه همهٔ آن روشها را). بی‌تردید وجود ادیبان و شاعران برای هر زبانی ارزشی عظیم دارد و بخش بزرگی از تواناییهای هر زبان در آثار آنان تبلور می‌یابد. نقش شاعران در غنای زبان فارسی اهمیتی دوچندان دارد، چرا که فارسی قرنها عمدتاً شعر را عرصهٔ بالندگی خود قرار داده بوده است و شجره نثرنویسی فارسی، در قیاس با شعر، چندان شاخ‌وبرگی ندارد. با این همه نمی‌توان مدعی شد که تمامی تواناییهای فارسی در شعر قدما تبلور یافته است. آنچه امروز زبان فارسی در بیانش با مشکل روبروست مفاهیم علمی جدیدی است که بر تعدادشان دم‌به‌دم افزوده می‌شود. بدیهی است برای پاسخ به این نیاز باید از تمامی امکانات فارسی بهره جوییم و در واژه‌سازی فرایندهایی را به‌کار گیریم که زایایی بیشتری دارند تا بتوانیم از رهگذر آنها مشکل کلمات

علمی را به‌صورت خانواده‌ای حل کنیم (نه مورد به مورد).البته چنین راهبردی ما را ناگزیر می‌سازد که از امکاناتی که تاکنون کمتر استفاده شده‌اند نیز بهره بگیریم. همین جاست که محافظه‌کاران با شور و حرارت بسیار چنین عملی را گامی در جهت نابودی زبان فارسی و گسستن پیوند آن با زبان بزرگان ادب می‌خوانند. این گروه بـه‌واسطهٔ آنـکه از سویی در حوزه مطالعاتی خود چندان نیازی به واژه‌سازی نمی‌بینند و از سوی دیگر دربارهٔ نظام زبان پندارهایی نادرست دارند، کار افرادی مانند غلامحسین مصاحب و محمود حسابی و احمد آرام و بسیاری دیگر را خطا و گاه حتی خیانت می‌دانند. این افراد با چنین نگرشی بدیهی است که از حمله به ابن‌سینا و بیرونی و ناصر خسرو نیز دریغ نمی‌ورزند. (مثلاً نک. فرشیدورد، ۱۳۷۲، ص۳۱۷)

واژه‌سازی و مطالعات ساختواژی در ایران

در ایران پژوهش دربارهٔ دستور زبان به دوران بسیار کهن بازمی‌گردد. به احتمال بسیار حتی در دورهٔ ساسانیان نیز دربارهٔ آواشناسی و ساختواژه بررسیهایی انجام می‌شده است (ویندفور، ۱۹۷۹، ص۱۰). پس از اسلام و رواج یافتن زبان عربی در سراسر تمدن اسلامی، هر چند دانشمندان فارسی زبان اغلب ترجیح می‌دادند آثار خود را به زبان عربی بنویسند، اما چون غالب مردم و نیز بسیاری از فرمانروایان بر زبان عربی تسلط نداشتند، لزوم نگارش به زبان فارسی نیز احساس می‌شد. نخستین کسی که به دستور زبان فارسی پرداخت ابن‌سینا بود. البته نگرش ابن‌سینا به دستور نگرشی فلسفی بود و اثبات جهانی بودن زبان را مدنظر داشت (ویندفور، ۱۹۷۹، ص۱۰). افزون براین، او از نخستین کسانی بود که به یافتن معادل فارسی برای کلمات عربی و یونانی همت گماشت. ابن‌سینا در دانشنامهٔ علایی برای بیان مفاهیم علمی و فلسفی در مقابل بسیاری از کلمات عربی برابر نهادی فارسی وضع کرد، و در این عرصه ابن‌سینا تنها نبود. ابوریحان بیرونی، جوزجانی، غزالی، ناصر خسرو و افضل‌الدین کاشانی از دیگر نام‌آورانی هستند که هر کدام در عرصه‌های گوناگون به وضع کلمات جدید همت کردند. آنچه در صفحه بعد می‌آید نمونه‌هایی معدود از این برساخته‌هاست[۱]:

۱. تمام این مثالها را از مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، مقالهٔ «وضع لغات»، نوشتهٔ دکتر محمد معین برگرفته‌ایم.

ابن‌سینا:

اندریافت=اداراک

اندریافته= مدرک

ناپذیرایی=عدم قبول

نایقینی =عدم یقین

پیداگر=ظاهرکننده

جهتگر = ذوجهت

جوزجانی:

پیوندانیدن=اتصال دادن

نااتفاقی = عدم اتفاق

ناصرخسرو:

آرمیده=ساکن

جنبش = عدم اتفاق

افزاینده=نامی

چونی = کیفیت

چرایی=علت

غزالی:

بینا=بصیر

یافته = موجود

تخلیط‌گر=مغالطه‌کار

نایافته = معدوم

افضل‌الدین کاشانی:

آمیختگی=خلط

دانستگی = علم

دشخواریاب=صعب‌الوصول

با نگاهی گذرا به برساخته‌های بالا درمی‌یابیم که واضعان این کلمات از ترکیب و اشتقاق هر دو سود جسته‌اند و از آن مهمتر گاه فرایندهای ساختواژی فارسی را بر روی پایه‌های عربی اعمال کرده‌اند. آنچه آوردیم نمونه‌ای بود از کوششهایی که پس از اسلام در واژه‌سازی انجام شده بود.

قدیمیترین کتاب فارسی که دربارهٔ قواعد ساختواژیِ فارسی بحث می‌کند و به دست ما رسیده است کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم است که به قلم شمس قیس رازی در قرن هفتم هجری تألیف شده است. البته موضوع اصلی کتاب دربارهٔ عروض و قافیه و بدیع است، اما دربارهٔ ساختواژه نیز مطالبی عالمانه دارد. پس از این کتاب، مهمترین آثاری که به ساختواژه پرداخته‌اند عبارت‌اند از: فرهنگ جهانگیری اثر حسین اینجوی؛ فرهنگ برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی؛ و فرهنگ انجمن آرای ناصری، نوشتهٔ قلی‌خان هدایت باشی. از این سه فرهنگ، دو فرهنگ اول به قرن یازدهم و فرهنگ سوم به قرن سیزدهم تعلق دارد. این هر سه فرهنگ در مقدمهٔ خود به ساختواژه پرداخته‌اند. در قرن سیزدهم سه کتاب دستور نیز نوشته شد که طبعاً مباحث ساختواژه را نیز در خودداشتند.

در قرن چهاردهم هجری، نخست دستور سخن و دبستان فارسی به قلم میرزا حبیب اصفهانی نگاشته شد. پس از او کار دستورنویسی فارسی تا حدی رونق گرفت و دستورهایی چند منتشر شد که طبیعتاً در همهٔ آنها بخشی از کار به ساختواژه اختصاص داشت. در سال ۱۳۱۴ با تشکیل فرهنگستان اول، برای نخستین بار در ایران واژه‌سازی و برابرگزینی برای کلمات لاتین و عربی به‌صورت گروهی و نظام‌مند آغاز شد. از آن زمان تاکنون گروهها و افرادی چند به‌صورت رسمی و غیررسمی به واژه‌سازی پرداخته‌اند که بررسی کار آنها بی‌تردید گامی است در جهت تدوین اثری جامع در زمینه ساختواژهٔ فارسی. در دورهٔ اخیر مطالعات ساختواژی نیز کم و بیش انجام شده است و کتابها و رساله‌ها و مقالاتی چند به‌طور کامل به این امر اختصاص یافته است. پس از انقلاب امر واژه‌سازی را به‌صورت گروهی، عمدتاً مرکز نشر دانشگاهی بر عهده داشته است (نک. طبیب‌زاده، ۱۳۷۱). (برای بحثی مبسوط دربارهٔ واژه‌سازی از آغاز دورهٔ اسلامی تا زمان حاضر نک. صادقی، رضا،۱۳۷۲).

حال به بررسی چند اثر که به مطالعهٔ فعل بسیط اختصاص دارند می‌پردازیم.

۱) «سخنی چند راجع به مناسبات کلمه‌سازی اسم و فعل در فارسی» (لازار، ۱۳۵۰): لازار پیسیکوف در مقالهٔ کوتاه خود نخست براین نکته تأکید می‌کند که ساختن فعل با پیشوند در زبان فارسی مانند دیگر زبانهای ایرانی بسیار محدود است. سپس متذکر می‌شود که در زبان فارسی از دستگاه اسمها (مجموع اسمها و صفتها) فعل ساخته می‌شود؛ به این طریق که اسم مورد نظر داخل دستگاه تصریفی فعل می‌شود و تمام ویژگیهای فعل را به خود می‌گیرد. لازار در پایان، این بیت را از مجلهٔ توفیق نقل می‌کند:

«... ضبطید روی نوار   و شد روانه سوی نگار»

و چنین نتیجه می‌گیرد: «البته فعلی که در این عبارت از کلمهٔ عربی «ضبط» ساخته شده است در فارسی ادبی وجود ندارد ولی در محاوره و مجلات و اشعار فکاهی از این قبیل افعالِ یکروزه زیاد است و عده‌ای از آنها می‌تواند بعداً داخل زبان ادبی گردد. در هر حال همهٔ این افعال می‌توانند معرف قاعدهٔ تبدیل باشند.» (لازار، ۱۳۵۰)

۲) «بحثی دربارهٔ صرف فعل در زبان علمی فارسی» (حیدری ملایری، ۱۳۵۲): در این مقاله نخست در این باره بحث شده است که «درگذشته بر اثر به‌کار نگرفتن الگوهای

زبانی و بعد به علت نبودن درکی «صحیح» از زبان، [ساختن فعل اسمی] همچون تابو خودنمایی کرده است.» مؤلف سپس ضمن تأکید بر درستی روشی که در واژه‌سازی علمی اختیار شده است با ذکر مثالهایی چند و مقایسه زایایی افعال بسیط و مرکب نتیجه گرفته است که بهره‌جویی از این امکان به زبان فارسی توانی تازه می‌بخشد.

۳) فعل، ریشه، مصدر در فارسی همراه با تفاوتهای گفتاری و نوشتاری (پیشرو، ۱۳۵۸): این رساله در چارچوب نظریهٔ زایشی ـ گشتاری به بررسی آن فرایندهای واژ ـ واجی که در ساختن ماضی و مصدر از ریشهٔ مضارع دخیل‌اند اختصاص دارد. افزون براین، فهرستی از افعال بسیط فارسی نیز به‌دست داده است. این تحقیق در محدودهٔ موضوع خود اثری مفید است، تنها نکته‌ای که در این اثر وجود دارد و به نظر نگارنده ناموجه می‌نماید این است که تعدادی از مصدرهایی که ذکر کرده است در فارسی امروز نه کاربرد دارد و نه هیچ صورت اشتقاقی یا تصریفی از آنها وجود دارد؛ از جمله گامیدن و پاکیدن. اگر این اصل را در نظر بگیریم که مصدر مشتق از فعل است، تنها در صورتی می‌توان به ساختن مصدر دست زد که دست کم یک صورت تصریفی یا اشتقاقی از فعل مورد نظر وجود داشته باشد. برای مثال مصدرهای «شوتیدن» یا «رزمیدن» را می‌توان انتزاع کرد زیرا صورتهای تصریفی «بشوت» و «می‌رزمیم» به‌کار می‌روند، حال آنکه این نکته دربارهٔ مصدری مانند «گامیدن» صادق نیست.

۴) «فارسی زبانی عقیم؟» (باطنی، ۱۳۷۱): دکتر باطنی در این مقاله نخست ثابت می‌کند که در فارسی تنها افعال بسیط زایایی دارند و سپس نتیجه می‌گیرد که برای واژه‌سازی علمی ساختن فعل بسیط و گرفتن مشتق از آن اهمیتی بنیادین دارد. وی در ادامه می‌گوید «... نخستین کسی که به این فکر جامهٔ عمل پوشانید دکتر غلامحسین مصاحب بود که در دایرة‌المعارف فارسی افعالی مانند «قطبیدن»، «اکسیدن»، «برقیدن»، «یونیدن» را به‌کار برد و الحق که به‌کار درستی دست زد. امروز نیز گروههای واژه‌سازی در مرکز نشر دانشگاهی از همین خط‌مشی پیروی می‌کنند» (ص۵۸). وی در جای دیگر می‌گوید «باری، نگرانیهای ادبای ما گرچه از روی دلسوزی است، ولی ریشه در واقعیت ندارد. شاید وقت آن رسیده باشد که برچسب «جعلی» و «جعلیات» از روی واژه‌های تازه پاک شود. اگر جز این کنیم، فارسی از لحاظ واژگان علمی زبانی عقیم باقی خواهد ماند.» (ص۶۰).

۵) «دربارهٔ فعلهای جعلی در زبان فارسی» (صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۷۲): دکتر صادقی در این مقاله روند فزونی یافتن افعال مرکب را تشریح می‌کند و نتیجه می‌گیرد این روند از پیش از اسلام در زبان فارسی آغاز شده بوده است. وی سپس به اختصار درباره ساختن فعل بسیط به بحث می‌پردازد؛ به اعتقاد وی بسیار بعید است که صورتهایِ تصریفیِ این افعال (مثلاً «می‌قطبد») در زبان فارسی رواج یابد. البته او دربارهٔ گرفتنِ مشتق از این‌گونه افعال می‌گوید «آنچه در واژگان علمی مورد نیاز است مشتقات اسمی و صفتی فعل است نه شکلهای صرف شدهٔ آن. مشتقات اسمی و صفتی جزء واژگان زبان‌اند و ساختن و وارد کردن آنها در واژگان اثری در ساختمان دستوری زبان ندارد. متخصصان می‌توانند از این مقوله هر چه را نیاز دارند بسازند و به‌کار برند» (ص۲۴۵).

۶) «ساختمان دستوری و تحلیل معنایی اصطلاحات علمی وفنی» (فرشیدورد، ۱۳۷۲): دکتر فرشیدورد بخشی از مقاله خود را به بحث دربارهٔ «جعل فعل» اختصاص داده است و آن را «اعلان جنگ به فردوسی و سعدی و حافظ و شاعران و نویسندگان و مترجمان بزرگ» (ص ۲۷۸) دانسته است. نظرات وی را در فصل پنجم کتاب به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۷) فرهنگ مشتقات مصادر فارسی (خلیلی، ۱۳۷۱): دکتر خلیلی در این اثر که تاکنون چهار جلد از آن انتشار یافته است، افعال بسیط فارسی (اعم از افعال متداول و غیر متداول) را به ترتیب حروف الفبا گرد آورده است و تمامی مشتقهای آنها را که در منابع مورد استناد وی موجود بوده ذکر کرده است. چنانکه از مقدمهٔ این کتاب برمی‌آید مؤلف فاقد نظریه‌ای منسجم دربارهٔ زبان است. ضعف نظری این اثر حتی در نام آن نیز به چشم می‌خورد، چرا که مصدر خود از مشتقات ستاک گذشتهٔ فعل است و غالب مشتقهایی که در این فرهنگ آمده‌اند مشتقهای ستاک حال و گذشته افعال هستند. گفتنی است که از مصدرهای فارسی تنها از رهگذر فرایند زیر می‌توان مشتق گرفت:

مصدر + ـی ← صفت قابلیت/ اسم.

مثال: گفتنی، خوردنی، شدنی. البته ضعف نظری کتاب به هیچ‌روی از ارزش کار مؤلف دانشمند آن نمی‌کاهد و این اثر در صورتی که کامل شود به‌واسطه احاطهٔ مؤلف بر متون قدیم و جدید منبعی بسیار ارزشمند برای پژوهش دربارهٔ افعال بسیط خواهد بود.

۳

ریشهٔ فعل و مشتقهای آن

پیش از این به این نکته اشاره کردیم که توانایی بی‌حد و مرز زبان عمدتاً از دو نوعِ زایایی سرچشمه می‌گیرد: زایاییِ نحوی و زایاییِ ساختواژی. و گفتیم که زایایی ساختواژی از رهگذر دو فرایند صورت می‌پذیرد: ترکیب و اشتقاق. به این نکته نیز پرداختیم که از میان فرایندهای اشتقاق، فرایندهای فعل‌ساز حائزاهمیت بیشتری هستند، چرا که فعل از زایایی ساختواژی زیادی برخوردار است و خود می‌تواند منشأ کلمات دیگری باشد. در فارسی، اشتقاق از فعل به جز در مواردی بسیار معدود تنها از افعال بسیط صورت می‌پذیرد و تعداد افعال بسیط متداول در فارسی امروز نیز اندک است. اما در فارسی این امکان نیز وجود دارد که از رهگذر اشتقاق از اسم و صفت فعل ساخت و سپس از این فعل مشتقهای مورد نظر را پدید آورد. در فارسی دو ستاک حال و گذشتهٔ افعال، منشأ تمامی مشتقهایی هستند که از فعل به‌دست می‌آیند. از همین‌رو، در این فصل چگونگی ساخته شدن ستاکهای حال و گذشته را از ریشه فعل بررسی می‌کنیم.

ریشهٔ فعل

مراد از ریشهٔ فعل، صورتی انتزاعی است که ستاک حال و ستاک گذشته از آن مشتق می‌شوند. این ریشه به لحاظ صورت با ستاک حال یکسان است، اما نمی‌توان ستاک حال را همان ریشه فعل در نظر گرفت، بلکه ملاحظات نظری ایجاب می‌کند که برای فعل ریشه‌ای قایل شویم که دو ستاک حال و گذشته را پدید می‌آورد.

ریشه فعل	ستاک حال / ستاک گذشته	مثال: ساز	ساز / ساخت

نمودار۱

پس از ساخته شدن دو ستاک حال و گذشته از ریشهٔ فعل، این دو ستاک پایه‌ای برای دیگر فرایندهای ساختواژی قرار می‌گیرند و صورتهای جدیدی از آنها مشتق می‌شود. بررسی این فرایندها مطلبی است که بخش عمدهٔ فصل چهارم به آنها اختصاص یافته است

ساختن ستاک حال و گذشته از ریشهٔ فعل: همان‌طور که پیش از این گفتیم گذر از ریشه فعل به ستاک حال بدون هیچ تغییر صوری انجام می‌پذیرد. به سخن دیگر، ریشه فعل از طریق اشتقاق صفر به ستاک حال تبدیل می‌شود:

ریشهٔ فعل + ـ ϕ ← ستاک حال

اما گذر از ریشهٔ فعل به ستاک گذشته مستلزم وند افزایی است. برای این‌کار باید تکواژ ستاک گذشته، یعنی {D-} را به ریشهٔ فعل بیفزاییم. این تکواژ بسته به ریشه‌ای که به آنها می‌پیوندد به یکی از چهار صورت زیر ظاهر می‌شود: /-t, -d, -id, -âd/. به سخن دیگر، تکواژِ ستاکِ گذشته چهار تکواژگونه دارد اگر افعال فارسی را از منظر چگونگی تبدیل ریشه به ستاک گذشته بنگریم، به دو گروه تقسیم می‌شوند: با قاعده و بی‌قاعده.

ساختن ستاک گذشته در افعال باقاعده: در افعال با قاعده، یکی از تکواژگونه‌های فوق به ریشه فعل می‌پیوندد و ستاک گذشته می‌سازد. این فرایند را به این شکل می‌توان صورت‌بندی کرد:

[ریشهٔ فعل] + { -t / -d / -id / -âd } ⟶ [ستاک گذشته]

نمودار۲

مثال: باف + ت ← بافت　　　افشان + د ← افشاند

پوش + ید ← پوشید　　　ایست + آد ← ایستاد

ساختن ستاک گذشته در افعال بی‌قاعده: در افعال بی‌قاعده پس از آنکه تکواژ ستاک گذشته به ریشهٔ فعل افزوده شد ریشهٔ دستخوش تغییرات واژ ـ واجی می‌گردد. این فرایند را به‌صورت قاعده زیر می‌توان نمایش داد:

[ریشه فعل] + { -d / -d / -id / -âd + تغییرات واژ ـ واجی } ⟶ [ستاک گذشته]

نمودار۳

مثال: یاب + ت ــــــ یافت　　　تاب + ت ــــــ تافت

فرما + د ــــــ فرمود

این تغییرات واژـواجی هر چند دارای ماهیتی پیچیده‌اند، اما بی‌تردید می‌توان قواعد حاکم بر آنها را شناخت و صورت‌بندی کرد، و در این زمینه کوششهایی نیز به عمل آمده است (مثلاً نک. پیشرو، ۱۳۵۸؛ و صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۸، ص۳۶ـ۳۳). ولی نکته در اینجاست که این قواعد تعدادشان زیاد است و حوزه شمول هر یک بیش از چند فعل نیست. از همین‌رو، سهلتر آن است که ستاک حال و گذشتهٔ افعال بی‌قاعده را دو واژهٔ قاموسی در نظر بگیریم که هر کدام در واژگان جایگاهی مستقل احراز می‌کنند. این نکته به‌ویژه زمانی پشتوانهٔ نظری مستحکم‌تری پیدا می‌کند که بدانیم فارسی‌زبانان برای بسیاری از افعال بی‌قاعده یک صورت با قاعده نیز ساخته‌اند، مثلاً از «کوب» دو ستاک گذشته

به‌دست می‌آید، یکی صورت بی‌قاعدهٔ «کوفت»، و دیگری صورت با قاعدهٔ «کوبید». افزون بر موارد بالا در فارسی سه فعل وجود دارد که ستاک گذشتهٔ آنها از ریشهٔ فعل ساخته نمی‌شود؛ این سه فعل عبارت‌اند از: دیدن، آمدن و بودن که ریشه و ستاک حال و ستاک گذشتهٔ آنها به قرار زیر است:

ریشه	ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر
بین	بین	دید	دیدن
آ	آ	آمد	آمدن
باش	باش، است، هست، بَوَد	بود	بودن

نمودار۴

در هیچیک از موارد بالا نمی‌توان قاعده‌ای یافت که از رهگذر آن ستاک گذشته از ریشه مشتق شود. این نوع صورتهای نامنظم را صورتهای مکمل می‌خوانند و با صورتهای منظم‌تر که از طریق قواعد واجی مشتق می‌شوند تفاوت قاطع دارند .(نک. هایمن، ۱۳۶۸، ص۳۶).

رابطهٔ ریشه با ستاک حال و گذشته

پس از نکاتی که دربارهٔ ستاک حال و گذشته ذکر شد این پرسش پیش می‌آید که آیا این دو ستاک که از ریشهٔ فعل به‌دست می‌آیند حاصل فرایندی تصریفی هستند یا اشتقاقی؟ به گمان من اظهار نظر قطعی در این باره به تحقیقی گسترده در ساختواژه فارسی نیازمند است. در اینجا می‌کوشیم با توجه به تفاوتهایی که میان تصریف و اشتقاق وجود دارد (نک. فصل دوم همین کتاب) به تبیین این مسئله بپردازیم. پیش از آنکه بحث خود را در این باره آغاز کنیم طرح یک مسئله ضروری می‌نماید. ممکن است برخی وجود صورتی انتزاعی به نام ریشه را انکار کنند و بگویند در فارسی ستاک گذشته از ستاک حال به‌دست می‌آید. البته چنین دیدگاهی در چارچوب دستگاه نظریی که این پژوهش از آن پیروی می‌کند مقبول نیست، اما حتی اگر این نظر را نیز بپذیریم باز هم این پرسش

همچنان باقی است که آیا گرفتن ستاک گذشته از ستاک حال حاصلِ فرایندی اشتقاقی است یا تصریفی؟ به این ترتیب روشن می‌شود که این پرسش صرفاً زاییده دستگاه نظری ما نیست.

حال به بحث اصلی خود بازمی‌گردیم. نخست ویژگیهایی را برمی‌شمریم که گرفتن ستاک حال و گذشته از ریشهٔ فعل را به فرایندهای تصریفی شبیه می‌سازد.

الف) این دو فرایند شامل متغیرهای معدودی هستند که نظامی بسته را شامل می‌شوند، زیرا همان‌طور که دیدیم در تبدیل ریشه به ستاک حال تنها یک فرایند ساختواژی (از طریق تکواژ صفر) و در تبدیل ریشه به ستاک گذشته نیز تنها یک تکواژ با چهار تکواژگونه دخالت دارد.

ب) در صیغگان این دو فرایند تعداد جاهای خالی اندک است، به این معنی که بجز در مواردی معدود، تمامی افعال دارای ریشه‌هایی هستند که هر دو ستاک حال و گذشته از آنها ساخته شده است.

ج) در این دو فرایند مقولهٔ دستوری تغییر نمی‌کند و تبدیل تنها از یک صورت فعل به صورت دیگری از آن انجام می‌پذیرد. (البته می‌دانیم که بسیاری از فرایندهای اشتقاقی نیز گذران نیستند).

حال به ویژگیهایی می‌پردازیم که دو فرایند مورد نظر ما را به فرایندهای اشتقاقی شبیه می‌سازند.

الف) پسوندهایی که در این فرایند به‌کار می‌روند در چارچوب کلمه از جانشین‌پذیری بسیار اندکی برخوردارند. برای مثال، صیغگان ستاکهای حال و گذشته را در نظر می‌گیریم. همان‌طور که می‌دانیم این ستاکها همگی به دو روش زیر پدید آمده‌اند:

ریشه + ϕـ ← ستاک حال
ریشه + {ـد} ← ستاک گذشته

هیچ پسوندی در فارسی وجود ندارد که بتواند در همهٔ موارد جایگزین یکی از این دو پسوند شود و صورتهای دیگری پدید آورد.

ب) بعد از این پسوندها می‌توان یک یا چند پسوند اشتقاقی آورد. با توجه به اینکه در غالب زبانها و از جمله فارسی، پسوندهای تصریفی عموماً در مقایسه با پسوندهای

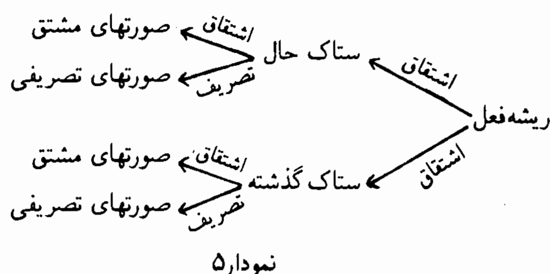
اشتقاقی در فاصله‌ای دورتر از ریشه قرار می‌گیرند، از این‌رو دو تکواژ ستاک حال و گذشته نمی‌توانند پسوندهای تصریفی باشند، چون بعد از همهٔ آنها بدون استثنا دست کم یک پسوند اشتقاقی قرار می‌گیرد. البته در فارسی در مواردی استثنایی، معدودی از کلمات پس از تصریف، پسوند اشتقاقی می‌گیرند (برای مثال، بده + ـی ← بدهی؛ برتر + ـی← برتری)، اما این فرایند در فارسی به‌هیچ‌وجه در هیئت قاعده‌ای زایا در نیامده است و تنها موارد معدودی را شامل می‌شود. اگر ستاکهای حال و گذشته صورتهایی تصریف شده باشند، از آنجا که در فارسی فرایند اشتقاق از فعل بسیار فعال است، دو پی‌آمد بزرگ به‌دنبال خواهد داشت. یکی اینکه فارسی دارای ویژگیی است که با گرایش غالب زبانها متفاوت است و دیگر اینکه در دستگاه اشتقاق زبان فارسی ناهماهنگی و دوگانگی عظیمی وجود دارد.

ج) اگر ستاکهای حال و گذشته را صورتهایی تصریف شده به‌شمار آوریم، هنگامی که آنها را در دستگاه شمار فارسی صرف می‌کنیم به معنای آن است که دو پسوند تصریفی بدون فاصله در پی هم آمده‌اند. اما در فصل دوم دیدیم که در فارسی چنین فرایندی چندان متداول نیست.

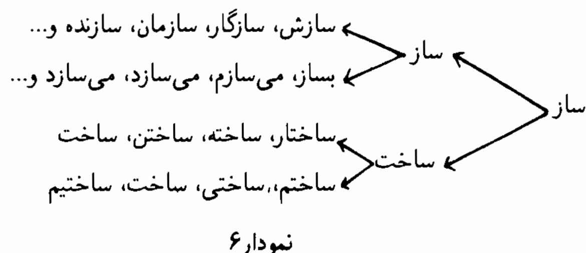
د) از آنجا که تصریف در خدمت نحو زبان قرار دارد، در نتیجه، نحو جمله است که صورت کلمات تصریفی را مشخص می‌کند. اما می‌دانیم که دو ستاک حال و گذشته نمی‌توانند در جمله به‌کار روند مگر آنکه بر روی آنها فرایندهای تصریفی اِعمال شود. به سخن دیگر، این کلمات تصریف شده یک‌بار دیگر باید تصریف شوند. برای مثال ریشهٔ فعل «رو» را در نظر می‌گیریم. می‌دانیم که ستاک حال این ریشه نیز «رو» است. اما این ستاک در هیچ جمله‌ای نمی‌تواند به‌کار رود مگر آن‌که بر روی آن فرایندی تصریفی صورت پذیرد: باید بروی، من می‌روم، برو و ...

با توجه به دلایل فوق، گمان می‌رود اگر دو ستاک حال و گذشته را دو صورت مشتق در نظر بگیریم و چنین فرض کنیم که بر روی این صورتهای مشتق فرایندهای تصریفی و اشتقاقی دیگری اعمال می‌شود، طرحی ساده‌تر و منسجم‌تر ارائه کرده‌ایم. چرا که می‌دانیم در کل دستگاه اشتقاقی فارسی اِعمال فرایندهای تصریفی و اشتقاقی بر روی صورتهای مشتق امری عادی و متداول است. با توجه به استدلالها و نتیجه‌گیری فوق، طرح کلی

فرایندهای تصریف و اشتقاق از ریشه فعل به‌صورت زیر خواهد بود.



نمودار۵



نمودار۶

ساختن مصدر: مصدر از ستاک گذشته مشتق می‌شود و برای ساختن آن باید تکواژ مصدر را به آن افزود:

آمد + ـَن ← آمدن؛ شد + ـَن ← شدن

ساختن فعل سببی: برای ساختن **فعل** سببی باید به شیوهٔ زیر عمل کنیم:

ریشهٔ **فعل** + ـاندن (ـانیدن) ← مصدر **فعل** سببی

مثال: **فهم** + ـاندن (ـانیدن) ← **فهماندن**: درس را به او **فهماندم**.

فرایند بالا تنها **افعال** گذرا (متعدی) را به **سببی** تبدیل می‌کند. در این زمینه باید به سه نکته توجه داشت. یکی اینکه از همهٔ **افعال** گذرا نمی‌توان وجه سببی ساخت. برای مثال، **افعال** سرودن، شمردن، سپردن و گماردن فاقد صورت سببی هستند. دوم اینکه، **فعل** سببی قبولاندن فاقد صورت غیرسببی قبولیدن است. و سوم اینکه در برخی **موارد**

افزودن پسوندـاندن به ریشهٔ فعل آن را به سببی تبدیل نمی‌کند، برای مثال افعال پروراندن و گستراندن مانند صورتهای معمولی خود یعنی پروردن و گستردن هستند.

تبدیل فعل ناگذر به گذرا: برخی افعال ناگذر را نیز می‌توان با افزودن پسوند ـاند (ـانید) با ریشهٔ آنها به گذرا تبدیل کرد: دو ← دواند. (در این مورد یک استثنا وجود دارد و آن فعل «نشستن» است که صورت گذرانِ آن به‌جای آنکه «نشیناندن» باشد، «نشاندن» است.) در این کتاب فعلی را که از رهگذر فرایند فوق به فعل گذرا تبدیل می‌شود، فعل «گذرای تبدیلی» می‌نامیم.

افعال دارای دو ستاک گذشته: در برخی افعال، ستاک گذشته دارای دو صورت مختلف است و در نتیجه دو مصدر نیز از آنها ساخته شده است، مانند پرهیختن و پرهیزیدن؛ تاختن و تازیدن. این حالت از آنجا پدید آمده است که برای برخی افعال بی‌قاعده یک صورت با قاعدهٔ ستاک ماضی نیز ساخته شده است، چنانکه در دو فعل فوق نیز دو صورت دوم با قاعده‌اند:

پرهیز ← پرهیخت + ـَن ← پرهیختن

پرهیز ← پرهیزید + ـَن ← پرهیزیدن

تاز ← تاخت + ـَن ← تاختن

تاز ← تازید + ـَن ← تازیدن

همان‌طور که پیش از این گفتیم ستاکهای حال و گذشتهٔ افعال منشأ تمامی مشتقهایی هستند که از افعال به‌دست می‌آیند. حال که بحث دربارهٔ چگونگی ساختنِ این دو ستاک را به پایان بردیم باید ببینیم این دو ستاک چه نوع مشتقهایی پدید می‌آورند و چه فرایندهایی ناظر بر تولید این مشتقها هستند؟ پیش از آنکه به این دو موضوع بپردازیم، بهتر است نخست فهرستی از افعال بسیط و مشتقهای آنها به‌دست دهیم. از همین‌رو، در فصل بعد واژه‌نامه‌ای را می‌آوریم که قبلاً از آن سخن گفتیم.

۴

فهرست افعال

نکاتی دربارهٔ واژه‌نامه

فهرستی که در این فصل ارائه می‌شود به‌طورکلی از دو نوع واژه تشکیل شده است: واژه‌های غیر تخصصی و واژه‌های تخصصی. شیوهٔ گردآوری و گزینش واژه‌ها به‌شرح زیر است.

شیوهٔ گزینش افعال: واژه‌های غیرتخصصی افعالی را شامل می‌شوند که حداقل یکی از صورتهای آنها (خواه صورتی اشتقاقی، خواه تصریفی) برای فارسی‌زبانان، دست کم فارسی‌زبانان تحصیل‌کرده، شناخته شده باشد. برای مثال، کلمهٔ «پرهیختن» برای بسیاری ناآشناست، اما مشتقات آن مانند «پرهیزانه» و نیز صورتهای تصریف شدهٔ آن مانند «بپرهیز» برایشان آشناست. اگر فعلی چنین باشد مصدر آن را همراه با ریشه و ستاک حال و ستاک ماضی در واژه‌نامه آورده‌ایم. دیگر صورتهای اشتقاقی آن را نیز تنها در صورتی ضبط

کرده‌ایم که دارای شرط فوق باشند. برای گردآوری این کلمات از منابع زیر استفاده کرده‌ایم: فرهنگ فارسی (معین، ۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی امروز (صدری افشار، ۱۳۶۲)، فرهنگ الفبایی ـ قیاسی زبان فارسی (مشیری، ۱۳۶۹)، و فهرست افعال بسیط که دکتر پرویز ناتل خانلری در جلد دوم تاریخ زبان فارسی آورده است (خانلری، ۱۳۵۲).

از چهار منبع فوق، فرهنگ فارسی معین صورتهای همزمانی و در زمانی را خلط کرده است، از این‌رو از میان افعال بسیطی که در این منبع گردآوری شده‌اند دست به گزینش زده‌ایم. در این گزینش، از سه منبع دیگر نیز فراوان بهره برده‌ایم و کوشیده‌ایم تمامی افعالی را که فرهنگ فارسی امروز (صدری افشار، ۱۳۶۲) ضبط کرده است در واژه‌نامه بیاوریم ـ البته چندین فعل متعلق به زبان گفتاری و غیر آن را خود گرد آورده‌ایم و بر آنها افزوده‌ایم. دربارهٔ مشتقهای افعال نیز باید بگوییم تقریباً تمامی صورتهایی را که فرهنگ الفبایی ـ قیاسی (مشیری، ۱۳۶۹)... ضبط کرده است آورده‌ایم و خود نیز صورتهایی چند بر آنها افزوده‌ایم.

واژه‌های تخصصی شامل افعال و مشتقهایی هستند که در زمرهٔ واژه‌های متداول قرار نمی‌گیرند و در کتابهای تخصصی به‌کار رفته‌اند. برای ضبط این افعال به چندین فرهنگ تخصصی ـ از فلسفه و علوم اجتماعی گرفته تا تربیت‌بدنی ـ مراجعه کردیم، اما در غالب این فرهنگها کلمات مشتق از فعل بسیار کم به‌چشم می‌خورد. از همین‌رو، تقریباً تمامی افعال و مشتقهایی را که در این بخش آورده‌ایم از واژگان فیزیک (امینی، ۱۳۷۲)، واژگان شیمی (پورجوادی، ۱۳۷۵)، و فرهنگ زمین‌شناسی (قریب، ۱۳۶۶) برگرفته‌ایم. گفتنی است که از میان این سه مرجع نیز کفهٔ واژگان فیزیک به مراتب سنگین‌تر از دو مرجع دیگر است.

ترتیب واژه‌ها: هر چند مصدر خود از مشتقهای فعل است، اما برای سهولت دست‌یابی به واژه‌های مورد نظر، ترتیب الفباییِ واژه‌نامه را بر اساس مصدر افعال قرار داده‌ایم. به‌بیان دیگر، مصدرهای افعال، مدخلهای این واژه‌نامه را تشکیل می‌دهند. صورتهای متعدی و سببی افعال را نیز آورده‌ایم تا میزان زایایی آنها مشخص شود. این صورتها را، بدون توجه به افعالی که منشأ آنها به‌شمار می‌آیند، در جایگاه الفبایی خاص خود آورده‌ایم.

هر یک از مصدرهای افعال دو مصدری (مانند بخشیدن و بخشودن) را در جایگاه

الفبایی خاص خود آورده‌ایم. چنین افعالی، همان‌طورکه می‌دانیم دارای دو ستاک گذشته‌اند، اما ستاک حال و در نتیجه مشتقهای ستاک حال آنها یکسان است. برای مثال، ستاک حالِ هردو فعل «بخشودن» و «بخشیدن»، «بخش» است و در نتیجه مشتقهای ستاک حال آنها نیز یکسان است. از همین‌رو، در واژه‌نامه، اولین‌بار که یکی از صورتهای چنین افعالی را آورده‌ایم تمامی مشتقهای ستاک حال و گذشته‌اش را ذکر کرده‌ایم، اما هنگامی که صورت دوم را آورده‌ایم در جلوی ستاک حال با نشانه (← ...) به ستاک حالِ صورت اول ارجاع داده‌ایم.

پس از مصدر، ریشهٔ فعل و ستاک حال و ستاک گذشته و کلیهٔ مشتقهای این دو ستاک را آورده‌ایم.

دربارهٔ مشتقهای افعال: در واژه‌نامه تنها مشتقهایی را آورده‌ایم که دارای دو شرط زیر باشند: نخست اینکه در نتیجه تنها یک فرایند ساختواژی بر روی ستاک حال یا گذشته حاصل آمده باشند؛ به سخن دیگر، تنها مشتقهای اول این دو ستاک را آورده‌ایم. برای مثال از ستاک «آزما» تنها مشتقهای «آزماینده، آزمایش، آزمودن» را آورده‌ایم و «آزمایشگاه» را نیاورده‌ایم، زیرا این کلمه در حقیقت مشتقی است که از یک اسم گرفته شده ـ گیریم که این اسم خود از فعل برآمده باشد. شرط دوم اینکه، مشتقِ حاصل آمده باید کلمه‌ای مستقل باشدـ مانند کلمات بالا. اما برای این شرط یک استثنا قائل شده‌ایم. در میان مشتقهای ستاک حال، از طریق اشتقاق صفر مشتقی پدید می‌آید که تنها در ترکیب به‌کار می‌رود، برای مثال‌ـگو$+\phi$ ← پرگو، رک‌گو و... این نوع مشتق را، علی‌رغم آنکه کاربرد مستقل ندارد، به‌واسطهٔ زایایی فراوان آن در واژه‌نامه آورده‌ایم و بعداً نیز دربارهٔ آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

نشانه‌های قراردادی: مصدرهایی را که در زمرهٔ بر ساخته‌های جدیدند و واژه‌ای تخصصی به‌شمار می‌آیند با نشانهٔ «ت» مشخص کرده‌ایم. نشانهٔ «ت» در زیر یک مصدر دال براین است که تمام مشتقهای این مدخل نیز تخصصی هستند.

در برخی موارد از افعال متداول مشتقهای جدیدی ساخته شده است که این مشتقها را نیز با حرف «ت» مشخص کرده‌ایم. برای مثال، در دوران اخیر از ریشهٔ «زن» کلمهٔ «زنش» ساخته شده است که ما آن را در ذیل مشتقات همین فعل آورده‌ایم و با حرف «ت» متمایز کرده‌ایم.

گاهی سازندگان واژه‌های تخصصی افعالی را که امروز متداول نیستند در معنایی تخصصی به‌کار برده‌اند، که در این صورت ما آن را با نشانهٔ «ت.م» مشخص ساخته‌ایم و منظورمان کلمه‌ای تخصصی است که از صورتی مهجور حاصل آمده است.

هر گاه قبل از یک مشتق نشانهٔ «ـ» را قرار دهیم به معنای این است که قبل از آن، کلمهٔ دیگری قرار می‌گیرد، برای مثال، ـگو ← دروغگو، راستگو، رکگو، پرگو و . . . .

ستاک حال برخی از افعال در فارسی امروز فراموش شده است، در چنین مواردی جای ریشه و ستاک حال را خالی گذاشته‌ایم.

فعل و مشتقات آن به‌صورت زیر در واژه‌نامه آمده است.

ریشه
- ستاک حال: مشتقات ستاک حال
- ستاک گذشته: مشتقات ستاک گذشته

مثال:

ساز
- ساز: سازش، سازگار، سازمان، ساز، سازنده، سازه، ـساز
- ساخت: ساختار، ساختمان، ساختن، ساخته، ساخت

فهرست افعال

آبیدن ت	آب	آب: آبش، آبنده آبید: آبیدن، آبیده
آجیدن	آج	آج: آجید: آجیدن، آجیده
آختن	آز	آز: آخت: آختن، آخته

آراستن	آرا	آرا: آرایش، آراینده، آرایه، ـآرا آراست: آراستن، آراسته
آرامیدن	آرام	آرام: آرامش، آرامنده آرامید: آرامیدن، آرامیده
آراییدن	آرا	آرا:← آراستن آرایید:آراییدن
آرمیدن	آرام	آرام:← آرامیدن آرمید: آرمیدن، آرمیده
آزاردن	آزار	آزار: آزارنده آزرد: آزردن، آزرده
آزمودن	آزما	آزما: آزمایان، آزمایش، آزماینده، آزمون،ـ آزما آزمود: آزمودن، آزموده
آساییدن	آسا	آسا: آسایش، آساینده، ـآسا آسایید: آساییدن، آساییده
آسودن	آسا	آسا:← آساییدن آسود: آسودن، آسوده
آشامیدن	آشام	آشام: آشامش، آشامنده، ـآشام (ت) آشامید: آشامیدن، آشامیده
آشفتن	آشوب	آشوب: آشوبنده،ـ آشوب آشفتن: آشفتن، آشفته

آشکاریدن (ت)	آشکار	آشکار: آشکارش، آشکارنده آشکارید: آشکاریدن، آشکاریده
آغازیدن	آغاز	آغاز: آغازش، آغازنده، آغازه آغازید: آغازیدن، آغازیده
آغالیدن (ت.م)	آغال	آغال: آغالش، آغالنده آغالید: آغالیدن، آغالیده
آغریدن (ت.م)	آغر	آغر: آغرش آغرید: آغریدن، آغریده
آغشتن	آغر (م)	آغر: آغرنده (م) آغشت: آغشتن، آغشته
آفریدن	آفرین	آفرین: آفرینش، آفریننده، ـآفرین آفرید: آفریدگار، آفریدن، آفریده
آکندن	آکن	آکن: آکنش، آکننده، ـآکند آکند: آکندن، آکنده
آگاهانیدن	آگاهان	آگاهان: آگاهاننده آگاهانید: آگاهانیدن، آگاهانیده
آگاهیدن	آگاه	آگاه: آگاهنده آگاهید: آگاهیدن، آگاهیده
آلاییدن	آلای	آلای: آلایش، آلاینده آلایید: آلاییدن، آلاییده

آلودن	آلای	آلای:← آلاییدن آلود: آلودن، آلوده
آماسیدن (ت)	آماس	آماس: آماسنده آماسید: آماسیدن، آماسیده
آماییدن (ت.م)	آما	آما (ی) :آمایش، آماینده آمایید: آماییدن، آماییده
آمدن	آ	آ (ی): آیش، آینده (ت) آمد: آمدن، آمده، آمد
آمودن (ت.م)	آما	آما (ی): ← آماییدن آمود: آمودن، آموده
آمرزیدن	آمرز	آمرز: آمرزش، آمرزگار، آمرزنده آمرزید: آمرزیدن، آمرزیده
آموختن	آموز	آموز: آموزش، آموزگار، آموزنده، آموزه، ـآموز آموخت: آموختن، آموخته
آمیختن	آمیز	آمیز: آمیزش، آمیزنده، آمیزه آمیخت: آمیختن، آمیخته
آمیزیدن	آمیز	آمیز: ← آمیختن آمیزید: آمیزیدن، آمیزیده
آوردن	آور	آور: آورنده، ـآور آورد: آوردن، آورده

آویختن	آویز	آویز: آویزان، آویزش، آویزنده، آویزه، آویز، ـآویز آویخت: آویختن، آویخته
آهیختن		آهیخت: آهیختن، آهیخته
ارزیدن	ارز	ارز: ارزان، ارزش، ارزنده ارزید: ارزیدن، ارزیده
استانیدن (ت.م)	استان	استان: استاننده استانید: استانیدن، استانیده (=استانده)
اسکیدن (ت.م)	اسک	اسک: اسکید: اسکیدن، اسکیده
افتادن	افت	افت: افتان، افتنده، افت افتاد: افتادن، افتاده
افراختن	افراز	افراز: افرازش، افرازنده افراخت: افراختن، افراخته
افراشتن	افراز	افراز:← افراختن افراشت: افراشتن، افراشته
افروختن	افروز	افروز: افروزان، افروزش، افروزنده، افروزه،ـ افروز افروخت: افروختن، افروخته
افروزیدن	افروز	افروز:← افروختن افروزید: افروزیدن، افروزیده

افزودن	افزا	افزا (ی): افزایش، افزاینده، ـافزا، ـافزون افزوده: افزودن، افزوده
افسردن	افسر	افسر: افسرد: افسردن، افسرده
افشاندن	افشان	افشان: افشانک، افشاننده، افشانه، افشان، ـافشان افشاند: افشاندن، افشانده
افشردن	افشر	افشر: افشرنده، افشره افشرد: افشردن، افشرده
افکندن	افکن	افکن: افکنش، افکننده، ـافکن افکند: افکندن، افکنده
اکساییدن (ت)	اکسا	اکسا (ی): اکسایش، اکساینده اکسایید: اکساییدن، اکساییده
اکسیدن (ت)	اکس	اکس: اکسنده اکسید: اکسیدن، اکسیده
القاییدن (ت)	القا	القا (ی): القاینده القایید: القاییدن، القاییده
انباردن (ت)	انبار	انبار: انبارش، انبارنده، انباره انبارد: انباردن، انبارده
انباشتن	انبار	انبار: ← انباردن انباشت: انباشتن، انباشته، انباشت

انبوهیدن (ت)	انبوه	انبوه: انبوهش، انبوهنده، انبوهه انبوهید: انبوهیدن، انبوهیده
انجامیدن	انجام	انجام: انجامش، انجامنده انجامید: انجامیدن، انجامیده
انداختن	انداز	انداز: اندازنده، اندازه، ـانداز انداخت: انداختن، انداخته
اندوختن	اندوز	اندوز: اندوزنده، اندوزه، ـاندوز اندوخت: اندوختن، اندوخته
اندودن	اندا	اندا (ی): اندایش، اندانیده (ت) اندود: اندودن، اندوده
اندیشیدن	اندیش	اندیش: اندیشنده، اندیشه، ـاندیش اندیشید: اندیشیدن، اندیشیده
انگاریدن (ت)	انگار	انگار: انگارش، انگاره، ـانگار انگارید: انگاریدن، انگاریده
انگاشتن	انگار	انگار:← انگاریدن انگاشت: انگاشتن، انگاشته، انگاشت
انگیختن	انگیز	انگیز: انگیزش، انگیزنده، انگیزه، ـانگیز انگیخت: انگیختن، انگیخته
انگیزاندن	انگیزان	انگیزان: انگیزاننده انگیزاند: انگیزاندن، انگیزانده

انگیزیدن	انگیز	انگیز: ← انگیختن انگیزید: انگیزیدن، انگیزیده
ایستادن	ایست	ایست: ایستا، ایستار، ایستانه، ایستنده، ایست ایستاد: ایستادن، ایستاده
ایستاندن	ایستان	ایستان: ایستاننده ایستاند: ایستاندن، ایستانده
باختن	باز	باز: بازنده، ـباز باخت: باختن، باخته، باخت
باراندن	بارانِ	باران: باراننده، ـباران باراند: باراندن، بارانده
باریدن	بار	بار: بارش، بارنده بارید: باریدن، باریده
بافتن	باف	باف: بافنده، ـباف بافت: بافتن، بافته، بافتار، بافت (ت)
بالیدن	بال	بال: بالان، بالش، بالنده بالید: بالیدن، بالیده
بایستن	باید	باید: بایست: بایستن، بایسته
بخشاییدن	بخشا	بخشا (ی): بخشایش، بخشاینده بخشایید: بخشاییدن، بخشاییده

بخشودن	بخش	بخش: بخشش، بخشنده، ـبخش بخشید: بخشودن، بخشوده
بخشیدن	بخش	بخش:← بخشودن بخشید: بخشیدن، بخشیده
برازیدن	براز	براز: برازا، برازش، برازنده برازید: برازیدن، برازیده
بردن	بر	بر: برنده، ـبر برد: بردار، بردن، برده
برشتن		برشت: برشتن، برشته
برقیدن (ت)	برق	برق: برقش برقید: برقیدن، برقیده
بریدن	بر	بر: برا، بران، برش، برنده، ـبر برید: بریدن، بریده
بساویدن (ت.م)	بساو	بساو: بساوا بساوید: بساویدن
بستن	بند	بند: بندش، ـبند، بند (ت) بست: بستار، بسته، بست (ت)
بسیجیدن	بسیج	بسیج: بسیجنده بسیجید: بسیجیدن، بسیجیده

بلعیدن	بلع	بلع: بلعنده بلعید: بلعیدن، بلعیده
بودن	باش	باش: باشنده بود: بودن، بوده، بود
بوسیدن	بوس	بوس: بوسنده، بوسه، ـبوس بوسید: بوسیدن، بوسیده
بوییدن	بو	بو (ی): بویا، بوینده بویید: بوییدن، بوییده
بیختن	بیز	بیز: بیزنده، ـبیز بیخت: بیختن، بیخته
بیزیدن	بیز	بیز:← بیختن بیزید: بیزیدن، بیزیده
پاشیدن	پاش	پاش: پاشان، پاشش، پاشنده، ـپاش پاشید: پاشیدن، پاشیده
پالاییدن	پالا	پالا (ی): پالایش، پالاینده، پالایه، ـپالا پالایید: پالاییدن، پالاییده
پالودن	پالا	پالا:← پالاییدن پالود: پالودن، پالوده
پاییدن	پا	پا (ی): پایا، پایگاه، پایان، پایانه، پاینده، ـپا پایید: پاییدن، پاییده

پختن	پز	پز: پزا، پزنده، ـپز، پز پخت: پختن، پخته
پخشیدن (ت)	پخش	پخش: پخشش، پخشنده پخشید: پخشیدن، پخشیده
پذیرفتن	پذیر	پذیر: پذیرا، پذیرش، پذیرنده، پذیره، ـپذیر پذیرفت: پذیرفتار، پذیرفتن
پراشیدن (ت.م)	پراش	پراش: پراشان، پراشنده پراشید: پراشیدن، پراشیده
پراکندن	پراکن	پراکن: پراکننده، ـپراکن پراکند: پراکندن، پراکنده
پراندن	پران	پران: پراننده پراند: پراندن، پرانده
پرچیدن	پرچ	پرچ: پرچید: پرچیدن، پرچیده
پرداختن	پرداز	پرداز: پردازش، پردازنده، پرداز، ـپرداز (ت) پرداخت: پرداختن، پرداخته، پرداخت
پردازیدن	پرداز	پرداز: ← پرداختن پردازید: پردازیدن، پردازیده
پرستیدن	پرست	پرست: پرستش، پرستنده، پرستار، ـپرست پرستید: پرستیدن، پرستیده

پرسیدن	پرس	پرس: پرسان، پرسش، پرسنده، پرسه، ـپرسی پرسید: پرسیدن، پرسیده
پروراندن	پروران	پروران: پرورانده پروراند: پروراندن، پرورانده
پروردن	پرور	پرور: پرورش، پرورنده، ـپرور پرورد: پروردگار، پروردن، پرورده
پرهیختن	پرهیز	پرهیز: پرهیزانه، پرهیزگار، پرهیزنده، ـپرهیز پرهیخت: پرهیختن، پرهیخته
پرهیزیدن	پرهیز	پرهیز: ← پرهیختن پرهیزید: پرهیزیدن، پرهیزیده
پریدن	پر	پر: پران، پرش، پرنده پرید: پریدن، پریده
پریشیدن (ت)	پریش	پریش: پریشان، پریشنده، ـپریش پریشید: پریشیدن، پریشیده
پزاندن	پزان	پزان: پزاننده پزاند: پزاندن، پزانده
پژمردن	پژمر	پژمر: پژمرنده پژمرد: پژمردن، پژمرده
پژوهیدن	پژوه	پژوه: پژوهانه، پژوهش، پژوهنده، ـپژوه پژوهید: پژوهیدن، پژوهیده

پسندیدن	پسند	پسند: پسندنده، ـپسند پسندید: پسندیدن، پسندیده
پفیدن	پف	پف: پفنده پفید: پفیدن، پفیده
پکیدن	پک	پک: پکان، پکنده پکید: پکیدن، پکیده
پلاسیدن	پلاس	پلاس: پلاسنده پلاسید: پلاسیدن، پلاسیده
پلکیدن	پلک	پلک: پلکنده پلکید: پلکیدن، پلکیده
پناهیدن	پناه	پناه: پناهنده، ـپناه پناهید: پناهیدن، پناهیده
پنداشتن	پندار	پندار: پندارنده، پنداره، ـپندار پنداشت: پنداشتن، پنداشته
پنداریدن	پندار	پندار: ← پنداشتن پندارید: پنداریدن، پنداریده
پوزیدن	پوز	پوز: پوزش، پوزنده پوزید: پوزیدن، پوزیده
پوساندن	پوسان	پوسان: پوساننده پوساند: پوساندن، پوسانده

پوسیدن	پوس	پوس: پوسنده پوسید: پوسیدن، پوسیده
پوشاندن	پوشان	پوشان: پوشاننده پوشاند: پوشاندن، پوشانده
پوشیدن	پوش	پوش: پوشا، پوشاک، پوشش، پوشک، پوشنده، پوشه، (ت) -پوش پوشید: پوشیدن، پوشیده
پوییدن	پو	پو(ی): پویا، پویان، پویش، پوینده، پویه، -پو پویید: پوییدن، پوییده
پیچاندن	پیچان	پیچان: پیچاننده پیچاند: پیچاندن، پیچانده
پیچیدن	پیچ	پیچ: پیچان، پیچش، پیچنده، -پیچ پیچید: پیچیدن، پیچیده
پیراستن	پیرا	پیرا(ی): پیرایش، پیرانیده، پیرایه، -پیرا پیراست: پیراستن، پیراسته
پیراییدن	پیرا	پیرا(ی): ← پیراستن پیرایید: پیراییدن، پیراییده
پیماییدن	پیما	پیما(ی): پیمایش، پیماینده، پیمایه، -پیما پیمایید: پیماییدن، پیماییده
پیمودن	پیما	پیما (ی) ← پیماییدن پیمود: پیمودن، پیموده

پیوستن	پیوند	پیوند: پیوندنده، پیونده، پیوند (ت) پیوست: پیوستار، پیوستن، پیوسته، پیوست
تاباندن	تابان	تابان: تابانده تاباند: تاباندن، تابانده
تابیدن	تاب	تاب: تابان، تابش، تابناک، تابنده، ـتاب تابید: تابیدن، تابیده
تاختن	تاز	تاز: تازش، تازنده، ـتاز تاخت: تاختن، تاخته، تاخت
تاراندن	تار	تاران: تاراننده تاراند: تاراندن، تارانده
تازاندن	تازان	تازان: تازاننده تازاند: تازاندن، تازانده
تازیدن	تاز	تاز: ← تاختن تازید: تازیدن، تازیده
تافتن	تاب	تاب: ← تابیدن تافت: تافتن، تافته
تاییدن (ت)	تا	تا(ی): تایش، تاینده تایید: تاییدن، تاییده
تباهیدن (ت)	تباه	تباه: تباهش، تباهنده تباهید: تباهیدن، تباهیده

تپاندن	تپان	تپان: تپاننده، تپانچه تپاند: تپاندن، تپانده
تپیدن	تپ	تپ: تپان، تپش، تپنده تپید: تپیدن، تپیده
ترازیدن (ت)	تراز	تراز: ترازش، ترازو ترازید: ترازیدن، ترازیده
تراشیدن	تراش	تراش: تراشنده، تراشش، تراشه، ـتراش تراشید: تراشیدن، تراشیده
تراویدن	تراو	تراو: تراوا، تراوش، تراونده تراوید: تراویدن، تراویده
ترساندن	ترسان	ترسان: ترساننده ترساند: ترساندن، ترسانده
ترسیدن	ترس	ترس: ترسا، ترسان، ترسنده، ـترس ترسید: ترسیدن، ترسیده
ترشیدن	ترش	ترش: ترشنده ترشید: ترشیدن، ترشیده
ترکاندن	ترکان	ترکان: ترکاننده ترکاند: ترکاندن، ترکانده
ترکیدن	ترک	ترک: ترکنده ترکید: ترکیدن، ترکیده

ترویدن (ت)	ترو	ترو: تروش، ترونده تروید: ترویدن، ترویده
تفتاندن	تفتان	تفتان: تفتاننده تفتاند: تفتاندن، تفتانده
تفتیدن	تفت	تفت: تفتان، تفتنده تفتید: تفتیدن، تفتیده
تفسیدن (ت.م)	تفس	تفس: تفسنده تفسید: تفسیدن، تفسیده
تکاندن	تکان	تکان: تکاننده تکاند: تکاندن، تکانده
تکیدن	تک	تک: تکان، تکنده تکید: تکیدن، تکیده
تمرگیدن	تمرگ	تمرگ: تمرگید: تمرگیدن، تمرگیده
تنیدن	تن	تن: تنش، تننده تنید: تنیدن، تنیده
توانستن	توان	توان: توانا، توانش، تواننده، توان (ت) توانست: توانستن
توپیدن	توپ	توپ: توپنده توپید: توپیدن، توپیده

توختن (ت.م)	توز	توز: توزا، توزش، توزنده توخت: توختار، توختن، توخته
توفیدن	توف	توف: توفان، توفنده توفید: توفیدن، توفیده
تیغیدن	تیغ	تیغ: تیغید: تیغیدن، تیغیده
تهیدن (ت)	ته	ته: تهش، تهنده تهید: تهیدن، تهیده
جستن	جه	جه: جهش، جهنده جست: جستن، جسته
جستن	جو	جو(ی): جویا، جویان، جوینده، ـجو(ی) جست: جستار، جستن، جسته، جست
جفتیدن (ت)	جفت	جفت: جفتش جفتید: جفتیدن، جفتیده
جنباندن	جنبان	جنبان: جنباننده، ـجنبان جنباند: جنباندن، جنبانده
جنبیدن	جنب	جنب: جنبان، جنبش، جنبنده، ـجنب جنبید: جنبیدن، جنبیده
جنگیدن	جنگ	جنگ: جنگنده جنگید: جنگیدن، جنگیده

جوشاندن	جوشان	جوشان: جوشاننده جوشاند: جوشاندن، جوشانده
جوشیدن	جوش	جوش: جوشاک، جوشان، جوشش، جوشنده، ـجوش جوشید: جوشیدن، جوشیده
جویدن	جو	جو: جوان، جونده جوید: جویدن، جویده
جوییدن	جو	جو (ی):← جستن جویید: جوییدن، جوییده
جهاندن	جهان	جهان: جهاننده جهاند: جهاندن، جهانده
جهیدن	جه	جه:← جستن جهید: جهیدن، جهیده
چاپیدن	چاپ	چاپ: چاپید: چاپیدن، چاپیده
چاییدن	چای	چای: چایید: چاییدن، چاییده
چپاندن	چپان	چپان: چپاننده، ـچپان چپاند: چپاندن، چپانده
چپیدن	چپ	چپ: چپنده چپید: چپیدن، چپیده

چراندن	چران	چران: چراننده چراند: چراندن، چرانده
چربیدن	چرب	چرب: چربنده چربید: چربیدن، چربیده
چرتیدن	چرت	چرت: چرتید: چرتیدن، چرتیده
چرخاندن	چرخان	چرخان: چرخاننده چرخاند: چرخاندن، چرخانده
چرخیدن	چرخ	چرخ: چرخا، چرخان، چرخش، چرخنده، چرخه چرخید: چرخیدن، چرخیده
چروکیدن	چروک	چروک: چروکید: چروکیدن، چروکیده
چریدن	چر	چر: چرا، چرنده چرید: چریدن، چریده
چزاندن	چزان	چزان: چزاند: چزاندن، چزانده
چسباندن	چسبان	چسبان: چسباننده چسباند: چسباندن، چسبانده
چسبیدن	چسب	چسب: چسبان، چسبنده چسبید: چسبیدن، چسبیده

چسیدن	چس	چس: چسید: چسیدن
چشاندن	چشان	چشان: چشاننده چشاند: چشاندن، چشانده
چشیدن	چش	چش: چشا، چشش، چشنده چشید: چشیدن، چشیده
چکاندن	چکان	چکان: چکاننده، ـچکان چکاند: چکاندن، چکانده
چکیدن	چک	چک: چکنده چکید: چکیدن، چکیده
چلاندن	چلان	چلان: چلاننده چلاند: چلاندن، چلانده
چمیدن (ت.م)	چم	چم: چمان، چمش، چمنده چمید: چمیدن، چمیده
چیدن	چین	چین: چیننده، چینه، ـچین چید: چیدن، چیده
خاراندن	خاران	خاران: خاراننده خاراند: خاراندن، خارانده
خاریدن	خار	خار: خارش، خارنده خارید: خاریدن، خاریده

خاستن	خیز	خیز: خیزان، خیزش، خیزنده، ـخیز خاست: خاستن، خاسته
خاییدن	خا	خا(ی): خایان، خایش، خاینده، ـخا(ی) خایید: خاییدن، خاییده
خراشاندن	خراشان	خراشان: خراشاننده خراشاند: خراشاندن، خراشانده
خراشیدن	خراش	خراش: خراشه، خراشنده، ـخراش خراشید: خراشیدن، خراشیده
خرامیدن	خرام	خرام: خرامان، خرامش، خرامنده، ـخرام خرامید: خرامیدن، خرامیده
خروشیدن	خروش	خروش: خروشان، خروشنده خروشید: خروشیدن، خروشیده
خریدن	خر	خر: خرنده، ـخر خرید: خریدار، خریدن، خریده، خرید
خزیدن	خز	خز: خزان، خزش، خزنده، خزه خزید: خزیدن، خزیده
خستن		خست: خستن، خسته
خشکاندن	خشکان	خشکان: خشکاننده، خشکانه خشکاند: خشکاندن، خشکانده

خشکیدن	[illegible]	خشک: خشکنده، خشکه خشکید: خشکیدن، خشکیده
خفتن	خواب	خواب: ← خوابنده، ـخواب خفت: خفتن، خفته
خفیدن (ت.م)	خف	خف: خفش، خفنده، خفه خفید: خفیدن، خفیده
خلاندن	خلان	خلان: خلاننده خلاند: خلاندن، خلانده
خلیدن	خل	خل: خلنده خلید: خلیدن، خلیده
خماندن (ت)	خمان	خمان: خماننده خماند: خماندن، خمانده
خمیدن	خم	خم: خمش، خمنده (ت) خمید: خمیدن، خمیده
خنداندن	خندان	خندان: خنداننده خنداند: خنداندن، خندانده
خندیدن	خند	خند: خندان، خنده خندید: خندیدن، خندیده
خواباندن	خوابان	خوابان: خواباننده خواباند: خواباندن، خوابانده

خوابیدن	خواب	خواب: ← خفتن خوابید: خوابیدن، خوابیده
خواستن	خواه	خواه: خواهان، خواهش، خواهنده، ـخواه خواست: خواستار، خواستگار، خواستن، خواسته، خواست
خواندن	خوان	خوان: خوانا، خوانش، خواننده، ـخوان خواند: خواندن، خوانده
خوراندن	خوران	خوران: خوراننده خوراند: خوراندن، خورانده
خوردن	خور	خور: خوراک، خورش، خورند، خورنده، خوره، ـخور، خور خورد: خوردن، خورده، خورد
خیزاندن	خیزان	خیران: خیزاننده خیزاند: خیزاندن، خیزانده
خیزیدن	خیز	خیز: ← خاستن خیزید: خیزیدن
خیساندن	خیسان	خیسان: خیساننده خیساند: خیساندن، خیسانده
خیسیدن	خیس	خیس: خیسنده خیسید: خیسیدن، خیسیده

دادن	ده	ده: دهانه، دهش، دهنده، ـده داد: دادن، داده، داد
داشتن	دار	دار: دارا، دارنده، ـدار داشت: داشتن، داشته، داشت
دانستن	دان	دان: دانا، دانش، ـدان دانست: دانستن، دانسته
درخشیدن	درخش	درخش: درخشان، درخشش، درخشنده درخشید: درخشیدن، درخشیده
درنگیدن (ت)	درنگ	درنگ: درنگید: درنگیدن، درنگیده
درویدن	درو	درو: درونده دروید: درویدن، درویده
دریدن	در	در: درنده، ـدر درید: دریدن، دریده
دزدیدن	دزد	دزد: ـدزد دزدید: دزدیدن، دزدیده
دگریدن (ت)	دگر	دگر: دگرش، دگرنده دگرید: دگریدن، دگریده
دمیدن	دم	دم: دمش، دمنده، دمان دمید: دمیدن، دمیده

دواندن	دوان	دوان: دواننده دواند: دواندن، دوانده
دوختن	دوز	دوز: دوزنده، ـدوز دوخت: دوختن، دوخته، دوخت
دوسیدن (ت.م)	دوس	دوس: دوسش، دوسنده دوسید: دوسیدن، دوسیده
دوشیدن	دوش	دوش: دوشا، دوشنده، ـدوش دوشید: دوشیدن، دوشیده
دویدن	دو	دو: دوان، دونده، ـدو دوید: دویدن، دویده
دیدن	بین	بین: بینا، بینش، بیننده، ـبین دید: دیدار، دیدن، دیده، دید
دیریدن (ت)	دیر	دیر: دیرش، دیرند، دیرنده دیرید: دیریدن، دیریده
راستاندن (ت)	راستان	راستان: راستانش راستاند: راستاندن، راستانده
راستیدن (ت)	راست	راست: راستا، راستش راستید: راستیدن
راندن	ران	ران: رانا، رانش، راننده، رانه، ـران (ت) راند: راندن، رانده

رایاندن (ت.م)	رایان	رایان: رایانش، رایانه رایاند: رایاندن، رایانده
ربابیدن	ربا	ربا(ی): ربایش، رباینده، ـربا ربایید: رباییدن، ربابیده
ربودن	ربا	ربا:← رباییدن ربود: ربودن، ربوده
رخشیدن	رخش	رخش: رخشا، رخشان، رخشش، رخشنده رخشید: رخشیدن، رخشیده
رزمیدن	رزم	رزم: رزمنده رزمید: رزمیدن، رزمیده
رساندن	رسان	رسان: رسانا، رسانش، رسانه، رساننده (ت) رساند: رساندن، رسانده
رسیدن	رس	رس: رسا، رسش، رسنده، ـرس (ت) رسید: رسیدن، رسیده، رسید
رستن	ره	ره: رها، رهش، رهنده رست: رستگار، رستن، رسته
رستن	روی	روی: رویان، رویش، روینده رست: رستن، رسته
رشتن	ریس	ریس: ریسمان، ریسنده، ریسه، ـریس، ریس رشت: رشتن، رشته

رفتن	رو	رو: روا، روان، روانه، روش، روند، رونده، ـرو رفت: رفتار، رفتن، رفته، رفت
رُفتن	روب	روب: روبش، روبه، روبنده، روب، ـروب (ت) رفت: رُفتن، رُفت
رقصاندن	رقصان	رقصان: رقصاننده رقصاند: رقصاندن، رقصانده
رقصیدن	رقص	رقص: رقصان، رقصنده رقصید: رقصیدن، رقصیده
رمباندن (ت.م)	رمبان	رمبان: رمباننده رمباند: رمباندن، رمبانده
رمبیدن (ت.م)	رمب	رمب: رمبان، رمبنده رمبید: رمبیدن، رمبیده
رماندن	رمان	رمان: رماننده رماند: رماندن، رمانده
رمیدن	رم	رم: رمان، رمش، رمنده رمید: رمیدن، رمیده
رنجاندن	رنجان	رنجان: رنجاننده رنجاند: رنجاندن، رنجانده
رنجیدن	رنج	رنج: رنجش، رنجه، رنجنده رنجید: رنجیدن، رنجیده

رندیدن	رند	رند: رندید: رندیدن، رندیده
روبیدن	روب	روب:، رُفتن روبید: روبیدن، روبیده
رویاندن	رویان	رویان: رویاننده رویاند: رویاندن، رویانده
روییدن	روی	روی: رویان، رویش، رونده، ـرو(ی) رویید: روییدن، روییده
رهاندن	رهان	رهان: رهاننده رهاند: رهانده، رهانده
رهاییدن	رها	رها: رهایش، رهاینده رهایید: رهاییدن، رهاییده
رهیدن	ره	ره: رها، رهش، رهنده رهید: رهیدن، رهیده
ریدن	رین	رین: رید: ریدمان، ریدن
ریختن	ریز	ریز: ریزان، ریزش، ریزنده ریخت: ریختن، ریخته، ریخت
ریسیدن	ریس	ریس:← رشتن ریسید: ریسیدن، ریسیده

زادن	زاد	زا(ی): زایا، زایش، زایمان، زاینده، زائو، ـزا(ی) زاد: زادن، زاده، زاد
زاریدن	زار	زار: زارید: زاریدن، زاریده
زایاندن	زایان	زایان: زایاننده زایاند: زایاندن، زایانده
زاییدن	زا	زا(ی):← زادن زایید: زاییدن، زاییده
زداییدن	زدا	زدا(ی): زدایش، زداینده، ـزدا زدایید: زداییدن، زداییده
زدن	زن	زن: زنش، زننده، ـزن زد: زدن، زده، زد
زدودن	زدا	زدا(ی):← زداییدن زدود: زدودن، زدوده
زغالیدن (ت)	زغال	زغال: زغالش، زغالنده زغالید: زغالیدن، زغالیده
زیبیدن	زیب	زیب: زیبا، زیبنده زیبید: زیبیدن، زیبیده
زیستن	زی	زی: زینده زیست: زیستن، زیسته، زیست

ژولیدن	ژول	ژول: ژولید: ژولیدن، ژولیده
سابیدن	ساب	ساب: سابش، سابنده سابید: سابیدن، سابیده
ساختن	ساز	ساز: سازا، سازش، سازگار، سازمان، ساز، سازنده، سازه، ـساز ساخت: ساختار، ساختمان، ساختن، ساخته، ساخت
ساییدن	سا	سا(ی): سایا، سایان، سایش، ساینده، ـسا(ی) سایید: ساییدن، ساییده
سپاردن	سپار	سپار: سپارش، سپارنده، ـسپاری سپارد: سپاردن، سپارده
سپردن	سپر	سپر: سپرنده سپرد: سپردن، سپرده
ستاندن	ستان	ستان: ستاننده، ـستان ستاند: ستاندن، ستانده
ستاییدن	ستا	ستا(ی): ستایش، ستاینده، ـستا ستایید: ستاییدن، ستاییده
ستدن	ستان	ستان:← ستاندن ستد: ستدن، ستده

ستردن	ستر	ستر: سترنده سترد: ستردن، سترده
ستودن	ستا	ستا(ی):← ستاییدن ستود: ستودن، ستوده
ستوهیدن	ستوه	ستوه: ستوهنده ستوهید: ستوهیدن، ستوهیده
ستیزیدن	ستیز	ستیز: ستیزنده، ستیزه، ـ ستیز ستیزید: ستیزیدن، ستیزیده
سختیدن (ت)	سخت	سخت: سختش، سخته سختید: سختیدن، سختتیده
سرشتن	سرش	سرش: سرشنده سرشت: سرشتن، سرشته، سرشت
سرماییدن (ت)	سرما	سرما: سرمایش، سرماینده سرمایید: سرماییدن، سرماییده
سرودن	سرا	سرا(ی): سرایش، سراینده، ـسرا سرود: سرودن، سروده، سرود
سریدن	سر	سر: ـسرنده، سرش، سَر سرید: سریدن، سریده
سزیدن	سز	سز: سزا سزید: سزیدن، سزیده

سفتن	سنب	سنب: سنبنده سفت: سفتن، سفته
سکاریدن (ت)	سکار	سکار: سکارش، سکارنده، سکاره سکارید: سکاریدن، سکاریده
سنجیدن	سنج	سنج: سنجش، سنجنده، سنجه، سنج سنجید، سنجیدن، سنجیده
سوختن	سوز	سوز: سوزاک، سوزان، سوزش، سوزنده، ـسوز سوخت: سوختن، سوخته، سوخت
سودن	سا	سا (ی):← ساییدن سود: سودن، سوده
سوزاندن	سوزان	سوزان: سوزاننده سوزاند: سوزاندن، سوزانده
شاشاندن	شاشان	شاشان: شاشاند: شاشاندن، شاشانده
شاشیدن	شاش	شاش: شاشنده شاشید: شاشیدن، شاشیده
شایستن	شا	شا(ی): شایان، شاینده شایست: شایستن، شایسته، شایست
شتاباندن	شتابان	شتابان: شتاباننده شتاباند: شتاباندن، شتابانده

شتابیدن	شتاب	شتاب: شتابان، شتابیده شتابید: شتابیدن، شتابیده
شتافتن	شتاب	شتاب: ← شتابیدن شتافت: شتافتن، شتافته
شدن	شو	شو: شونده، ـشو شد: شدن، شده، شد
شستن	شو	شو(ی): شویش، شوینده، ـشو شست: شستن، شسته، شست
شکافتن	شکاف	شکاف: شکافنده، ـشکاف شکافت: شکافتن، شکافته، شکافت
شکاندن	شکان	شکان: شکاننده شکاند: شکاندن، شکانده
شکستن	شکن	شکن: شکننده، ـشکن شکست: شکستن، شکسته، شکست
شکفتن	شکف	شکف: شکفت: شکفتن، شکفته
شکوفیدن	شکوف	شکوف: شکوفا، شکوفنده، شکوفه شکوفید: شکوفیدن، شکوفیده
شلیدن	شل	شل: شلید: شلیدن

شماردن	شمار	شمار: شمارش، شمارنده، شماره، ـشمار شمارد: شماردن
شمردن	شمر	شمر: شمرنده شمرد: شمردن، شمرده
شناختن	شناس	شناختن: شناسا، شناسنده، شناسه، ـشناس (ت) شناخت: شناختن، شناخته، شناخت
شناساندن	شناسان	شناسان: شناساننده شناساند: شناساندن، شناسانده
شنگیدن	شنگ	شنگ: شنگید: شنگیدن
شنودن	شنو	شنو: شنوا، شنونده، ـشنو شنود: شنودن، شنوده
شنید	شنو	شنو:← شنودن شنید: شنیدن، شنید
شوتیدن	شوت	شوت: شوتید: شوتیدن
شوراندن	شوران	شوران: شوراننده شوراند: شوراندن، شورانده
شوریدن	شور	شور: شورش، شورنده شورید: شوریدن، شوریده

شویاندن	شویان	شویان: شوییاننده شویاند: شویاندن، شویانده
شیفتن		شیفت: شیفتن، شیفته
شیویدن (ت.م)	شیو	شیو: شیوش، شیونده شیوید: شیویدن، شیویده
صافیدن (ت)	صاف	صاف: صافنده صافید: صافیدن، صافیده
صرفیدن	صرف	صرف: صرفید: صرفیدن، صرفیده
طلبیدن	طلب	طلب: طلبنده، ـطلب طلبید: طلبیدن، طلبیده
غرمبیدن	غرمب	غرمب: غرمبش، غرمبنده، غرمبه غرمبید: غرمبیدن، غرمبیده
غریدن		غر: غران، غرش، غرنده غرید: غریدن، غریده
غلتاندن	غلتان	غلتان: غلتاننده غلتاند: غلتاندن، غلتانده
غلتیدن	غلت	غلت: غلتان، غلتش، غلتنده غلتید: غلتیدن، غلتیده

غنودن	غنو	غنو: غنونده غنود: غنودن، غنوده
فراویدن (ت.م)	فراو	فراو: فراوش، فراونده فراوید: فراویدن، فراویده
فرستادن	فرست	فرست: فرستنده، فرست فرستاد: فرستادن، فرستاده
فرساییدن	فرسا	فرسا(ی): فرسایش، فرساینده، ـفرسا فرسایید: فرساییدن، فرساییده
فرسودن	فرسا	فرسا(ی): ← فرساییدن فرسود: فرسودن، فرسوده
فرمودن	فرما	فرما: فرمایش، فرماینده، ـفرما فرمود: فرمودن، فرموده
فروختن	فروش	فروش: فروشگاه، فروشنده، ـفروش، فروش فروخت: فروختن، فروخته
فروزاندن	فروزان	فروزان: فروزاننده فروزاند: فروزاندن، فروزانده
فروزیدن	فروز	فروز: فروزان، فروزش، فروزنده، ـفروز فروزید: فروزیدن، فروزیده
فرهیختن	فرهیز	فرهیز: فرهیخت: فرهیختن، فرهیخته

فریبیدن	فریب	فریب: فریبا، فریبنده، فریب، ـفریب فریبید: فریبیدن، فریبیده
فریفتن	فریب	فریب:← فریبیدن فریفت: فریفتن، فریفته
فشاندن	فشان	فشان: فشاننده، ـفشان فشاند: فشاندن، فشانده
فشردن	فشر	فشر: فشرنده فشرد: فشردن، فشرده
فعلیدن (ت)	فعل	فعل: فعلید: فعلیدن، فعلیده
فلسفیدن (ت)	فلسف	فلسف: فلسفید: فلسفیدن
فهماندن	فهمان	فهمان: فهماننده فهماند: فهماندن، فهمانده
فهمیدن	فهم	فهم: فهمنده، ـفهم فهمید: فهمیدن، فهمیده
قاپیدن	قاپ	قاپ: قاپنده قاپید: قاپیدن، قاپیده
قبولاندن	قبولان	قبولان: قبولاننده قبولاند: قبولاندن، قبولانده

قطبیدن (ت)	قطب	قطب: قطبش، قطبنده قطبید: قطبیدن، قطبیده
کاتوریدن (ت.م)	کاتور	کاتور: کاتورنده، کاتوره کاتورید: کاتوریدن، کاتوریده
کاریدن	کار	کار:← کارنده، ـکار کارید: کاریدن، کاریده
کاستن	کاه	کاه: کاهش، کاهنده، ـکاه کاست: کاستن، کاسته، کاست
کاشتن	کار	کار: ← کاریدن کاشت: کاشتن، کاشته، کاشت
کاویدن	کاو	کاو: کاوش، کاونده، ـکاو کاوید: کاویدن، کاویده
کاهیدن (ت)	کاه	کاه:← کاستن کاهید: کاهیدن، کاهیده
کپیدن	کپ	کپ: کپید: کپیدن، کپیده
کردن	کن	کن: کنا، کنش، کننده، ـکن کرد: کردار، کردگار، کردن، کرده
کشاندن	کشان	کشان: کشاننده کشاند: کشاندن، کشانده

کِشتن	کار	کار:← کاریدن کشت: کشتن، کشته، کشت
کُشتن	کش	کش: کشنده، ـکش کشت: کشتار، کشتن، کشته، کشت
کشیدن	کش	کش: کشان، کشش، کشند، کشنده، ـکش، کش کشید: کشیدن، کشیده
کندن	کن	کن: کننده، ـکن کند: کندن، کنده
کوبیدن	کوب	کوب: کوبش، کوبنده، ـکوب کوبید: کوبیدن، کوبیده
کوچاندن	کوچان	کوچان: کوچاننده کوچاند: کوچاندن، کوچانده
کوچیدن	کوچ	کوچ: کوچان، کوچنده کوچید: کوچیدن، کوچیده
کوشیدن	کوش	کوش: کوشا، کوشش، کوشنده، ـکوش کوشید: کوشیدن، کوشیده
کوفتن	کوب	کوب: ← کوبیدن کوفت: کوفتن، کوفته
کیبیدن (ت.م)	کیب	کیب: کیبش، کیبنده کیبید: کیبیدن، کیبیده

گاییدن	گا	گا(ی) گایید: گاییدن، گاییده
گداختن	گداز	گداز: گدازان، گدازش، گدازنده، گدازه، ـگداز، گداز گداخت: گداختن، گداخته
گدازیدن	گداز	گداز:← گداختن گدازید: گدازیدن، گدازیده
گذاردن	گذار	گذار: گذارنده گذارد: گذاردن، گذارده
گذاشتن	گذار	گذار: ← گذاردن گذاشت: گذاشتن، گذاشته، گذاشت
گذراندن	گذران	گذران: گذارننده گذراند: گذراندن، گذرانده
گذشتن	گذر	گذر: گذرا، گذران، گذرنده، ـگذر، گذر گذشت: گذشتن، گذشته، گذشت
گرانیدن (ت)	گران	گران: گرانان، گرانش، گرانی گرانید: گرانیدن، گرانیده
گراییدن	گرا	گرا (ی): گرایش، گراینده، ـگرا گرایید: گراییدن، گراییده
گرداندن	گردان	گردان: گرداننده، ـگردان گرداند: گرداندن، گردانده

گردیدن	گرد	گرد: گردا، گردان، گردش، گردنده، گردون (ت) گردید: گردیدن، گردیده
گرفتن	گیر	گیر: گیرا، گیرش، گیرنده، ـگیر (ت) گرفت: گرفتار، گرفتن، گرفته، گرفت
گرویدن	گرو	گرو: گروش، گرونده گروید: گرویدن، گرویده
گریاندن	گریان	گریان: گریاننده گریاند: گریاندن، گریانده
گریختن	گریز	گریز: گریزا، گریزان، گریزش، گریزنده، ـگریز گریخت: گریختن، گریخته
گریزاندن	گریزان	گریزان: گریزاننده گریزاند: گریزاندن، گریزانده
گریستن	گری	گری: گریان، گرینده، گریه گریست: گریستن، گریسته
گرییدن	گری	گری: ← گریستن گریید: گرییدن، گرییده
گزاردن	گزار	گزار: گزارش، گزارنده، گزاره، ـگزار گزارد: گزاردن، گزارده
گزیدن	گز	گز: گزش، گزنده گزید: گزیدن، گزیده

گُزیدن	گزین	گزین: گزینش، گزیننده، گزینه، ـگزین گزید: گزیدن، گزیده
گساردن	گسار	گسار: گسارنده، ـگسار گسارد: گساردن، گسارده
گستراندن	گستران	گستران: گستراننده گستراند: گستراندن، گسترانده
گستردن	گستر	گستر: گسترش، گسترنده، گستره، ـگستر گسترد: گستردن، گسترده
گسستن	گسل	گسل: گسلش، گسلنده، گسل (ت) گسست: گسستن، گسسته، گسست (ت)
گسلیدن (ت)	گسل	گسل:← گسستن گسلید: گسلیدن، گسلیده
گسیختن	گسل	گسل:← گسستن گسیخت: گسیختن، گسیخته
گسیلیدن (ت)	گسیل	گسیل: گسیلش، گسیلنده گسیلید: گسیلیدن، گسیلیده
گشادن	گشا	گشا(ی): گشایش، گشاینده، ـگشا گشاد: گشادن، گشاده، گشاد

گشتن	گرد	گرد:←گردیدن گشت: گشتار، گشتن، گشتی، گشته، گشت (ت)
گشودن	گشا	گشا(ی):← گشادن گشود: گشودن، گشوده
گفتن	گو	گو (ی): گویا، گویش، گوینده، ـگو(ی) (ت) گفت: گفتار، گفتمان،گفتن، گفته، گفت
گماردن	گمار	گمار: گمارش، گمارنده گمارد: گماردن، گمارده
گماشتن	گمار	گمار: ← گماردن گماشت: گماشتن، گماشته
گناردن (ت.م)	گنار	گنار: گنارش، گناره گنارد: گناردن، گنارده
گنجاندن	گنجان	گنجان: گنجاننده گنجاند: گنجاندن، گنجانده
گنجیدن	گنج	گنج، گنجا(ی): گنجایش، گنجنده گنجید: گنجیدن، گنجنده
گنداندن	گندان	گندان: گنداننده گنداند: گنداندن، گندانده
گندیدن	گند	گند: گندنده گندید: گندیدن، گندیده

گواریدن (ت)	گوار	گوار: گوارا، گوارش، ـگوار گوارید: گواریدن، گواریده
گوزیدن	گوز	گوز: گوزید: گوزیدن
گیراندن (ت)	گیران	گیران: گیرانش گیراند: گیراندن، گیرانده
لاسیدن	لاس	لاس: لاسید: لاسیدن
لافیدن	لاف	لاف: لافید: لافیدن
لرزاندن	لرزان	لرزان: لرزاننده لرزاند: لرزاندن، لرزانده
لرزیدن	لرز	لرز: لرزان، لرزش، لرزنده، لرز لرزید: لرزیدن، لرزیده
لغزاندن	لغزان	لغزان: لغزاننده لغزاند: لغزاندن، لغزانده
لغزیدن	لغز	لغز: لغزان، لغزش، لغزنده، لغزه (ت) لغزید: لغزیدن، لغزیده
لقیدن	لق	لق: لقنده لقید: لقیدن، لقیده

لمباندن	لمبان	لمبان: لمباند: لمباندن، لمبانده
لمیدن	لم	لم: لمش، لمنده لمید: لمیدن، لمیده
لندیدن	لند	لند: لندنده لندید: لندیدن، لندیده
لنگیدن	لنگ	لنگ: لنگش، لنگنده (ت) لنگید: لنگیدن، لنگیده
لولیدن	لول	لول: لولش، لولنده لولید: لولیدن، لولیده
لهاندن	لهان	لهان: لهاننده لهاند: لهاندن، لهانده
لهیدن	له	له: لهنده لهید: لهیدن، لهیده
لیسیدن	لیس	لیس: لیسنده لیسید: لیسیدن، لیسیده
ماسیدن	ماس	ماس: ماسنده ماسید: ماسیدن، ماسیده
مالاندن	مالان	مالان: مالاننده مالاند: مالاندن، مالانده

مالیدن	مال	مال: مالش، مالنده، ماله مالید: مالیدن، مالیده
ماندن	مان	مان: مانا، ماننده ماند: ماندگار، ماندن، مانده، ماند
مانستن	مان	مان: مانند مانست: مانستن، مانسته
مردن	میر	میر: میرا، میرنده مرد: مردن، مرده
مکیدن	مک	مک: مکش، مکنده مکید: مکیدن، مکیده
میراندن	میران	میران: میراننده میراند: میراندن، میرانده
موییدن	موی	موی: مویان، مویش، موینده، مویه موید: موییدن، موییده
نابیدن (ت)	ناب	ناب: نابش، نابنده نابید: نابیدن، نابیده
نازیدن	ناز	ناز: نازان، نازش، نازنده نازید: نازیدن، نازیده
نالیدن	نال	نال: نالان، نالش، نالنده نالید: نالیدن، نالیده

نامیدن	نام	نام: نامنده نامید: نامیدن، نامیده
نشاندن	نشان	نشان: نشاننده نشاند: نشاندن، نشانده
نشستن	نشین	نشین: نشیننده، ـنشین نشست: نشستن، نشسته، نشست
نکوهیدن	نکوه	نکوه: نکوهش، نکوهنده نکوهید: نکوهیدن، نکوهیده
نگاشتن	نگار	نگار: نگارش، نگارنده، نگاره (ت)، ـنگار نگاشت: نگاشتن، نگاشته
نگریستن	نگر	نگر: نگران، نگرش، نگرنده، نگره (ت)، ـنگر نگریست: نگریستن، نگریسته
نمودن	نما	نما(ی): نمایان، نمایش، نماینده، نمایه (ت)، نما، ـنما نمود: نمودار، نمودن، نموده، نمود
نواختن	نواز	نواز: نوازش، نوازنده، ـنواز نواخت: نواختن، نواخته، نواخت
نوردیدن	نورد	نورد: نوردنده، ـنورد نوردید: نوردیدن، نوردیده

نوشاندن	نوشان	نوشان: نوشاننده نوشاند: نوشاندن، نوشانده
نوشتن	نویس	نویس: نویسا، نویسنده، نویسه، ـنویس (ت) نوشت: نوشتار، نوشتن، نوشته
نوشیدن	نوش	نوش: نوشاننده، نوش، ـنوش نوشید: نوشیدن، نوشیده
نویدن (ت)	نو	نو: نوش، نونده نوید: نویدن، نویده
نهادن	نه	نه: نهش، نهنده نهاد: نهادن، نهاده، نهاد
نهفتن		نهفت: نهفتن، نهفته
واخیدن (ت.م)	واخ	واخ: واخنده، واخه واخید: واخیدن، واخیده
وردیدن (ت.م)	ورد	ورد: وردا، وردان، وردش وردید: وردیدن، وردیده
ورزیدن	ورز	ورز: ورزا، ورزش، ورزنده، ـورز ورزید: ورزیدن، ورزیده
وزیدن	وز	وز: وزان، وزش، وزنده وزید: وزیدن، وزیده

وندیدن (ت)	وند	وند: وندا، وندش وندید: وندیدن، وندیده
ویراستن (ت.م)	ویرا	ویرا (ی): ویرایش، ویراینده ویراست: ویراستار، ویراستن، ویراسته
هراسیدن	هراس	هراس: هراسان، هراسنده هراسید: هراسیدن، هراسیده
هنجاریدن (ت)	هنجار	هنجار: هنجار هنجارید: هنجاریدن، هنجاریده
یازیدن	یاز	یاز: یازش یازید: یازیدن، یازیده
یافتن	یاب	یاب: یابنده، ـیاب یافت: یافتن، یافته، یافت
یونیدن (ت)	یون	یون: یونش، یوننده یونید: یونیدن، یونیده



بررسی داده‌های فهرست افعال

با نگاهی به فهرست، نخستین نکته‌ای که به چشم می‌خورد کثرت نسبی افعال است. ما در این واژه‌نامه ۴۸۷ فعل گرد آورده‌ایم، حال آنکه در غالب منابع تعداد افعال بسیط را حدود ۲۰۰ ذکر کرده‌اند. اما باید توجه داشت که در اینجا علاوه بر صورتهای مختلف افعال، فعلهای تخصصی را نیز که برخی از آنها در مرحلهٔ نوواژگی قرار دارند آورده‌ایم. در این بخش به بررسی فهرست افعال از ابعاد مختلف می‌پردازیم.

گروه‌بندی افعال متداول و تخصصی

از ۴۸۷ فعل بسیطی که در واژه‌نامه آورده‌ایم ۶۷ فعل از فعلهای تخصصی و ۴۲۰ فعل در زمرهٔ فعلهای متداول‌اند.

۱. **افعال متداول:** افعال متداول را می‌توان در گروههای زیر دسته‌بندی کرد.

الف) فعلهای سببی و گذرای تبدیلی: این افعال که روش ساختنشان را در فصل سوم بیان کردیم ۷۰ فعل از ۴۲۰ فعل متداول را تشکیل می‌دهند ـ افعالی مانند ایستاندن، پوساندن و خواباندن که ایستادن، پوسیدن و خوابیدن صورتهای ناگذرای آنها هستند. باید دانست که در مقام نظر می‌توان از بخش اعظم افعال ناگذر و گذرا صورت گذرا یا سببی به دست آورد و آنچه را ما در فهرست آورده‌ایم در زمرهٔ صورتهای متداول‌اند و اکثریت قریب به اتفاق آنها در فرهنگها ضبط شده‌اند.

ب) فعلهای دو مصدری: این افعال دارای یک ریشهٔ واحد اما دو ستاک ماضی و در نتیجه دو مصدر هستند ـ افعالی‌مانند کوفتن/کوبیدن؛ بخشودن/بخشیدن (نک. فصل سوم). تعداد ۴۶ فعل از فعلهای متداول دارای دو مصدرند و در نتیجه دو مدخل را در واژه‌نامه به خود اختصاص داده‌اند. بدیهی است که ستاک حال و در نتیجه مشتقهای ستاک حالِ هر دو صورت یکسان هستند.

ج) فعلهای اصلی: اگر از ۴۲۰ فعل متداول، ۷۰ فعل گذرای تبدیلی و سببی را کنار بگذاریم، ۳۵۰ فعل باقی می‌ماند که از این تعداد نیز همان طور که گفتیم ۴۶ فعل دارای دو مصدر هستند. اگر از افعال دو مصدری تنها یک مصدر را از جملهٔ افعال اصلی به شمار آوردیم، تعداد افعال اصلی به ۳۰۴ کاهش می‌یابد. باید توجه داشت که این ۳۰۴ فعل طیف وسیعی را در برمی‌گیرندـ طیفی که در ابتدای آن افعال متداول قرار دارند و در انتهای آن افعالی جای می‌گیرند که تنها یک صورت اشتقاقی یا تصریفی‌شان در یکی از سطوح زبان کاربرد دارد.

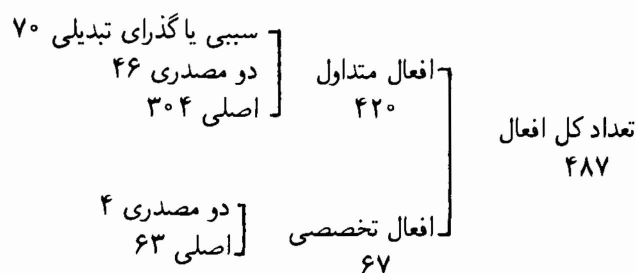
۲. افعال تخصصی: تعداد افعال تخصصی که در واژه‌نامه گرد آورده‌ایم ۶۷ است. از این تعداد ۴ فعل دوصورتی وجود دارد (مانند اکسیدن و اکساییدن) به این ترتیب تعداد افعال تخصصی اصلی به ۶۳ کاهش می‌یابد.

گروه‌بندی افعال براساس منشأ: از کل ۴۸۷ فعل واژه‌نامه، تنها ۱۷ فعل از ریشه‌های دخیل (عربی یا لاتین) گرفته شده‌اند. از میان این ۱۷ فعل، ۸ فعل در زمرهٔ افعال متداول و ۹ فعل در گروه افعال تخصصی جای می‌گیرند. افعال متداول عبارت‌اند از: بلعیدن، رقصیدن،

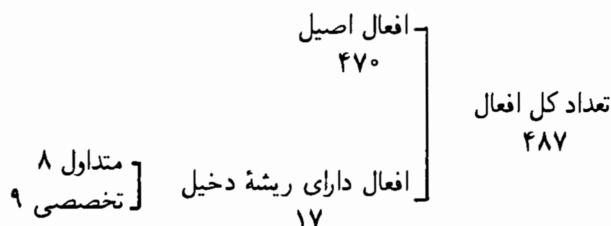
رقصاندن، صرفیدن، طلبیدن، فهمیدن، فهماندن و قبولاندن. افعال تخصصی عبارت‌اند از: اکسیدن، اکساییدن، القاییدن، برقیدن، صافیدن، فعلیدن، فلسفیدن، قطبیدن.

از ۶۷ فعل تخصصی که در واژه‌نامه آورده‌ایم، ۲۴ فعل از ریشه‌های مهجور فارسی و بقیه از ریشه‌های زنده گرفته شده‌اند.

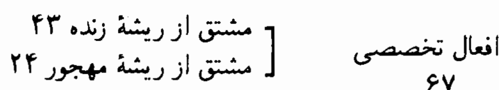
آنچه را تاکنون دربارهٔ افعال بسیط آوردیم می‌توانیم در قالب نمودارهای زیر به نمایش در آوریم.



نمودار۱



نمودار۲



نمودار۳

بررسی فرایندهای اشتقاق از افعال بسیط

در نمودار ۴ فرایندهای اشتقاق از افعال بسیط را در طرحی کلی نشان داده‌ایم. در این نمودار مقولهٔ دستوری کلماتی را که در نتیجهٔ فرایندهای اشتقاقی پدید می‌آیند مشخص ساخته‌ایم و تعداد مشتقهای حاصل از هر فرایند را نیز ذکر کرده‌ایم.

ریشه

ستاک حال+			
ـَنده	←	اسم فاعل، اسم ابزار، صفت	(۳۶۹)
ـِ ش	←	اسم مصدر	(۱۷۷)
ـان	←	صفت ناپایدار، صفت پایدار (چند مورد)	(۶۹)
ـه	←	اسم (با معنای فاعلی، مفعولی، مصدری)، اسم ابزار	(۶۶)
ـا	←	صفت پایدار	(۵۱)
ـφ	←	اسم (با معنای مصدری)	(۱۷)
ـگار	←	اسم فاعل، صفت	(۴)
ـاک	←	اسم شیء، اسم بیماری	(۴)
ـانه	←	اسم، صفت	(۴)
ـَند	←	اسم، صفت	(۳)
ـو	←	اسم فاعل	(۳)
ـناک	←	صفت	(۳)
ـون	←	اسم، صفت	(۳)
ـَک	←	اسم شیء	(۱)
ـمان	←	اسم	(۴)
ـچه	←	اسم	(۱)
ستاک گذشته+			
ـَن	←	مصدر	(۴۸۷)
ـه	←	اسم مفعول، صفت	(۴۷۳)
ـ φ	←	اسم (با معنای مصدری)	(۴۸)
ـار	←	اسم (با معنای مصدری، فاعلی، مفعولی)	(۱۵)
ـگار	←	اسم فاعل، صفت	(۶)
ـمان	←	اسم	(۳)

اسم/صفت/ضمیر مشترک+ستاک‌حال+ـφ ← اسم فاعل[1] / اسم ابزار / اسم یا صفت‌شغلی

نمودار۴

---

۱. این فرایند که در آن دست‌کم ۱۴۲ فعل شرکت می‌کنند دارای مشتقهای بیشماری است (نک.ص ۱۱۸).

همان‌طور که در واژه‌نامه دیدیم و در نمودار نیز مشهود است، دو ستاک حال و گذشته می‌توانند نقش پایه را ایفا کنند و از طریق وند افزایی صورتهای جدیدی پدید آورند. فرایندهایی که در این بخش با آنها سروکار داریم جملگی به «اشتقاق گذران» مربوط‌اند، چرا که از رهگذر آنها از مقولهٔ فعل گذر می‌کنیم و مقولهٔ دیگری پدید می‌آوریم. در زیر، نخست مشتقهای ستاک حال و سپس مشتقهای ستاک گذشته را برمی‌شمریم[۱]. ترتیب پسوندها براساس الفباست.

مشتقهای ستاک حال

پسوندهای زیر به ستاک حال می‌پیوندند و مقولات دیگری به شرح زیر پدید می‌آورند.

ـا:/â-/ (تعداد مشتقات: ۵۱)

۱) ستاک حال با این پسوند صفتهایی می‌سازد که بر نوعی قابلیت یا کیفیت روحی یا جسمی پایدار دلالت می‌کنند. مشتقات این فرایند می‌توانند معنایی فاعلی یا مفعولی دارا باشند.

فاعلی: کوش ← کوشا ؛ بین ← بینا

مفعولی: ره ← رها ؛ خوان ← خوانا

توضیح: این پسوند در بسیاری موارد یکی از مفاهیم مجازی فعل را برجسته می‌کند:

بر ← بُرا ؛ گیر ← گیرا

۲) در نتیجهٔ این فرایند در مواردی اسم یا قید به‌دست می‌آید:

چَر ← چرا (اسم) ؛ سز ← سزا (قید)

ـاک:/âk-/ (تعداد مشتقات: ۴)

این پسوند با ستاک حال، اسم شیٔ و اسم بیماری می‌سازد:

پوش ← پوشاک؛ سوز ← سوزاک

این فرایند در حال حاضر زایا نیست.

ـان: /ân-/ (تعداد مشتقات: ۶۹)

---

۱. در توضیح معنا و مقولهٔ دستوری مشتقات این فرایندها از منابع زیر فراوان استفاده کرده‌ایم لغت‌نامه، کلباسی، (۱۳۷۱)؛ کشانی، (۱۳۷۱).

۱) این پسوند با ستاک حال صفتهایی می‌سازد که عملی زودگذر را در زمان حال توصیف می‌کنند:

لرز ← لرزان ؛ هراس ← هراسان

۲) در موارد معدودی، این پسوند صفتهایی می‌سازد که بر کیفیتی ثابت دلالت دارند:

خند ← خندان (پستهٔ خندان)؛ تاب ← تابان (ماه تابان)

۳) بسیاری از مشتقهای این فرایند به‌طور مستقل به‌کار نمی‌روند، اما در ترکیب با دیگر کلمات قید می‌سازند: مثال: فریادکشان، رقص‌کنان، یا علی‌گویان: این قبیل مشتقها از آنجا که تنها در ترکیب به‌کار می‌روند از موضوع این رساله خارج‌اند و ما آنها را در واژه‌نامه نیاورده‌ایم.

ـانه: /âne‑/ (تعداد مشتقات: ۴)

این پسوند به معدودی از ستاکهای حال می‌پیوندد و صفت یا اسم می‌سازد:

رو ← روانه ؛ پرهیز ← پرهیزانه ؛ پژوه ← پژوهانه (نوواژه)

این پسوند در ساختارهای دیگر بسیار زایاست، اما تنها به معدودی از ستاکهای حال می‌پیوندد.

ـچه: /če‑/ (تعداد مشتقات: ۱)

این پسوند به ستاک حال می‌پیوندد و اسم می‌سازد:

تپاندن/تپان + ـچه ← تپانچه

ـِش: /eš‑/ (تعداد مشتقات: ۱۷۷)

این پسوند در پیوند با ستاک حال اسمهایی می‌سازد که دارای معنای مصدری هستند و از همین‌رو این گونه اسمها را «مصدر شینی» نام کرده‌اند:

رو ← روش؛ آمیز ← آمیزش

پسوند ـِش در میان کلمات متداول زایایی خود را تا حدی از دست داده است و بسیاری از مشتقهای آن که درگذشته کاربرد داشته‌اند و در فرهنگها ضبط شده‌اند اینک به کار نمی‌روند، از جمله فریبش و برازش. علت این امر شاید ابهامی باشد که در مشتقهای این پسوند وجود دارد، به این معنی که این مشتقها اغلب لازم یا متعدی بودنشان مشخص نیست. برای مثال،

«خارش دست» هم می تواند به معنای «خاراندن دست» باشد وهم «خاریدن» آن. و همان‌طور که در فصل دوم گفتیم اگر در کلمه‌ای ابهام وجود داشته باشد گویشوران آن را کمتر به کار می‌برند. اکنون اغلب به جای این فرایند از مشتق دیگری استفاده می‌شود که ساختار آن چنین است:

ستاک حال+ ـ نده + ـ ی (گی): فروشندگی، سازندگی، برازندگی

رقابت این دو ساختار به گونه‌ای است که در طول زمان از برخی افعال هر دو صورت مشتق شده است و درکنار هم به کار رفته‌اند، مانند: بخشش/بخشندگی؛ درخشش/درخشندگی. (نک. کشانی، ۱۳۷۱، ص۷۸ـ۷۷). اما این نکته را نیز باید در نظر داشت که پسوند ـِش در کلمات تخصصی از زایایی زیادی برخوردار است ـ چنانکه در میان مشتقهای تخصصی نزدیک به ۶۰ کلمه با این پسوند ساخته شده‌اند. ظاهراً ابهام فوق در کلمه‌های تخصصی بسیار کمرنگ می‌شود.

ـَک:/ak-/ (تعداد مشتقات:۱)

این پسوند با ریشه فعل، اسم شیئ می‌سازد:

پوش← پوشک

ـگار: /gâr-/ (تعداد مشتقات: ۴)

این پسوند با ستاک حال اسمهایی می‌سازد که دارای معانی زیر هستند:

۱) معنای فاعلی: پرهیز ← پرهیزگار؛

۲) معنای شغلی: آموز ← آموزگار

ـمان: /mân-/ (تعداد مشتقات :۴)

این پسوند با ستاک حال اسمهایی می‌سازد که دارای معانی زیر هستند:

۱) معنای مصدری: زای ← زایمان ؛ چای ← چایمان (از مصدر چاییدن)

۲) معنای شیئ: ریس ← ریسمان ؛ ساز ← سازمان

ـناک: /nâk-/ (تعداد مشتقات: ۳)

از پیوند این پسوند با ستاک حال صفتهایی به‌دست می‌آید که اغلب بر موقعیت یا حالتی ناخوشایند دلالت دارند:

سوز ← سوزناک ؛ اندیش ← اندیشناک

این پسوند در برخی موارد نیز صفتی می‌سازد که کیفیتی خوشایند را توصیف می‌کند:

تاب ← تابناک

ـَند: /and-/ (تعداد مشتقات :۳)

این پسوند به معدودی از ریشه‌های فعل می‌پیوندد و اسم یا صفت می‌سازد:

رو ← روند (اسم) ؛ خور ← خورند (صفت)

ـَنده: /ande-/ (تعداد مشتقات: ۳۶۹)

این پسوند در ترکیب با ستاک حال بسیار زایاست و به اکثر ستاکهای حال می‌پیوندد و اسم فاعل و صفت و اسم ابزار می‌سازد

اسم فاعل: دو ← دونده ؛ خوان ← خواننده

صفت: آموز ← آموزنده ؛ ارز ← ارزنده

اسم ابزار: گیر ← گیرنده ؛ فرست ← فرستنده

زایایی بسیار زیاد این فرایند از آنجاست که حاصل آن بر انجام‌دهنده کنش فعل دلالت دارد و زبان فارسی در حال حاضر به چنین اسمی بسیار نیازمند است. اما از سوی دیگر تعداد افعال بسیط فارسی اندک است و این پسوند در چارچوب محدود آنها گرفتار آمده است. از همین‌رو، زبان فارسی نیاز خود را به اسم فاعل از طریق فرایند دیگری بر طرف می‌کند که ما آن را تحت عنوان «بررسی یک فرایند بسیار زایا» مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ـو: /u-/ (تعداد مشتقات: ۳)

این پسوند با ستاک حال اسم فاعل می‌سازد:

زا ← زائو

ـون:/un-/ (تعداد مشتقات: ۳)

این پسوند که مدتهاست کلمهٔ جدیدی از آن مشتق نشده است، با ستاک حال اسم یا صفت می‌سازد:

گرد ← گرودن ؛ آزما ← آزمون ؛ افزا ← افزون

توضیح: در افعالی که به «â» ختم می‌شوند، «â» حذف و سپس «ـون» اضافه می‌گردد.

ـه، ـه: /e-/ (تعداد مشتقات: ۶۶)

این پسوند در ترکیب با ستاک حال اسمهایی می‌سازد دارای معانی زیر:

۱) معنای فاعلی: رسان ← رسانه ؛ خور ← خوره ؛ خز ← خزه

۲) معنال مفعولی: تراش ← تراشه ؛ آمیز ← آمیزه

۳) معنای مصدری: گری ← گریه ؛ خند ← خنده

۴) معنای آلت: مال (از مالیدن) ← ماله؛

رند (از رندیدن) ← رنده

ـϕ (تعداد مشتقات ۱۷ و ۱۴۲)

الف) می‌توان از ستاک حال از طریق «اشتقاق صفر» اسم به‌دست آورد:

فروش (ستاک حال) + ـ ϕ ← فروش (اسم) : «فیلم فروش خوبی کرد.»

ب) ستاک حالِ بسیاری از افعال از طریق اشتقاق صفر نوعی اسم فاعل به‌وجود می‌آورد که تنها در ترکیب با اسم و صفت و ضمیر مشترک به‌کار می‌رود:

زور + گو + ـϕ ← زورگو

خون + فروش + ـϕ ← خون‌فروش

خود + نگر + ـϕ ← خودنگر

دربارهٔ ساختار «اسم/صفت/ضمیر مشترک + ستاک حال +ـ ϕ» ممکن است گفته شود که عنصر فعلی آن شکل مرخم «ستاک حال + ـ نده» است، یعنی اینکه کلمه‌ای مانند «ریش‌تراش»، شکل مرخم «ریش تراشنده» است[1]. این ادعا به دو دلیل باطل است. یکی اینکه فارسی‌زبانان در شرایط عادی هیچ‌گاه کلمه‌ای با ساختاری مانند «ریش تراشنده» به کار نمی‌برند. اگر ادعای بالا درست بود می‌بایست بتوان این دو صورت را با یکدیگر جایگزین کرد. استدلال دوم همان است که در بحث دربارهٔ مصدر مرخم خواهیم آورد و برای اجتناب از تکرار از طرح آن در اینجا خودداری می‌کنیم.

فرایند بالا هرچند فرایندی ترکیبی ـ اشتقاقی است و از موضوع این پژوهش خارج است، اما به دلیل اهمیت فراوان آن در فارسی، افعالی را که در این فرایند شرکت

۱. در دستور سنتی این‌گونه کلمات را «صفت فاعلی مرکب مرخم» می‌نامند.

می‌کنند در واژه‌نامه آورده‌ایم و در همین فصل درباره آن به اختصار به بحث نیز پرداخته‌ایم.

پاسخ به یک ایراد مقدر درباره پسوند «ـگاه»

غالب پژوهشگران پسوند «ـگاه» را پسوندی دانسته‌اند که از جمله به ستاک حال و گذشته افعال می‌پیوندد و آن را به اسم مکان تبدیل می‌کند (مثلاً نک. کشانی، ۱۳۷۱، ص۲۷) اما همان‌طور که مشهود است ما برای این پسوند چنین کاربردی قائل نشده‌ایم. دلیل آن هم این است که این پسوند اساساً به اسم می‌پیوندد و اسم زمان یا مکان می‌سازد، مانند: سحرگاه، شامگاه، شرمگاه، خیمه‌گاه، خرگاه. البته مواردی نیز وجود دارد که این پسوند ظاهراً به ستاک حال یا گذشته پیوسته است، مانند: دیدگاه، فروشگاه و ایستگاه. اما باید دانست که در تمامی مواردی که چنین فرایندی به چشم می‌خورد، ستاک حال و گذشته کاربرد اسمی نیز دارند. به بیان دیگر این ستاکها نخست به اسم تبدیل شده‌اند (ازطریق اشتقاق صفر) و سپس «ـگاه» به آنها افزوده شده است. در حقیقت، ساختار این کلمات چنین است: ستاک حال/گذشته + ـ ϕ + ـگاه

اما درفارسی یک واژه وجود دارد که در نتیجهٔ پیوستن پسوند «ـگاه» به ستاک حال پدید آمده‌است ـ بی آنکه ستاک حال ابتدا به اسم تبدیل شده باشد. این واژه «باشگاه» است و دربارهٔ آن باید گفت که معنای حاصل آمده از پیوند «باش» با «ـگاه» به قدری از معنای فعلی آن به دور است که نمی‌توان این واژه را اسم مکان فعل «باش» دانست.

همین استدلال دربارهٔ پسوند «ـی» نیز صدق می‌کند، به این معنی که هرجا به نظر می‌رسد این پسوند به ستاک حال یا گذشته پیوسته، آن ستاک ابتدا به اسم تبدیل شده و سپس پسوند «ـی» به آن افزوده شده است.

مشتقهای ستاک گذشته

پسوندهای زیر به ستاک گذشته می‌پیوندد و مشتقهایی به شرح زیر پدید می‌آورند.

ـار: /âr‌ـ/ (تعداد مشتقات: ۱۵)

این پسوند به برخی از ستاکهای گذشته می‌پیوندد و مشتقهایی با معانی زیر پدید می‌آورد:

۱) معنی مصدری: گفت ← گفتار ؛ دید ← دیدار ؛ کرد ← کردار

۲) معنی فاعلی: خواست ← خواستار ؛ خرید ← خریدار

۳) معنی مفعولی: گرفت ← گرفتار ؛ نمود ← نمودار

توضیح: این پسوند تنها در یک ساختار با ستاک حال آمده است: پرست ← پرستار.

این پسوند که روزگاری دراز غیرفعال باقی مانده بود اخیراً فعال شده است و صورتهای نوشتار، جستار، بردار و... از آن به‌دست آمده است.

ـ گار: /gâr-/ (تعداد مشتقات: ۶)

از پیوند این پسوند با ستاک گذشته اغلب اسم فاعل یا صفت به‌دست می‌آید:

آفرید ← آفریدگار؛ خواست ← خواستگار ؛ ماند← ماندگار

ـمان: /mân-/ (تعداد مشتقات: ۳)

از پیوند این پسوند با ستاک گذشته، اسم شناخته می‌شود:

ساخت ← ساختمان ؛ گفت ← گفتمان (نوواژه)

ـه، ـه:/e-/ (تعداد مشتقات: ۴۷۳)

این پسوند که در ترکیب با ستاک گذشته زایایی بسیار دارد، تقریباً به تمامی ستاکهای گذشته می‌پیوندد و اسم یا صفت می‌سازد:

سوخت ← سوخته (صفت) ؛ نوشت ← نوشته (اسم)

ماند ← مانده (صفت) ؛ فرستاد ← فرستاده (اسم)

ـ ϕ: (تعداد مشتقات: ۴۸)

از ستاک گذشته می‌توان در نتیجهٔ اشتقاق صفر اسم به‌دست آورد.

پرداخت + ـ ϕ ← پرداخت (اسم): پرداخت حقوق.

حاصل این فرایند در دستور سنتی مصدر مرخم نامیده می‌شود و آنچه در بالا آمد با نظر دستوریان سنتی هماهنگی ندارد. از همین‌رو لازم است در این باره توضیحاتی داده شود.

مصدر مرخم یا اشتقاق صفر؟

می‌دانیم که در فارسی صورتهایی وجود دارد که از نظر ظاهر با ستاک گذشته یکسان هستند اما از نظر دستوری اسم به شمار می‌آیند، مانند: دریافت، ساخت، دوخت و... . این صورتها همان‌طور که در بالا نیز دیدیم در نتیجهٔ اشتقاق صفر از ستاک گذشته حاصل می‌آیند. اما این صورتها را در دستور سنتی، مصدر مرخم یا بریده می‌نامند و آن را نتیجهٔ حذف پسوند «ـَن» از مصدر می‌دانند. چنین تصوری و در نتیجه چنین نامگذاریی از اساس باطل است، چرا که می‌دانیم مصدر خود مشتق از ستاک گذشته است و اگر بنا باشد این اسم از مصدر ساخته شود لازم است ابتدا پسوند «ـَن» به ستاک گذشته افزوده شود و سپس همین پسوند حذف گردد و اسم به دست آید. به عبارت دیگر در صورت چنین فرضی، برای ساختن این نوع اسم به دو فرایند نیاز داریم: وند افزایی و وند زدایی. حال آنکه اگر این دو نوع اسم را حاصل اشتقاق صفر فرض کنیم تنها به یک فرایند نیاز داریم و آن افزودن «پسوندصفر» به ستاک گذشته است. این فرض بی‌تردید از فرض دستوریان سنتی معتبرتر است، زیرا همان‌طور که می‌دانیم، آن نظریه‌ای معتبرتر است که ساده‌ترین و کوتاهترین راه را نشان دهد. و در اینجا کوتاهترین راه همان اشتقاق صفر از ستاک گذشته است که در بالا نیز آوردیم:

ستاک گذشته + ـ ϕ ← اسم

همین استدلال دربارهٔ آنچه در دستورسنتی «صفت فاعلی مرکب مرخم» نامیده می‌شود و ما در بررسی فرایندهای ساختواژیِ ستاک حال درباره آن بحث کردیم نیز صادق است.

کاربرد افعال بسیط در واژه‌سازی

همان‌طور که در فصل اول گفتیم و در نمودار صفحهٔ ۱۰۷ نیز آشکار است تمامی فرایندهای اشتقاق از افعال به یک اندازه زایایی ندارند و برخی فرایندها در مقایسه با دیگر فرایندها زایاترند. زایاتر بودن یک فرایند از نیاز بیشتر زبان به آن حکایت دارد.

در میان تمامی فرایندها، از فرایند مصدرساز که بگذریم دو فرایندی که بیشترین بسامد را دارند دو فرایندی هستند که در صفحهٔ بعد می‌آوریم.

ستاک گذشته + ـ ه ـــــ اسم مفعول، صفت
ستاک حال + ـنده ـــــ اسم فاعل و . . .

مشتقهای این هر دو فرایند بر نتیجهٔ کُنش فعل دلالت دارند، با این تفاوت که اولی عمدتاً حالت مفعولی و دومی حالت فاعلی را می‌رساند. زایایی این دو فرایند به حدی است که حتی بر روی افعال سببی و گذرای تبدیلی که عمدتاً فاقد زایایی ساختواژی هستند نیز اعمال می‌شوند.

پس از این دو فرایند، فرایند «ستاک حال + ـِش ← اسم مصدر» قرار دارد. اهمیت این فرایند از آنجاست که اسم مصدر در حقیقت همان فعل است در معنای اسمی و از آنجا که فعل در زبان دارای اهمیت زیادی است، اسم حاصل آمده از آن نیز مهم است.

سه فرایندی که در بالا برشمردیم، بی تردید، مهمترین فرایندهای اشتقاق از افعال‌اند و از همین‌رو، تقریباً از تمامی افعال تخصصی از رهگذر این فرایندها، مشتق گرفته شده است. نکتهٔ قابل توجه اینکه در افعال تخصصی از سایر فرایندهای اشتقاقی چندان استفاده نشده است ـ هر چند به لحاظ نظری اِعمال غالب این فرایندها بر روی این‌گونه افعال امکان‌پذیر است.

حال با توجه به توضیحات بالا می‌توان دربارهٔ اشتقاق از افعال بسیط به دو نتیجه‌گیری مهم دست زد.

۱) در افعال تخصصی و نوساخته، اشتقاق با استفاده از سه فرایند بالا به‌سهولت انجام می‌پذیرد. اما در این گونه افعال از سایر فرایندها چندان استفاده نمی‌شود. ولی باید توجه داشت که همین سه فرایند از آنجا که می‌توانند بر روی تمامی افعال بسیط اعمال شوند و مشتقهای آنها نیز زایا هستند، قادرند نیازهای زبان فارسی را در این زمینه برآورده سازند. برای نمونه دو فعل قطبیدن و یونیدن را شاهد مثال می‌گیریم.

قطبیدن: قطبش، قطبنده، قطبیده، قطبیدگی، قطبندگی، قطبش‌پذیر، قطبش‌پذیری، قطبشی، ناقطبیده، و . . .

یونیدن: یونش، یوننده، یونیده، یونندگی، یونیدگی، یونش‌پذیر، یونش‌پذیری، یونشی.

همان‌طور که در مثالهای بالا شاهد هستیم، مشتقهای حاصل آمده زایا و شفاف و

روان‌اند و به هیچ‌روی با ذوق و سلیقهٔ فارسی‌زبانان در تعارض نیستند.

اما دربارهٔ افعال متداول باید گفت که می‌توان هر یک از ۲۲ فرایند صفحهٔ ۱۲۸ را بر روی هر یک از آنها اعمال کرد و مشتقهای تازه به‌دست آورد. (البته به شرطی که آن دسته عواملی که مانع زایایی ساختواژی می‌شوند و در فصل دوم آنها را به تفصیل شرح دادیم درکار نباشند.) وجود چندین مشتق جدید که از افعال متداول گرفته شده‌اند و تا حدی نیز رواج یافته‌اند از درستی چنین روشی حکایت دارد ـ از این جمله‌اند کلمات «رسانه، نوشتار، ساختار و سازه».

۲) از افعال تخصصی و نوساخته نمی‌توان از طریق اشتقاق صفر مشتق به‌دست آورد، زیرا حاصل چنین فرایندی در نظر اهل زبان فاقد شفافیت معنایی و دستوری خواهد بود: درست است که اشتقاق صفر در فارسی فرایندی با زایایی نسبتاً زیاد است و از ستاک حال وگذشته افعال از طریق این نوع اشتقاق حدود هفتاد کلمه به‌دست آمده است، اما باید در نظر داشت که این اشتقاق فرایندی تاریخی بوده است و ساخت وکار آن بر ما روشن نیست. از همین‌رو، شاید بهتر باشد که از افعال متداول نیز از طریق اشتقاق صفر کلمهٔ جدید نسازیم. در خاتمه یادآوری این نکته ضروری است که زایایی افعال بسیط با افزودن پسوند به ستاک حال و گذشته به پایان نمی‌رسد. هر یک از مشتقهای این دو ستاک که اینک خود به نوعی اسم یا صفت تبدیل شده‌اند می‌توانند از رهگذر فرایندهای اشتقاقیِ دیگر، کلمات جدیدی بسازند. برای مثال از کلمه «آزمایش» که در نتیجهٔ پیوند پسوند «ـِش» با ستاک حال «آزما» ساخته شده است، دو مشتق زیر را می‌توان به‌دست آورد:

آزمایش + ـگاه ⟵ آزمایشگاه

آزمایشگاه + ـی ⟵ آزمایشگاهی

علاوه براین برخی از مشتقهای افعال می‌توانند به پیشوندهای فارسی نیز بپیوندند و صورتهای جدید پدید بیاورند. بررسی چنین فرایندهایی از موضوع این کتاب خارج است و مجالی دیگر می‌طلبد. اما در اینجا لازم است دربارهٔ یک فرایند بسیار فعال دیگر که از سویی به اشتقاق و از سوی دیگر به ترکیب مربوط می‌شود دست کم به اختصار بحث کنیم.

بررسی یک فرایند اشتقاقی ـ ترکیبی بسیار زایا

پیش از این دیدیم که دو فرایند از فرایندهایی که بر روی ستاک حال عمل می‌کنند از جمله مشتقهایی که می‌سازند صورتهایی هستند که به‌طور مستقل به کار نمی‌روند و تنها در ترکیب با دیگر کلمات مورد استفاده قرار می‌گیرند، مانند «ـگویان» که در «یا علی گویان» و «ـگو» که در «راستگو» به‌کار رفته است. اینک می‌خواهیم دربارهٔ یکی از این دو فرایند که در فارسی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است به بررسی بیشتری بپردازیم. ساختار این فرایند چنین است:

اسم /صفت/ضمیرمشترک + ستاک حال +ـϕ ⟵ اسم‌فاعل، اسم‌ابزار، اسم یا صفت شغلی

این فرایند در ساختن کلمات جدید چنان نقش مهمی دارد که از میان هزار واژهٔ پیشنهادی فرهنگستان اول نزدیک به یک‌صدوبیست واژه با استفاده از آن ساخته شده‌اند (نک. فرهنگستان ایران، واژه‌های نو، ج۷)

علل اهمیت ساختار «ـستاک حال +ـϕ»: مهمترین علل اهمیت این فرایند به‌شرح زیر است:

۱) اغلب افعال بسیط می‌توانند در این فرایند شرکت کنند. به سخن دیگر اگر موانع کاربرد شناختی و دیگر موانعی که در فصل اول برشمردیم مانع از زایایی این فرایند نشوند، ستاک حال هر یک از افعال بسیط پس از اشتقاق صفر می‌تواند با هر اسم یا صفت یا ضمیری بیاید و کلمه‌ای جدید بسازد. برای مثال در فرهنگ معین حدود ۱۰۰ کلمه می‌توان یافت که با شرکت فعل «گو» ساخته شده‌اند: ثناگو، حق‌گو، دروغگو، رک‌گو، پرگو، کم‌گو، یاوه‌گو، هرزه‌گو و . . . .

۲) با این فرایند می‌توان اسم فاعل ساخت و زبان فارسی، امروز به این نوع اسم احتیاج فراوان دارد. فارسی برای ساختن اسم فاعل سه فرایند زیر را در اختیار دارد:

۱) مادهٔ مضارع + ـَنده ⟵ اسم فاعل: فروشنده

۲) مادهٔ ماضی + ـآر ⟵ اسم‌فاعل: خریدار

۳) مادهٔ ماضی/ مادهٔ مضارع + ـگار ⟵ اسم فاعل: آموزگار

با نگاهی به واژه‌نامه و جدول زایایی افعال در می‌یابیم که پسوند «ـَنده» در مقایسه با دو پسوند دیگر از زایایی بسیار بیشتری برخوردار است و دو پسوند «ـآر» و «ـگار» در حال حاضر چندان زایایی ندارند. اما «ـنده» نیز اغلب به افعال بسیط می‌پیوندد و در کلمات مرکب چندان به‌کار نمی‌رود ــ برای مثال نمی‌توان در صورت نیاز «خون فروشنده» و «صف‌شکننده» ساخت. با توجه به اینکه تعداد افعال بسیط فارسی اندک است زایایی پسوند «ـنده» با محدودیت شدیدی روبه‌رو می‌شود. طبیعی است که زبان فارسی‌نیاز روزافزون خود را به اسم فاعل باید از طریق ساختار دیگری جبران کند که همان ساختار مورد نظر ماست ــ چنانکه برای بیان دو مفهومی که در بالا آمد کلمات «صف‌شکن» و «خون‌فروش» ساخته شده‌اند.

۳) از ساختار «ـستاک حال +ـϕ» می‌توان برای ساختن اسم ابزار و اسم یا صفت شغلی نیز سود جست و این دو نوع کلمه نیز از نیازهای روزافزون فارسی هستند. در زیر تنها چند نمونه از اسمهایی را که از این ساختار به‌دست آمده‌اند، آورده‌ایم:

زورگو (اسم فاعل)، حادثه‌جو (اسم فاعل)، پرخور (اسم فاعل)، آب‌پاش (اسم ابزار)، ریش‌تراش (اسم ابزار)، صورت‌نگار (اسم ابزار)، جغرافی‌دان (اسم یا صفت شغلی)، طلافروش (اسم یا صفت شغلی)، جامعه‌شناس (اسم یا صفت شغلی).

البته فارسی برای ساختن اسم یا صفت شغلی فرایندهای دیگری نیز در اختیار دارد، از جمله «ـگر» و «ـکار» چنانکه در واژه‌های آهنگر و جوشکار شاهد هستیم. اما از آنجا که فرایند بالا حرفهٔ مورد نظر را با دقت بیشتری بیان می‌کند گرایش فارسی به استفاده از آن بیشتر است.

۴) از پیوند ساختار «ـستاک حال +ـϕ » با پسوند «ـی» اسم حرفه و اسم مصدر به‌دست می‌آید. این فرایند بسیار زایاست و هر روز شاهد ساختن کلمات جدیدی از طریق آن هستیم. در این فرایند نیز تمامی افعال فارسی می‌توانند شرکت کنند، اما چند فعل به واسطهٔ نیازهای جدید فعالتر شده‌اند. در صفحه بعد برخی از این افعال را همراه با مثالهایی آورده‌ایم:

-بَر + ـ ی : چوب‌بُری، آهن‌بُری، جیب‌بری
-پرست + ـ ی: زورپرستی، زرپرستی، میهن‌پرستی
-پذیر + ـ ی: ظلم‌پذیری، سلطه‌پذیری، تسلیم‌پذیری
ـ خواه + ـ ی: زیاده خواهی، نوخواهی، صلح‌خواهی
ـ ساز + ـ ی: باتری‌سازی، مبل‌سازی، سپرسازی
ـ دار + ـ ی: شهرداری، هتل‌داری، آبخیزداری
ـ شناس + ـ ی: روان‌شناسی، ایران‌شناسی، قوم‌شناسی
ـ طلب + ـ ی: نوطلبی، سلطه‌طلبی، رفاه‌طلبی
ـ گرا + ـی: سره‌گرایی، درون‌گرایی، نهادگرایی
ـ نگار + ـ ی: پرتونگاری، انگشت‌نگاری، قوم‌نگاری.

نکته قابل توجه اینکه برخی از مشتقهای این فرایند فاقد صورتِ بدون پسوند «ـی» هستند. برای مثال «خودکشی» ساخته شده اما «خودکش» ساخته نشده است. علت این امر عمدتاً کاربرد شناختی است.

مقایسهٔ افعال بسیط و مرکب

نخست باید ببینیم منظور از فعل مرکب چیست؟ افعالی که دارای یک عنصر فعلی همراه با یک یا چند کلمهٔ دیگر هستند، فعل مرکب نامیده می‌شوند. مانند: ویران‌کردن، کارکردن، خواب رفتن. از آنجا که هدف ما بررسی فعل مرکب نیست، در توصیف آن به همین مختصر بسنده می‌کنیم. مهمترین افعال ساده‌ای که در ساختمان فعل مرکب به‌کار می‌روند عبارت‌اند از: آمدن، آوردن، بردن، پیوستن، خواستن، خوردن، دادن، داشتن، دیدن، رفتن، زدن، ساختن، شدن، فرمودن، کردن، کشیدن، گرفتن، گشتن، گرداندن، گردیدن، نهادن، یافتن. از میان این افعال، بیش از همه فعل «کردن» در ساختمان فعل مرکب به‌کار می‌رود، چنانکه در پژوهشی که در این زمینه صورت گرفته است از میان ۳۰۰۰ فعل مرکب، ۱۰۵۶ فعل با «کردن» ساخته شده‌اند (رستم‌پور، ۱۳۵۹، ص۵۲). پس از این فعل، فعلهای شدن و دادن و زدن از بسامد بیشتری برخوردارند. همان‌طور که می‌دانیم افعال بسیط فارسی که حداکثر تعدادشان به ۳۰۰ می‌رسد در مقایسه با افعال مرکب که دست‌کم بر ۳۰۰۰ بالغ می‌شوند بسیار اندک‌اند.

با توجه به اندک بودن شمار افعال بسیط و نیز این واقعیت که روند تبدیل افعال بسیط به مرکب از قرنها پیش آغاز شده است این سؤال پیش می‌آید که اهمیت افعال بسیط در چیست و چرا ما بر ساختن این نوع فعل تأکید می‌کنیم؟ در زیر از برخی علل اهمیت افعال بسیط را برمی‌شماریم:

۱) افعال بسیط در مقایسه با افعال مرکب از زایایی بسیار بیشتری برخوردارند. برای اثبات این امر باید زایایی افعال بسیط و مرکب را با هم مقایسه کنیم. فرایندهای اشتقاق از افعال بسیط را پیش از این بررسی کردیم. اینک باید ببینیم از افعال مرکب چگونه‌می‌توان صورتهایی جدید به‌دست آورد؟ برای این‌کار، افعال مرکب زیر را بر می‌گزینیم و تمامی مشتقات بالقوه و بالفعل آنها را به‌دست می‌آوریم.

آزمایش‌کردن	**شرح دادن**	**فریاد زدن**	**سوار شدن**	**شک داشتن**
آزمایش‌کنان	شرح‌دهنده	فریادزنان	سوارشونده	شک‌دارنده
آزمایش‌کننده	شرح‌داده	فریادزننده	سوارشده	شک‌داشته
آزمایش‌کرده	شرح‌ده	فریادزده	سوارشو	شک‌دار
آزمایش‌کن		فریادزن		

افعال بسیط در پنج فعل بالا همگی در زمرهٔ پربسامدترین افعالی هستند که در ساختن فعل مرکب به‌کار می‌روند. همان‌طور که از مشتقهای این افعال برمی‌آید، افعال مرکب حداکثر از طریق چهار فرایند صورتهای جدید می‌سازند. این چهار فرایند را به‌شکل زیر می‌توان صورت‌بندی کرد.

۱) ستاک حال فعل مرکب + ـان ←قید

۲) ستاک حال فعل مرکب + ـنده ← اسم فاعل

۳) ستاک گذشته فعل مرکب + ـه ← اسم مفعول

۴) ستاک حال فعل مرکب+ـϕ ← اسم فاعل، اسم شئ، اسم یا صفت شغلی.

به این ترتیب می‌توانیم نتیجه بگیریم که افعال مرکب بالقوه از طریق چهار فرایند از مقولهٔ فعل گذر می‌کنند و کلمات دیگری می‌سازند. اما می‌دانیم که تعداد فرایندهایی که افعال بسیط را به مقولهٔ دیگری تبدیل می‌کند به بیست و دو می‌رسد. هر چند، در هیچ فعل بسیطی

از تمامی این فرایندها استفاده نمی‌شود، اما در هر حال وجود بیست و دو فرایند به این فعل انعطاف‌پذیری خاصی می‌بخشند و آن را به‌طور بالقوه از زایایی بسیار برخوردار می‌سازد.

۲) مشتقهای افعال بسیط در مقایسه با مشتقهای افعال مرکب از زایایی بسیار بیشتری برخوردارند. با نگاهی گذرا به فهرست افعال در می‌یابیم که غالب مشتقهای افعال بسیط را می‌توان با پسوند «ـی» پیوند داد و از آن اسم یا صفت به‌دست آورد: پژوهش ← پژوهشی؛ ساخت ← ساختی؛ خوردن ← خوردنی؛سوخته← سوختگی؛ سازگار ← سازگاری و ... علاوه بر پسوند «ـی» چند پسوند دیگر نیز با مشتقهای افعال بسیط صورتهای جدیدی پدید می‌آورند، از جمله «ـگاه» و «ـگر» که کاربرد آنها را در کلمات «پرورشگاه»، «آموزشگاه» «توانگر» و «آرایشگر» می‌بینیم

اما مشتقات افعال مرکب از سویی بسار اندک‌اند (حداکثر چهار صورت) و از سوی دیگر تنها سه صورت آن، یعنی ساختارهای ۲، ۳ و ۴ می‌توانند با پسوند دیگری همنشین شوند- آنهم تنها با پسوند «ـی». برای مثال از مشتقهای فعل مرکب «آزمایش کردن» تنها می‌توان سه مشتق دیگر به‌دست آورد: «آزمایش کنندگی»، «آزمایش کردگی» و «آزمایش‌کنی». البته همین سه مشتق نیز امکان وقوعشان اندک است و از امکانات بالقوه به‌شمار می‌آیند.

۳) مشتقهای افعال بسیط از آنجا که کوتاهتر از مشتقهای افعال مرکب‌اند از توان ترکیب‌پذیری بیشتری برخوردارند. برای مثال، از کلمهٔ قطبش به سهولت می‌توان واژه‌های قطبش‌پذیر، قطبش‌پذیری، قطبش‌زاد و قطبش‌زادیی را ساخت.

۴) برخلاف آنچه در ظاهر می‌نماید، افعال مرکب فاقد فرایندهای اشتقاقی خاص خود هستند. اگر به چهار فرایند صفحهٔ قبل توجه کنیم درمی‌یابیم که دو فرایند دوم و سوم آشکارا از افعال بسیط به وام گرفته شده‌اند. اما فرایندهای اول و چهارم نیز علی‌رغم ظاهرشان خاص افعال مرکب نیستند. همان‌طور که در بخش «بررسی فرایندهای اشتقاقی افعال بسیط» دیدیم، دو ساختار «ستاک حال + ـان» و «ستاک حال +ـϕ» در بسیاری موارد به‌طور مستقل به‌کار نمی‌روند و توان همنشینی زیادی با دیگر کلمات دارند. اما باید توجه داشت که مشتقهای این فرایند لزوماً از افعال مرکب به‌دست نمی‌آیند، چنانکه دو کلمهٔ «برگ‌ریزان» و «زمان‌سنج» از افعال مرکب حاصل نیامده‌اند، چرا که فعل مرکب «برگ

ریختن» و «زمان سنجیدن» نداریم.

۵) مشتقهای افعال بسیط بسیار کوتاهتر و روانترند و این امر با اصل کم‌کوشی در زبان هماهنگی دارد.

۶) فرایند اشتقاق فعل از کلمات دیگر به‌هیچ‌وجه نمرده است و در زبان روزمرهٔ مردم زنده و فعال است- چنانکه در واژه‌نامه بیش از سی فعل وجود دارد که ویژهٔ زبان گفتاری هستند و همگی از کلمات دیگر مشتق شده‌اند. این افعال، البته زایایی ندارند و این امر به احتمال بسیار از تعلق‌شان به زبان گفتار سرچشمه می‌گیرد.

۷) زبان فارسی علی‌رغم اینکه در زمینهٔ واژه‌سازی به ترکیب تمایل بیشتری نشان می‌دهد، اما اشتقاق نیز از روشهای مهم واژه‌سازی آن محسوب می‌شود. وانگهی، مرز میان اشتقاق و ترکیب آنچنان که در گذشته تصور می‌شد روشن نیست و عمدتاً مسئله‌ای تاریخی به‌شمار می‌آید. به این معنی که بسیاری از وندهایی که امروز در اشتقاق به‌کار می‌آیند روزگاری کلماتی مستقل بوده‌اند و در ترکیب به‌کار می‌رفته‌اند (نک. حق‌شناس، ۱۳۷۰، ص۲۵۲-۲۵۰). و نیز امروزه شاهدیم که شماری از پسوندها که روزگاری طولانی نازا مانده بودند اینک بار دیگر زایا شده‌اند- از جمله «-کده» و «-آر» که امروز تا حدّی فعّال شده‌اند و زایایی‌شان را در کلماتی مانند «زبانکده» و «نوشتار» می‌بینیم.

۸) اگر برای مفاهیم مورد نظر به‌جای فعل مرکب، فعل بسیط بسازیم می‌توانیم مشکل مشتقات مورد نیاز از آن فعل را یکجا به‌صورت خانواده‌ای حل کنیم. برای مثال، اگر در مقابل فعل «perturb» مصدر «پریشیدن» را بسازیم، به سهولت می‌توانیم تمامی مشتقات مورد نیازمان را از آن استخراج کنیم: پریشا، پریشنده، پریشان، -پریش، -پریشی، پریشیده، پریشش، پریشیدگی، پریشندگی، پریشیدنی.

نقد و بررسی چند ایراد

یکی از ایرادهایی که بر ساختن افعال اسمی وارد می‌کنند این است که این گونه افعال تصنعی‌اند و از همین‌رو حتی سازندگان آنها نیز شکل تصریفی آنها را به‌کار نمی‌برند و برای مثال نمی‌گویند «آهن می‌اکسد» بلکه می‌گویند «آهن اکسیده می‌شود». این سخن، البته تا حدی درست است اما باید توجه داشت که کاربرد این افعال در تصریف آنچنان اهمیتی

ندارد، زیرا صورتهای تصریفی این افعال گرهی از مشکلات زبان فارسی نمی‌گشاید و همان‌طور که در فصل دوم از دکتر علی‌اشرف صادقی نقل کردیم، آنچه در واژگان علمی مورد نیاز است مشتقات اسمی و صفتیِ فعل است نه شکلهای تصریف شده آن. این نکته را نیز باید در نظر داشت که نبودِ صورتهای تصریفی ازکاربرد صورتهای اشتقاقی جلوگیری نمی‌کند. برای مثال، در گونهٔ گفتاری فارسی امروز از هیچ‌کدام از صورتهای تصریفی فعل «نمودن» استفاده نمی‌شود، اما صورتهای اشتقاقی آن مانند «نمایش و نماینده» کاربرد فراوان دارند.

ایراد دیگری که بر ساختن فعل اسمی می‌گیرند این است که «اینگونه فعلها سماعی و غیر فعالست نه قیاسی و فعال... . منتها آقایان نمی‌دانند «سماعی» و «قیاسی» چیست و فعال و غیرفعال کدامست؟» (فرشیدورد، ۱۳۷۲، ص۷۸)

در پاسخ به این ایراد دکتر فرشیدورد باید گفت همان‌طور که ایشان خود نیز اذعان دارند در ساختواژه اساس کار بر قیاس است (کارستیرز، ۱۹۹۲، ص۲۵۲). به این معنی که گویشور با آموختن بخشی از صیغگان یک فرایند می‌تواند معنای صورتهایی را که تاکنون نشنیده است دریابد و خود صورتهای جدید بسازد. برای مثال، او با آموختن کلماتی مانند فروشنده، خزنده، جوینده، جهنده و... که بخشی از صیغگانِ فرایند «ستاک حال + ـ نده ← اسم فاعل» را تشکیل می‌دهند ساختار این فرایند را درمی‌یابد و خود می‌تواند بر اساس آن واژه‌های جدید بسازد. البته همهٔ فرایندهای ساختواژی به یک اندازه زایا نیستند. معمولاً هر چه صیغگان یک فرایند بیشتر باشد و آن صیغگان در زبان کاربرد بیشتری داشته باشند آن فرایند زایاتر است. حال ببینیم وضعیت فعلهای اسمی از این نظر چگونه است؟ فرایند ساخته شدن مصدر از اسم یا صفت را به‌صورت زیر می‌توان صورت‌بندی کرد: «اسم/ صفت+ ـیدن ← مصدر». در فارسی امروز بیش از شصت فعل متداول وجود دارد که مصدرشان دارای چنین ساختاری است، مانند خوابیدن، فهمیدن، جنگیدن، رقصیدن، چرخیدن، لنگیدن و... . از سوی دیگر این افعال در زبان فارسی از بسامد بالایی برخوردارند و همین مسئله موجب می‌شود که این فرایند در ذهن گویشوران تثبیت شود. بی‌دلیل نیست که می‌بینیم علی‌رغم آنکه افعال اسمی جدید تقریباً

هرگز اجازه نمی‌یابند به زبان رسمی و نوشتاری راه پیدا کنند باز هم گاهی چنین فعلهایی ساخته می‌شود و در نزد مردم تداول نیز می‌یابد. دکتر فرشیدورد در همان مقاله می‌نویسد «باید ساخت «شنیدار» و «ساختار» و «نوشتار» به معنی شنیدن و ساختن و نوشتن . . . .» (فرشیدورد، ۱۳۷۲، ص۲۸۷). ایشان واژه‌های بالا را که دارای ساختار «ستاک گذشته + ـار» است و تنها حدود ده کلمه متداول با این ساختار در فارسی امروز وجود دارد و همان ده کلمه هم در زمرهٔ واژه‌های پرکاربرد نیستند درست می‌دانند. اگر چنین نظری درست باشد که هست، چگونه ساختن فعل بسیط درست نیست؟

دکتر فرشیدورد در بخش دیگری از مقاله خود می‌نویسد «اصحاب دایرة المعارف و مقلدانشان چون فارسی نمی‌دانند، نمی‌دانند که عناصر جعلی «برقیدن» و «برقش» دو معنی دارد؛ یکی معنی متعدی آن... و دیگری معنای لازم آن» (فرشیدورد، ۱۳۷۲، ص۲۸۱).

نظر ایشان دربارهٔ گذرا و ناگذر (متعدی و لازم) بودن افعال اسمی درست است. این افعال بالقوه می‌توانند هم گذرا باشند و هم ناگذر. علت آن هم این است که افعال متداولی که دارای این ساختار هستند برخی گذرا و برخی ناگذرند. این مسئله مبین آن است که در فارسی میان فعل گذرا و ناگذر تمایز صوری وجود ندارد. (البته افعال ناگذر را می‌توان از رهگذر فرایندی که قبلاً توضیح دادیم به گذرا تبدیل کرد، مانند خوابیدن و خواباندن.) اصولاً وقتی مصدر جدیدی ساخته می‌شود نه تنها می‌تواند گذرا یا ناگذر باشد بلکه ممکن است دارای چند معنی باشد: برای مثال اگر مصدر «چرخیدن» معنای آشنای امروزین را نداشت دارای چه معنایی بود؟ چرخ ساختن؟ رشتن پنبه با چرخ یا...[1] ؟ معنای هر واژه را کاربرد آن در زبان مشخص می‌کند و فعلهای اسمی نیز بالقوه ممکن است چند معنی داشته باشند. اما متخصصان از میان معانی گوناگون آنها آن معنایی را که مورد نیازشان است برمی‌گزینند و در متون خود به‌کار می‌برندـ چنانکه مصدرهای زیر را با این معانی به‌کار برده‌اند: آبیدن = ترکیب کردن با آب؛ قطبیدن=قطبی‌شدن؛ سختیدن=سخت‌کردن؛ پسابیدن=گرفتن آب از چیزی.

دکتر فرشیدورد در همان مقاله می‌نویسد «افعال جعلی از لحاظ لغت‌سازی به‌کلی

۱. این مثال را از محمد حیدری ملایری (۱۳۵۲) نقل کرده‌ام.

عقیمند و مثلاً نمی‌توان با آنها ساخت: طلبش و فهمش و جنگش» (ص ۲۷۸)؛ و می‌افزاید «... اکثر پسوندهای فعلی فارسی مانند «ار» و «ش» و «ا» و «ان» یا غیرفعالند یا نیمه فعال و نمی‌توان آنها را به هر ریشه‌ای الحاق کرد، و کسانیکه بزور این عناصر را به‌ریشه‌های ساختگی می‌افزایند، خود و زبان فارسی را مسخره می‌کنند؛ آخر یونش و دیالیزش و برقش و قطبش و قطبیدن و اکسایش که فارسی نیستند.» (ص۲۸۳).

نخست باید بگوییم که افعال اسمی به کلی عقیم نیستند و از بسیاری از آنها دو مشتق گرفته می‌شود:

«ستاک حال + ـنده»، مانند جنگنده، هراسنده

«ستاک گذشته + ـه»، مانند فهمیده، خمیده

و از همین دو مشتق نیز می‌توان دو مشتق دیگر گرفت: جنگندگی، فهمیدگی. چنانکه مشهود است در بسیاری موارد از همین افعال به اصطلاح «جعلیِ به کلی عقیم» می‌توان چهار مشتق به‌دست آورد. همان‌طور که پیش از این نشان دادیم، از افعال تخصصی تنها از رهگذر سه فرایند مشتق گرفته شده است، یعنی دو فرایند بالا و فرایند «ستاک حال + ـِش←اسم مصدر.» دو فرایند نخست در افعال اسمیِ رایج نیز به‌کار می‌روند و ظاهراً نباید مورد اعتراض دکتر فرشیدورد باشند. آنچه باقی می‌ماند استفاده از فرایندِ اسم مصدر ساز و گرفتن مشتقهایی است مانند یونش و قطبش: بهره جستن از این فرایند نیز به دلایل زیر کاملاً موجه است:

۱) این فرایند از زایاترین فرایندهای واژه‌سازی فارسی است و از آن حدود سیصد مشتق گرفته شده است.

۲) بسیاری از مشتقهای این فرایند (نزدیک به ۲۰۰ واژه) در زبان فارسی امروز (به‌ویژه در نوشتار) تداول کامل دارند، مانند روش، پرش، رویش، گسترش، ریزش، بینش و... .

۳) بر خلاف نظر دکتر فرشیدورد حتی از افعال اسمی نیزگاهی از رهگذر همین فرایند مشتق گرفته شده و تداول هم یافته است، مانند چرخش، پیچش، شورش.[۱]

۱. ممکن است گفته شود که فعلی مانند «پیچیدن» در زمرهٔ فعلهای اسمی نیست و صورت اصلی آن «پیختن» بوده است. اما بررسی ما همزمانی است و در فارسی امروز پیچیدن، مشتق از اسم «پیچ» به‌شمار می‌آید.

و سرانجام باید پرسید چرا ساختن فعلی مانند «قطبیدن»، مسخره کردن خود و زبان فارسی است؟ این فعل هیچ تفاوتی با افعال «طلبیدن» و «فهمیدن» که بزرگان ادب فارسی نیز آنها را بارها به‌کار برده‌اند ندارد. مشتقهایی که از این فعل گرفته شده عبارت‌اند از: قطبیده، قطبنده، قطبش و قطبیدگی. همهٔ این مشتقها با بهره جستن از زایاترین پسوندهای فعلی ساخته شده‌اند. در «برقش» نیز وضع به همین منوال است. اما واژه‌های «یونش» و «اکسایش» دارای ریشه‌هایی هستند که در فارسی تداول ندارند؛ اگر می‌شد به جای این ریشه‌ها واژه‌هایی متداول یافت، البته بهتر بود، اما از آنجا که چنین کاری ممکن نیست ناگزیر از وام‌گیری تکواژهایی هستیم که با اعمال فرایندهای ساختواژی فارسی، به‌صورت کلماتی بومی درآیند. همان‌طور که می‌دانیم زبان پاک و خالص در دنیا وجود ندارد، و اصولاً اگر وام‌گیری، فرایندهای واژه‌سازیِ زبان را تضعیف نکند و مفاهیم واقعاً تازه‌ای را به زبان وارد سازد نه تنها زیان‌آور نیست بلکه بر توان معنارسانی زبانِ می‌افزاید. در هر حال بدیهی است که ورود واژه‌هایی مانند اکسیداسیون و یونیزاسیون و یونیزه و پولاریزاسیون و غیره فرایندهای ساختواژی فارسی را بلااستفاده می‌گذارد و کلمه‌های تیره جدیدی را بر واژگان فارسی می‌افزاید.

کوتاه سخن اینکه ساختنِ فعلِ اسمی نه الگوبرداری از زبانهای بیگانه است و نه سره‌گرایی و نه اعلان جنگ به بزرگان ادب. این کار تنها فعال ساختن یکی از امکانات واژه‌سازی فارسی است که می‌تواند به پویایی هر چه بیشتر این زبان کمک کند.

* * *

نتایج حاصل از بحثهای این فصل را می‌توانیم به‌صورت زیر جمع‌بندی کنیم.

۱) از فعلهای بسیط متداول، علاوه بر مشتقهایی که تاکنون ساخته شده است، می‌توان در صورت نیاز مشتقهای جدیدی نیز ساخت.

۲) از اسم‌ها یا صفتهای اصیل و دخیل می‌توان در صورت نیاز با افزودن پسوند

«ـیدن» مصدر ساخت، مانند سختیدن و یونیدن.

۳) از فعلهای اسمی متداول و نوساخته می‌توان به طور قطع شش مشتق گرفت: سه مشتقِ اول و سه مشتق دوم. مشتقهای اول به طرق زیر حاصل می‌آیند:

الف) ستاک حال + ـنده ↔ : جنگنده، قطبنده؛

ب) ستاک گذشته + ـه ↔ : فهمیده، قطبیده؛

ج) ستاک حال + ـِش ↔ : چرخش، قطبش.

مشتقهای دوم با افزودن پسوند ـ(گ)ی به مشتقهای اول حاصل می‌آیند:

مثال:

جنگندگی، قطبندگی؛ فهمیدگی، قطبیدگی؛ چرخشی، قطبشی.

۴) از میان سه مشتق اول، مشتق حاصل آمده از «ستاک حال + ـِش» دارای توان ترکیب‌پذیری زیادی است و می‌تواند در ساختن واژه‌های مشتق‌ـ مرکب تازه‌ای به‌کار رود، مانند قطبش‌پذیر، قطبش‌پذیری، قطبش‌زدایی.

در پایان لازم است توجه داشته باشیم که فعلهای اسمی و مشتقهای آنها در وهلهٔ نخست برای متخصصان و دانشجویان رشته‌های گوناگون ساخته می‌شوند و بدیهی است نمی‌توان انتظار داشت عموم مردم معنای آنها را به‌روشنی دریابند، اما یادگیری همین واژه‌ها نیز برای عموم مردم بسیار سهلتر از معادل بیگانه آنهاست. بدیهی است که اگر برخی از این نوواژه‌ها در میان مردم تداول یابند و به کلمه‌هایی نهادینه تبدیل شوند دستگاه ساختواژی فارسی توان بسیار عظیمی خواهد یافت. در هر حال اگر می‌خواهیم فارسی در عرصهٔ علوم و فنون و بیان مفاهیم جدید از کارایی برخوردار باشد نباید چنین فرایند مهمی را بلااستفاده رها کنیم. در اینجا مشتقهای یک فعل تخصصی به اصطلاح جعلی را با معادلهای مرکب آن در کنار هم می‌آوریم و قضاوت را به خواننده وامی‌گذاریم.

قطبیدن	قطبی شدن
قطبنده	قطبی‌شونده
قطبندگی	قطبی‌شوندگی
قطبیده	قطبی‌شده
قطبیدگی	قطبی‌شدگی
قطبش	قطبی‌شدن
قطبشی	—
قطبش‌پذیر	* قطبی‌شدن پذیر/قابل قطبی شدن
قطبش‌پذیری	* قطبی‌شدن پذیری/قابلیت قطبی شدن
قطبش زدا	* قطبی‌شدن زدا
قطبش‌زدایی	* قطبی‌شدن زدایی
ناقطبیده	قطبی‌نشده
ناقطبیدگی	قطبی‌نشدگی

در خاتمه با توجه به مباحث فصلهای قبل مهمترین نکاتی را که رعایتشان در واژه‌سازی مفید می‌نماید، به اختصار برمی‌شماریم.

نکاتی دربارهٔ واژه‌سازی

آنچه در زیر می‌آوریم عمدتاً مبتنی بر مباحثی است که در فصل اول مطرح ساخته‌ایم. برای اجتناب از تکرار، آنچه را در آنجا به تفصیل آورده‌ایم در اینجا به اختصار می‌آوریم و تنها نکاتی را تشریح می‌کنیم که در آنجا مطرح نکرده‌ایم.

۱) واژهٔ پیشنهادی باید از ابهام معنایی تهی باشد.

۲) عناصر سازندهٔ یک واژه باید به یک گونهٔ زبانی تعلق داشته باشند.

۳) واژهٔ پیشنهادی باید از نظر گونه با «سخن» خود تناسب داشته باشد. برای مثال، از میان دو کلمهٔ «ژرفاسنج» و «عمق‌سنج» که برای ابزاری واحد پیشنهاد شده است، کلمهٔ اول ادبی می‌نماید و یا توجه به «جهان سخنِ» آن بعید است در میان افرادی که با این ابزار سروکار دارند تداول یابد.

۴) واژهٔ پیشنهادی حتی‌المقدور باید کوتاه باشد. این اصل تأییدی است بر لزوم به‌کارگیری افعال بسیط در واژه‌سازی.

۵) واژه باید حتی‌المقدور شفاف باشد. این اصل ما را ملزم می‌کند که در واژه‌سازی **تا حد امکان** از عناصر زنده زبان سود جوییم. عبارت «**تا حد امکان**» در اینجا حائز اهمیت زیادی است، زیرا مواردی پیش می‌آید که عناصر زندهٔ زبان پاسخگوی نیاز ما نیستند.

۶) در واژه‌سازی باید از سره‌گرایی دوری بجوییم. اما در میان عناصر زندهٔ زبان، عناصر اصیل بر عناصر دخیل برتری دارند.

۷) در انتخاب میان یک عنصر مردهٔ ظاهراً اصیل و یک عنصر زندهٔ دخیل، عنصر زندهٔ دخیل ارجحیت دارد.

۸) در صورتی که برای بیان مفهوم مورد نظر هیچ عنصر زنده‌ای یافت نشود ناگزیر از وام‌گیری هستیم. در وام‌گیری باید از ریشهٔ کلمه مورد نظر استفاده کنیم، چرا که ریشه عنصری است که آن را از تمامی وندهای تصریفی و اشتقاقی زدوده‌ایم و کوتاهترین شکل ممکن آن را اخذ کرده‌ایم. این امر کلمهٔ دخیل را برای اِعمال فرایندهای ساختواژیِ فارسی آماده می‌سازد.

۹) برای وام‌گیری معمولاً دومنبع دردسترس ما قراردارد: ۱) گونه‌های‌پیشین فارسی؛۲) زبانهای بیگانه. به گمان من ارجحیت هر یک از این دو منبع بسته به عنصری است که قصد وام گرفتنش را داریم. اگر می‌خواهیم یک «ریشه» را وام بگیریم، بهتر است ریشهٔ بین‌المللی را اخذ کنیم. چرا که ریشه در هر حال یک «واژه» است و واژه از آنجا که در خارج از ساخت دستوری زبان قرار می‌گیرد هنگامی که از واژگان زبان خارج شد عنصری بیگانه به‌شمار می‌آید و از این نظر با دیگر واژه‌های بیگانه تفاوتی ندارد. به‌طور کلی، اینکه ریشهٔ مورد استفاده اصیل است یا دخیل در مقام مقایسه با توان چرخش آن در مقولات دستوری چندان اهمیتی ندارد. زیرا اقتدار زبان در این است که مفاهیم مورد نیاز را از رهگذر اعمال فرایندهای ساختواژی خود بیان کند و این فرایندها را بر روی وام‌ـ واژه‌ها نیز چنان اعمال کند که واژهٔ بیگانه خودی شود. اما در وام‌گیریِ «وندها» بی‌تردید ارجحیت با وندهایی است که زمانی در فارسی رایج بوده‌اند. زیرا وند عنصری دستوری است و

به سهولت از نظام زبان خارج نمی‌شود. زنده شدن چند پسوندِ ظاهراً مردهٔ فارسی در دوران اخیر صحت مدعای فوق را اثبات می‌کند (نک. حق‌شناس، ۱۳۷۰، ص۲۴۹). در این میان حالت دیگری نیز ممکن است پیش آید. اگر وندی دخیل در میان اهل زبان تا حدی تداول یافته باشد و برای آن معادلی اصیل و متداول نیز موجود نباشد، آیا باید این عنصر را، علی‌رغم نیاز به آن، بلااستفاده رها کنیم و در جستجوی وندی اصیل اما نامتداول برآییم؟ پسوند عربی «ـیت» امروز چنین موقعیتی دارد، زیرا مردم گاه حتی در گفتگوهای روزمره‌اشان نیز آن را به‌کار می‌برند ـ در کلماتی مانند دوئیت، خوبیت و منیت. حال با توجه به اینکه زبان فارسی از نظر وندهای اسم معنی‌ساز با کمبود روبه‌روست آیا کنار گذاشتن آن به سود زبان فارسی است؟

۱۰) واژهٔ پیشنهادی باید روان و خوش‌آوا باشد.

۱۱) شکل نوشتاری واژه باید به‌گونه‌ای باشد که با صورتهای رایج دیگر اشتباه نشود.

۱۲) اگر واژهٔ پیشنهادی از نظر آوایی یا نوشتاری با صورتهای دیگر شباهت دارد باید از نظر معنایی هم با آنها مشابهت داشته باشد.

۱۳) و سرانجام اینکه در واژه‌سازی ارجحیت با فرایندهایی است که بتوان از صورتهای حاصل آمده از آنها صورتهای تازه‌تری نیز ساخت. به بیان دیگر در واژه‌سازی باید از فرایندهایی بهره بگیریم که نیاز به واژه‌های جدید را نه مورد به مورد بلکه به‌صورت خانواده‌ای حل کنند. یکی از دلایل تأکید بر ساختن فعلهای اسمی نیز رعایت همین اصل است.

۶

نتیجه‌گیری

زبان فارسی آن گونه‌ای که در نزد عامهٔ مردم تداول دارد بی‌تردید می‌تواند به نحوی کارآمد نیازهای عادی و روزمره را رفع کند. اما فارسی‌زبانان هنگامی که می‌خواهند زبانشان را در عرصهٔ علوم و فنون و فرهنگ جدید به‌کار گیرند با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند. این مشکلات ناشی از آن است که زبان فارسی به گفتهٔ محمدعلی فروغی دارای نقصی است که همانا کمبود واژه‌های مناسب برای بیان مفاهیم جدید است (به نقل از کافی، ۱۳۷۱). اگر این نقص را ناچیز بینگاریم و به این سخن دل خوش کنیم که دهها شاعر و حکیم بزرگ در طی قرون گذشته بر اندیشه‌های بلندشان جامهٔ فارسی پوشانده‌اند و ما نیز اگر به راه آنان برویم مشکلات امروزین زبان فارسی را حل خواهیم کرد، به اشتباهی بزرگ گرفتار آمده‌ایم. اشتباه بزرگتر این است که گمان کنیم این نقص از سرشتِ زبان فارسی ناشی می‌شود و به اصطلاح ذاتی آن است و چاره‌ای برای آن متصور نیست.

در فصل دوم گفتیم که زبان برای بیان مفاهیم جدید اساساً چهار روش در اختیار

دارد: گسترش معنایی کلمات متداول، وام‌گیری از زبانهای بیگانه، ساختن سرواژه، و استفاده از فرایندهای ترکیبی و اشتقاقی. از آنجا که نیاز زبان فارسی به واژه‌های جدید روزافزون است، هیچ یک از این چهار روش را نمی‌توان یکسره کنار گذاشت، اما باید هر یک را به جای خود به‌کار برد ــ و ما در بخشهای مختلف این کتاب کوشیده‌ایم در حد توان و تا آنجا که به موضوع کتاب مربوط می‌شود شرایط بهره‌گیری از هر یک از این چهار روش را گاه به اختصار تمام و گاه به تفصیل بیان کنیم.

علی‌رغم آنکه هر چهار روش در جای خود کارسازند، اما واژه‌سازی از طریق ترکیب و اشتقاق در مقایسه با دیگر روشها کارآمدتر است. فارسی از زبانهایی است که از ترکیب و اشتقاق هر دو سود می‌جوید، و در میان فرایندهای اشتقاقی، فرایند اشتقاقِ فعل از کلمات دیگر دارای وزن و اهمیت خاصی است، چرا که فعل عنصری بسیار زایاست و اگر ما بخواهیم نیاز به واژه‌های جدید را یکجا و به‌صورت خانواده‌ای حل کنیم ناگزیر باید به فعل‌سازی روی آوریم، و این ممکن نیست مگر آنکه این باور کهن را که واژه سماعی است کنار بگذاریم و این سخن را آویزهٔ گوش سازیم که ساختواژه نیز مانند نحو قاعده‌مند است و از رهگذر قواعد آن می‌توان صورتهای تازه پدید آورد.

اما تأکید ما بر اشتقاق به معنای نفی ترکیب نیست، چرا که ترکیب چنانکه در فصل آخر نیز دیدیم از فرایندهای بسیار فعال واژه‌سازی است و به هیچ‌وجه نمی‌توان زبان را از آن محروم ساخت. اما از جمله اهداف ما یکی این بود که ثابت کنیم در واژه‌سازی برای مفاهیم فنی و علمی و فرهنگی جدید ساختن فعل بسیط بر فعل مرکب ارجحیت دارد.

البته واژه‌سازی علمی کاری است بسیار ظریف و دقیق و گذشته از آنکه به دانشی عمیق دربارهٔ طبیعت زبان و احاطه بر مسائل نظری ساختواژه نیاز دارد، ذوقی سرشار و خلاق نیز می‌طلبد. امید است این کتاب گامی باشد در مسیر شناخت قواعد ساختواژی زبان فارسی.

واژه‌نامهٔ فارسی-انگلیسی

اشتقاق صفر	zero derivation
اشتقاق گذران	class changing derivation
اشتقاق ناگذارن	class maintaining derivation
پایگانی	hierarchical
پایه	base
پسوند	suffix
پیشوند	prefix
ترکیب	compounding
تصریف	inflection
تکواژ	morpheme
تیره	opaque
جهان سخن	universe of discoures
درونه‌ای (جمله)	embeded (sentence)
ریشه	root

productivity	زایایی
morphology	ساختواژه
stem	ستاک
discourse	سخن
acronym	سرواژه
transparency	شفافیت
paradigm	صیغگان
word - form	صورت کلمه
formative	صورت‌ساز
learned	عالمانه
pragmatics	کاربردشناسی
word	کلمه
transitive	گذرا
class changing	گذران (اشتقاق)
phrase	گروه
transformationalist	گشتارگرا
utterance	گفته
restriction	محدودیت
suppletion	مکمل
infix	میانوند
intransitive	ناگذر (فعل)

نام‌پذیری	nameability
نوواژه	nonce
نهادینگی	institutionalization
واج‌شناختی	phonological
واژگان	lexicon
واژ-واجی	morphophonemic
واژه	word
واژه‌سازی	word-formation
واژه قاموسی	lexeme
واژه‌گرا	lexicalist
وند	affix

واژه‌نامهٔ انگلیسی-فارسی

acronym	سرواژه
affix	وند
base	پایه
class changing derivation	اشتقاق گذران
class maintaining derivation	اشتقاق ناگذران
compounding	ترکیب
derivation	اشتقاق
discourse	سخن
embeded (sentence)	درونه‌ای (جمله)
formative	صورت‌ساز
hierarchical	پایگانی
infix	میانوند

inflection	تصریف
institutionalization	نهادینگی
intransitive	ناگذر (فعل)
learned	عالمانه
lexicalist	واژه‌گرا
lexicon	واژگان
lexeme	واژهٔ قاموسی
morpheme	تکواژ
morphology	ساختواژه
morphophonemic	واژ-واجی
nameability	نام‌پذیری
nonce	نوواژه
opaque	تیره
paradigm	صیغگان
phonological	واج‌شناختی
phrase	گروه
pragmatics	کاربردشناسی
prefix	پیشوند
productivity	زایایی
restriction	محدودیت
root	ریشه
stem	ستاک
suffix	پسوند

suppletion	مکمل
transformationalist	گشتارگرا
transitive	گذرا (فعل)
universe of discourse	جهان سخن
utterance	گفته
word	واژه، کلمه
word-form	صورت کلمه
word-formation	واژه‌سازی
zero derivation	اشتقاق صفر

کتابنامه

الف) فارسی

آرام، احمد (و) دیگران. (۱۳۳۸)، فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی.

المعی، هاله. (۱۳۶۸)، تأملی بر واژه‌سازی و معادل‌گزینی علمی. (رساله فوق‌لیسانس زبان‌شناسی)، استاد راهنما: دکتر علی‌محمد حق‌شناس. (گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران).

امینی، سیدمحمد. (۱۳۷۲)، واژگان فیزیک. انگلیسی ـ فارسی، فارسی ـ انگلیسی، ویرایش دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۱)، پیرامون زبان و زبان‌شناسی. تهران، فرهنگ معاصر.

پورجوادی، علی. (۱۳۷۰)، واژگان شیمی و مهندسی شیمی. انگلیسی ـ فارسی، فارسی ـ انگلیسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

پورکلباسی، حسین. (۱۳۷۱)، شناخت، بررسی و درمان کلسترول بالا در بزرگسالان، نشر دانش امروز.

پیشرو، مینا. (۱۳۵۸)، فعل، ریشه، مصدر در فارسی همراه با تفاوتهای گفتاری و نوشتاری. (رسالهٔ فوق‌لیسانس زبان‌شناسی)، استاد راهنما: دکتر علی‌محمد حق‌شناس، گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران.

حق‌شناس، علی‌محمد. (۱۳۷۰)، مقالات ادبی، زبان‌شناختی. تهران، انتشارات نیلوفر.

حیدری ملایری، محمد. (۱۳۵۲)، «بحثی دربارهٔ صرف فعل در زبان علمی فارسی». در: کتاب امروز (ش ۵۶، پاییز).
خلیلی، کامیاب. (۱۳۷۱)، فرهنگ مشتقات مصادر فارسی. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷)، لغت‌نامهٔ دهخدا. تهران، چاپخانهٔ دولتی ایران.
رستم‌پور، ژاله. (۱۳۵۹)، پژوهشی دربارهٔ افعال مرکب. (پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس زبان‌شناسی)، گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران.
صادقی، رضا. (۱۳۷۲)، «تجربه‌های زبان فارسی در علم»، در: مجموعهٔ مقالات سمینار زبان علم و زبان فارسی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۵۸)، دستور. سال دوم فرهنگ و ادب. تهران، آموزش و پرورش.
صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۷۰)، شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، در: نشر دانش (شماره‌های از خرداد و تیر ماه ۱۳۷۰ تا آذر_اسفند ۱۳۷۲).
صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۷۲)، «دربارهٔ فعلهای جعلی در زبان فارسی»، در: مجموعهٔ مقالات سمینار زبان علم و زبان فارسی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
صدری‌افشار، غلامحسین. (۱۳۶۹)، فرهنگ فارسی امروز، تهران، نشر کلمه.
صلح‌جو، علی. (۱۳۶۸)، « زبان فرهنگ ترجمه»، در مجلهٔ زبان‌شناسی، (س۶، ش ۱، دی ماه) ص۷۴_۶۳.
طباطبائی، محمد. (۱۳۶۵)، «روشهای مقابله زبان فارسی با واژه‌های علمی»، در: زبان فارسی، زبان علم. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
طبیب‌زاده، امید. (۱۳۷۱)، «مروری بر واژگان‌نویسی در ایران»، در: نشر دانش. (س ۱۳ ش ۱، آذر و دی) ص۲۴_۱۷.
فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۲)، «ساختمان دستوری و تحلیل معنای اصطلاحات علمی و فنی»، در: مجموعهٔ مقالات سمینار زبان علم و زبان فارسی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
فرهنگستان ایران. واژه‌های نو تا پایان سال ۱۳۱۹، دبیرخانه فرهنگستان، (ش۷).
قریب، عبدالکریم. (۱۳۶۶)، فرهنگ زمین‌شناسی. انتشارات انزلی.

کافی، علی. (۱۳۷۱)، «بررسی واژه‌های فرهنگستان اول»، در: نشر دانش (فروردین و اردیبهشت).

کافی، علی. (۱۳۷۰)، «اختصارات و زبان فارسی» در: نشر دانش. (مرداد و شهریور).

کشانی، خسرو. (۱۳۷۱)، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی معاصر. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

کشانی، خسرو. (۱۳۷۲)، فرهنگ زانسو. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

کلباسی، ایران. (۱۳۷۱)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. تهران، پژوهشگاه.

لازار، پیسیکوف. (۱۳۵۰)، «سخنی چند راجع به مناسبات کلمه‌سازی اسم و فعل در فارسی»، در: مجلهٔ سخن (دورهٔ ۲۰، ش ۱۲، خرداد).

مشیری، مهشید. (۱۳۶۹)، فرهنگ الفبایی- قیاسی زبان فارسی. تهران، سروش.

مصاحب، غلامحسین. (۱۳۵۶)، دایرة المعارف مصاحب. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.

معین، محمد. (۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی. تهران، امیرکبیر.

منصوری، رضا. (۱۳۷۴)، «چرا و چگونه زبان فارسی باید زبان علمی ما باشد»، در: نشر دانش. (س ۱۵، ش ۴، خرداد و تیر)، ص۲۶ـ۱۲.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۵۲)، تاریخ زبان فارسی. جلد دوم، پیوست شمارهٔ ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

نجفی، ابوالحسن. (۱۳۵۸)، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی. تهران، دانشگاه آزاد ایران.

هایمن، لاری ام. (۱۳۶۸)، نظام آوایی زبان. ترجمهٔ یدالله ثمره، تهران، فرهنگ معاصر.

ب) انگلیسی

Arronoff, M. (1976), *Word-Formation in Generative Grammar*, Linguistic Inquiry Monograph 1. Cambridge Mass: MIT Press.



Bauer, Laurie. (1989), *English Word-Formation*, Cambridge University Press.

Carstairs - McCarthy, Andrew. (1992), *Current Morphology*, Routledge, London.

Chomsky, N. (1965), *Aspects of the Theory of Syntax,* Cambridge, Mass: MIT Press.

Chomsky, N. (1966), *Cartesian Linguistics*, New York: Harper and Row.

Chomsky, N. (1970), " Remarks on Nominalization", in: Chomsky, N. (1972), *Language and Mind*, (enlarged edition), Harcourt Brace Jovanovich, New York.

Crystal, David. (1988), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Basil Blackwell Ltd.

Lyons, John. (1990), *Language and Linguistics, An Introduction*, Cambridge University Press.

Matthews,P. H.(1991), *Morphology*, Cambridge University Press.

Palmer, F. R. (1976), *Semantics: A New Outline,* Cambridge University Press.

Radford, Andrew. (1989), *Transformational Grammar*, Cambridge University Press.

Robins, R. H. (1991), *General Linguistics, An Introductory Survey*, Longman , London and New York.

Sapir, E. (1921), *Language*, London, Harvest.

Windfuhr, Gernot L. (1979), *Persian Grammar, History and State of its Study* , Mouton Publishers, The Hague.



Summary

To express modern cultural concepts, the Persian language at the present time has a great need for new words. The derivatives made from verbs can play an important role in meeting this need. There are two types of verbs in Persian: simple verbs and phrasal verbs. Simple verbs are much more productive than phrasal ones, so that the number of derivational suffixes which can be added to simple verbs to form new lexemes, amounts to twenty. But the problem is that the number of the current simple verbs is small (utmost about 300). Although there is a morphological process by which nouns and adjectives can be changed into simple verbs and this process is still productive in contemporary Persian, using this process is frowned on by many traditional grammarians.

This book, in which the basic approach taken to word-formation is synchronic and generative, contains five chapters and aims at providing an exhaustive survey of morphological processes by which new lexemes are derived from simple verbs. The first chapter, dealing with the theoretical aspects, introduces some basic concepts of morphology. The second chapter introduces main types of word-formation processes in Persian and surveys certain non-linguistic factors which restricts the productivity of some processes. Moreover, a brief history of the study of word-formation in Iran is included. The third chapter discusses the root and stems of the verb in Persian. Chapter four contains a comprehensive list of simple verbs and their derivatives. The fifth chapter discusses the suffixes added to verbs and the derivatives they produce. Furthermore, a theoretical discussion is included to show the importance of forming new simple verbs and to answer the criticisms against using this process.


۸۰۰۰